



# ۹۰ نشست‌های علمی مجمع عالی حکمت اسلامی در سال



نشست علمی



میزگرد علمی

## چیستی فلسفه تطبیقی

با محضور کارشناسان محترم

جناب آقای دکتر حداد عادل  
حجت‌الاسلام و المسلمین پارسانیا

دیر علمی

جناب آقای دکتر فتحعلی خانی

زمان: یکشنبه ۱۷/۲ - ۱۳۹۶ - ساعت ۱۸:۰۰  
مکان: سالن همایش های مرکز هنر اسلامی

میزگرد  
علمی

## نفوذ رابطه

با محضور کارشناسان محترم

آیت‌الله فیاضی  
استادبودیت

دیر علمی

حجت‌الاسلام و المسلمین ارشیور

زمان:  
یکشنبه ۱۷/۱ - ۱۳۹۶ - ساعت ۱۹:۰۰

مجمع عالی حکمت اسلامی مکان:  
سالن همایش های مرکز هنر اسلامی

میزگرد  
علمی

## نفوذ رابطه

با محضور کارشناسان محترم

آیت‌الله فیاضی  
استادبودیت

دیر علمی

حجت‌الاسلام و المسلمین ارشیور

زمان:  
پنجشنبه ۲۲/۱ - ۱۳۹۶ - ساعت ۱۹:۰۰

مجمع عالی حکمت اسلامی مکان:  
سالن همایش های مرکز هنر اسلامی

میزگرد  
علمی

## نفوذ رابطه

با محضور کارشناسان محترم

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر همایش

## علیت در علم و فلسفه

با محضور کارشناسان محترم

آیت‌الله فیاضی  
دکتر گلشنی

دیر علمی

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر عباسی

میزگرد علمی

## قانون و نظریه‌های علوم طبیعی از تکاه فلسفه

با محضور کارشناسان محترم

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر گلشنی  
جناب آقای دکتر نصیری

دیر علمی  
جناب آقای حسن

زمان: یکشنبه ۱۷/۱ - ۱۳۹۶ - ساعت ۱۹:۰۰

مکان: سالن همایش های مرکز هنر اسلامی

میزگرد علمی

## بررسی مسئله الستقراء

با محضور کارشناسان محترم

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر همایش  
جناب آقای دکتر نصیری

دیر علمی  
جناب آقای دکتر ایشان

زمان: پنجشنبه ۲۲/۱ - ۱۳۹۶ - ساعت ۱۹:۰۰

مکان: سالن همایش های مرکز هنر اسلامی

عالجه‌مندان جهت تهیه **DVD** نشست‌های علمی به دفتر مجمع عالی حکمت اسلامی  
واقع در خیابان ۱۹ دی، کوچه ۱۰، فرعی اول سمت چپ، پلاک ۵ مراجعته نمایند.



خبرنامه داخلی حکمت اسلامی

سال پنجم، شماره نوزدهم

فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱

الله اکبر  
الحمد لله رب العالمین  
الرحمٰن الرحيم

- زیر نظر: محمد باقر خراسانی (مدیر اجرایی مجمع عالی حکمت اسلام)
- امور اجرایی: سید سعید شاهجهانی
- چاپ: چاپخانه کوثر
- طراح و صفحه‌بندی واحد خدمات پژوهش مجمع عالی حکمت اسلام
- صفحه‌بندی و طراحی: حسن محسنی
- حروفچینی: مصدق شادلی

جاگاه شناسی  
حکمت اسلامی  
آستانه امام  
آستانه امام



۲۷  
۲۷

۲۷



۲۷



آدرس: قم / خ ۱۹ دی (باجک) / کوچه ۱۰ / فرعی اول سمت چپ / پلاک ۵

تلفن: ۰۱۱-۷۷۵۷۶۱۰ تکلیر: ۷۷۲۱۰۰۴

صندوق پستی: ۴۴۵۴-۳۷۱۸۵ پیام کوتاه: ۳۰۰۰۹۰۰۰۹۱۳۸۴

[www.hekmateislami.com](http://www.hekmateislami.com)

Info@hekmateislami.com

با سپاس از حضرات حجج اسلام والملئین آقایان رضائیزاد، عباسی و معلمی



کرسی‌های ازاد‌اندیشی و جلسات نقد و نظر می‌باشد.  
این موضوع به کرات در بیانات رهبر فرزانه و حکیم انقلاب  
اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) مورد  
توجه قرار گرفته است.

معظم له در دیدار با اعضای انجمن اهل قلم در تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۷  
فرمودند:

«محیط ازاد‌اندیشی، محیط‌آخوندی است که باید آن را بیجاد کرد  
و این‌به نظر گفتگوی ازاد باید از حوزه و دانشگاه تروع نسد»  
معظم له از ازاد‌اندیشی را شعار مظلوم جامعه دانستند و در خصوص  
دلائل عدم شکل‌گیری فضای ازاد‌اندیشی در همین دیدار  
فرمودند: «از ازاد‌اندیشی در جامعه ما یک شعار مظلوم است. تا  
گفته‌م شود از ازاد‌اندیشی، عده‌ای قوری خجال می‌کنند که بناس  
همه‌ی بیان‌های اصلی در هم شکسته شود و آنها چون به آن  
بیان‌ها دلسته‌اند، می‌ترسند. عده‌ای دیگر هم تلقی می‌کنند که  
با ازاد‌اندیشی باید این بیان شکسته شود هر دو گروه به ازاد  
اندیشی که شرط لازم برای رسید قوه‌نگ و علم است، خلل  
می‌کنند. ما به ازاد‌اندیشی احتیاج داریم.»

رهبر معظم انقلاب همچنین در خصوص چکوتکی برگزاری  
جلسات ازاد‌اندیشی فرمودند:

«جاجان فکر باید بتواند اندیشه خود را در محیط شخصی،  
بدون هویتگری، بدون عوام فربی و جنجال تحمیلی مطرح  
کنند و آن نقادی شود؛ یک وقت به طور کامل رد خواهد شد،  
یک وقت به طور کامل قول خواهد شد یک وقت هم در نقادی  
اصلاح خواهد شد و شکل صحیح خود را به دست خواهد اورد این  
اتفاق باید بیفتد. (دیدار با اعضای انجمن اهل قلم ۱۳۸۸/۱۱/۷)»  
معظم له در جلسات با تیکیکان در سال ۱۳۸۸ کمک به پیشرفت  
کشور را در ازادی واقعی فکرها دانستند و فرمودند: «لایی که  
کمک می‌کند به پیشرفت کشور، ازادی واقعی فکرهاست، یعنی  
از ادانه فکر کردن، از ادانه مطرح کردن، از هو و جنجال ترسیدن،  
به تشویق و تحریق این و آن هم نگاه نکردن.»

ما توجه به نیاز چامعه علمی کشور به فضای ازاد‌اندیشی و  
تاکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی به نظر می‌رسد در راستای  
به وجود آمدن چنین فضایی اقدامات خاصی باید صورت گیرد.

### ۱. ازانه بحث در مخالف تخصصی

باید توجه داشت که بحث‌های علمی و تخصصی در مخالف  
علمی و تخصصی مطرح شود و از کشائین برخی مباحث به  
محیط‌های عمومی و اجتماعی برویزه رساندهای شدت پرهیز  
نمود. چنانکه رهبر معظم انقلاب در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها در  
تاریخ ۱۳۸۸/۸/۶ فرمودند:

«بن کرسی‌های ازاد‌اندیشی که ما گفتیم، در دانشگاه‌ها باید  
تحقیق پیدا کند و باید تشکیل بشود اگر چنانچه بحث‌های مهم  
تخصصی در زمینه سیاسی، در زمینه‌های اجتماعی، در زمینه‌های

سال ۱۳۹۱ در حال آغاز شد که به‌حمدله در  
سال ۱۳۹۰ شاهد اجرای برنامه‌های آموزشی و  
پژوهشی توسعه مجمع عالی حکمت اسلامی بودیم. برگزاری  
نشستهای علمی، دوره‌های آموزشی کوتاه مدت و بلند مدت،  
جلسات گروه‌های علمی، راهنمایی گروه‌های علمی جدید‌انشان  
خبرنامه، ازانه خدمات مشاوره علمی، تولیدات رسانه‌ای و - از  
جمله اقداماتی بود که در سال ۱۳۹۰ صورت گرفت.  
در سال جدید علاوه بر استمرار برنامه‌های قیل، نلاش مجمع عالی  
حکمت اسلامی بر آن است تا از اینه برنامه‌های جدید آموزشی و  
پژوهشی گامی در راستای ترویج و توسعه علوم عقلی اسلامی بردارد  
یکی از برنامه‌هایی که از اینها مسورد توجه بوده و همواره بر آن  
تأکید شده است، برگزاری جلسات ازاد‌اندیشی، نقد و نظر و  
کرسی‌های نظریه برگزاری است مباحث مطرح در گروه‌های  
علمی در واقع نمونه عینی کرسی‌های ازاد‌اندیشی است که مورد  
توجه بزرگان نظام بوده و هست.

مجمع عالی حکمت اسلامی معتقد است باید فضای گفتمان  
علمی و اخلاقی در چامعه علمی کشور در قالب کرسی‌های ازاد  
اندیشی و نظریه برگزاری و جلسات نقد و نظر در بین اندیشمندان  
فکری چامعه بوجود آید که حاصل آن تولید علم و تهضیت نرم  
افزاری خواهد بود.

از این رو تاکنون بر آن بوده است که چنین فضای علمی و  
اخلاقی و ازاد‌اندیشی سالم را در جلسات گروه‌های علمی و  
نشستهای علمی خود حاکم کند که به‌حمدله با تکاهی به  
عملکرد مجمع عالی این ادعا به اثبات می‌رسد.  
نکته حائز اهمیت آن است که در حال حاضر در راستای تولید علم  
و تهضیت نرم افزاری، چامعه علمی مابه شفت نیازمند تشکیل

## سطن نخست

تیز پهلوی راه همین است که آزادی بیان در چارچوب قانون و تولید نظریه در چارچوب اسلام حمایت و نهادن شود»

### ۳. به وجود آمدن فضای علمی و اخلاقی

یک دیگر از ملزومات فضای آزاد اندیشی، جلوگیری از هویگری، هنرمندی و فضای آشفته علمی است، باید آزاد اندیشی بر اساس ضوابط و معیارهای اسلامی صورت گیرد و مباحث مطرح شده که عمدتاً حرفهای جدید و تازه می‌باشد، در فضای کاملاً علمی و محترمه مورد نقد و بررسی قرار گیرد. اگر از این نظریات جدید بر اساس اسلوب‌های مورد قبول مطرح گردید، برخوردهای احساسی و غیر معمول با از این دهندگان قابل قبول نخواهد بود.

نمونه‌ای از این برخوردهای غیر معمول و ناصواب را در جریانات خذ عقلی و حکمی در ماده‌ای اخیر در کشور مشاهده می‌کنیم که برخی افراد و تفکرات به جای نقد عالمانه و خردمندانه نظرات و افکار اندیشمندان بزرگی که به حق از اسطوانه‌های علمی کشور و جهان اسلام محسوب می‌شوند، به تحریب شخصیت هویگری و بعضاً تکفیر روی می‌آورند.

رهره معظم انقلاب در دیدار با اعضای انجمن اهل قلم می‌فرماید: «صاحبان فکر باید بتوانند اندیشه خود را در محیط شخصی، بدون هویگری، بدون عوامل غیری و چنگال تحملی و زیاد مطرح کنند و آن نقایق شود».

آنچه بحدنه در این چند سال اخیر با تشکیل گروه‌های علمی مجمع عالی حکمت اسلامی صورت گرفته، نمونه‌ای از فضای آزاد اندیشی بر اساس ضوابط و معیارهای مشخص است که تاکنون موقوفیت‌های نسبی به همراه داشته است.

مجمع عالی حکمت اسلامی در راستای تحقق منویات مقام معظم رهبری مدخله‌مالی و ناخطران معلم حضرات آیات عظام جوادی املى، سبحانی و مصباح یزدی دامت برکات‌هم، آمادگی خود را در راستای بوجود آمدن فضای آزاد اندیشی اعلام می‌داد و از حضور اندیشمندان حوزه حکمت و فلسفه اسلامی چهت از اینه مباحثت خود در فضای آزاد اندیشی علمی با رعایت شرایط و ضوابط مطرح شده استقبال می‌نماید همچنین در فضای نقد و بررسی حضور صاحب نظران محترمی که آشنا به آداب مناظره، گفتگو و نقد و بررسی باشند، را رجی نهاد.

باشد که به توپیم در فضای علمی، اخلاقی و اسلامی آزادانه مطالبی بیان شود و مطالب علمی مطرح شده مورد نقد و بررسی عالمانه قرار گیرد. ان شاء الله

گوناگون حقیقی و مذهبی، در محیط‌های سالمی بین صاحبان توان و قدرت بحث، مطرح بشود مطمئناً ضایعاتی که از کشاندن این بحث‌ها به محیط‌های عمومی و اجتماعی ممکن است بیش بیاید، دیگر بیش نخواهد است. اگر در محیط‌های خاص، محیط‌های آزاد اندیشی و آزاد فکری، این مسائل مطرح بشود، مسائل شخصی، مسائل فکری، مسائل جالش برانگز مطمئناً ضایعات کمتر بیش خواهد است».

معظم له همچنین در دیدار با داشجویان در ماه مبارک رمضان

۱۳۸۹ فرمودند:

«اینها من به شماها بگویم آزاد اندیشی جایش توی تلویزیون نیست، آزاد اندیشی جایش توی جلسات شخصی است، آزاد اندیشی باید مدیریت شود، باید تویید نظریه و فکر تبدیل به یک ارزش عمومی در حوزه و دانشگاه بشود و در قلمروهای گوناگون عقل نظری و عملی از نظریه سازان، تقدیر به عمل آید و به تو اوان جایزه داده شود و سخنانشان شنیده شود تا دیگران تیز به خلاقیت و اجتهاد تشویق شوند».

رهبر انقلاب در پاسخ به نامه جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۱۶ مرقوم فرمودند: «باید ایده‌ها در چارچوب منطق و اخلاق و در جهت رشد اسلامی با یکدیگر رقابت کنند و مساف دهند تا جهان اسلام اعادی هویت و عزت کنند و ملت ایران به تدبیری جهانی که استحقاق آن را دارد بار دیگر دست باید».

### ۲. تعیین معیارهای آزاد اندیشی

نکته دیگر اینکه باید بین فضای آزاد اندیشی سالم و فضای ساختار شکن تفاوت قائل شد که شایسته است تعریف جامع و کامل از آزاد اندیشی و معیارهای آن توسط نخبگان مقبول و مراکز علمی کشور صورت گیرد. اینگونه نباشد که هر حرف هنجران شکن و نامناسبی که بعضاً با پاورها و بنیان‌های اعتقادی و فکری جامعه اسلامی هم خواهی ندارد، به اسم آزاد اندیشی مطرح شود. در همین خصوص رهبر انقلاب در پاسخ به نامه جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمی در مورد کرسی‌های نظریه پردازی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۱۶ مرقوم فرمودند:

«آزاد اندیشی یک حرف، و بی‌بند و باری یک حرف دیگر است. آزاد اندیشی این است که شما در حرکت سمت سرزین‌های ناشناخته معارف خودتان را آزاد کنید، بروید، بروید و از روزی هایتان را به کار بیندازید، حرکت کنید؛ اما معنای بی‌بند و باری این است که در حرکت به سمت قله‌ی یک کوه، اصلاً اهمیت نهید که از کدام راه بروید، تیجه این می‌شود که از راهی می‌روید و به نقطه‌ای می‌رسید که نه راه پیش دارید و نه راه پس و فقط راه سقوط دارید».

معظم له در نامه همین پاسخ می‌نویستند: «برای علاج بیماری‌ها و هنرمندی‌ها و مهارت هرج و مرچ فرهنگی

# جایگاه‌شناسی حکمت اسلامی

در مصاحبه با

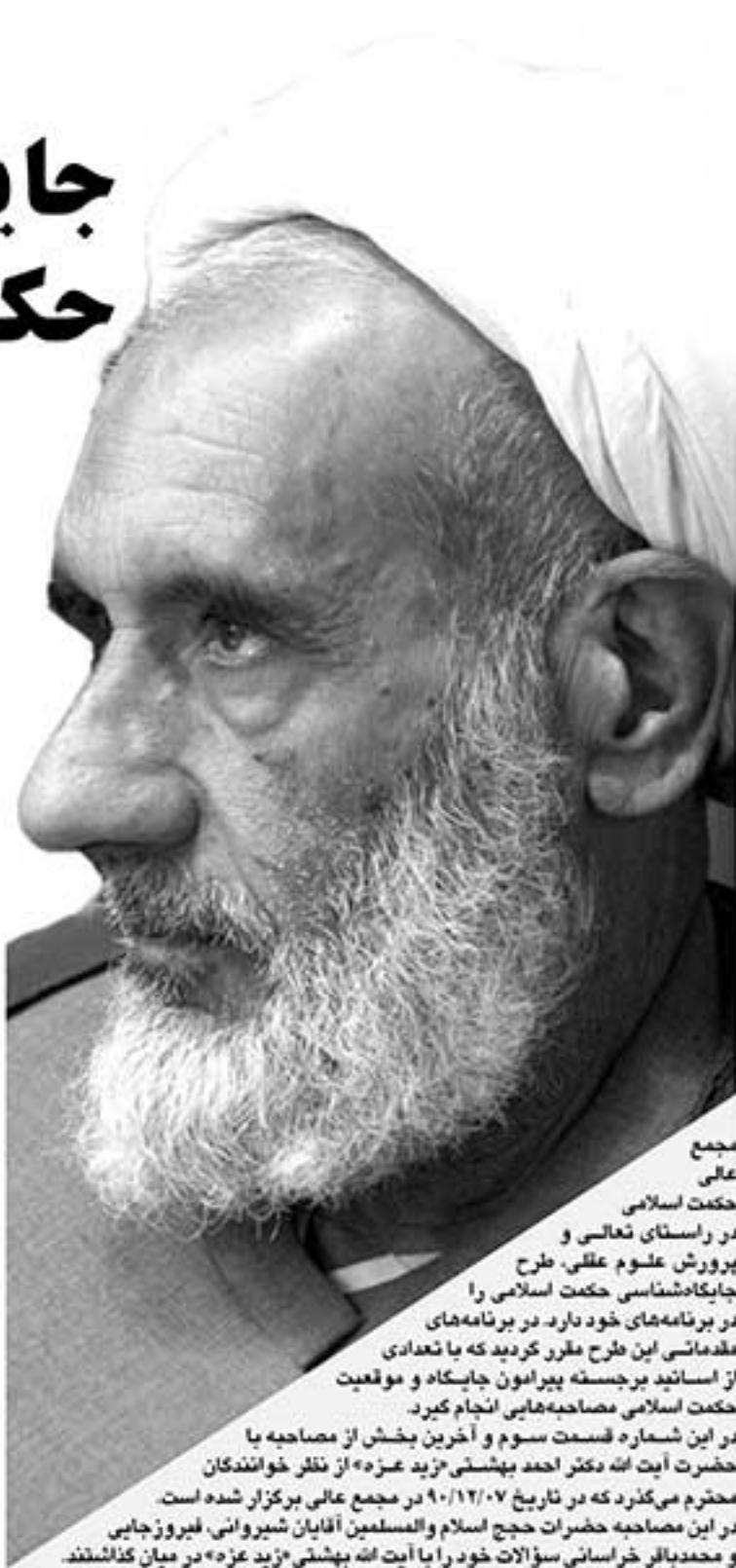
آیت الله دکتر  
احمد بهشتی<sup>«زید عزه»</sup>

بخش سوم

## آقای خراسانی:

سومین مصاحبه از مجموعه  
مصاحبه‌های طرح جایگاه‌شناسی حکمت  
اسلامی است؛ سوالاتی که قبلاً خدمت  
شما بودیم در خصوص چیزی فلسفی  
اسلامی، تلقی‌هایی موجود از فلسفه  
اسلامی، انوار و مکاتب آن و مباحثی  
که در این خصوص وجود داشته است؛ از  
محضر شما استدعا داریم که ارزیابی خود  
را از وضعیت موجود و مطلوب فلسفی  
اسلامی بیان بفرمایید؟

﴿آیت الله بهشتی: معلوم است یک مرحله‌ی فلسفه آن‌جهه هست و مرحله‌ی  
بعد آن‌جهه باید باشد، اگر از آن‌جهه هست  
برای رسیدن به آن‌جهه باید باشد استفاده  
 بشود، که البته خود آن هم بعد است﴾



مجمع

عالی

حکمت اسلامی

در راستای تعالی و

پرورش علوم علیقی، طرح

جایگاه‌شناسی حکمت اسلامی را

در برخانه‌های خود دارد در برخانه‌های

ملدهائی این طرح مقرر کردید که با تعدادی

از انسانیت در جسته پیرامون جایگاه و موقعیت

حکمت اسلامی مصاحبه‌هایی انجام کرد.

در این شماره قسمت سوم و آخرين بخش از مصاحبه با

حضرت آیت الله دکتر احمد بهشتی «زید عزه» از نظر خوانندگان

محترم می‌کنند که در تاریخ ۹۰/۱۲/۰۷ در مجمع عالی برگزار شده است

در این مصاحبه حضرات حجج اسلام و المسلمین آفایان شیر و آن، فیروز جایی

و محمدبالر خراسانی سوالات خود را با آیت الله بهشتی «زید عزه» در میان گذاشتند.



رساله‌ی دکتری در نقد و رد حکمت مطالعه و قواعدی که در آن مطرح بوده پتویستند با توجه به این که من مسئولیت راهنمایی رساله‌ها را بر عهده داشتم، دست داشجو را باز گذاشتند، گفتم پیشنهادم این است که احیاناً با احساس و با تعصب با حکمت مطالعه پرخورد نکنید، با منطق پرخورد کنید، و گفتم انتظار دارم اگر من خواهید مسأله‌ای را نقد کنید، لول آن مسأله را درست از موضع ملاصدرا تبیین کن؛ مثل این که خودش تبیین می‌کند این کار را انجام بده، و خودت را به جای ملاصدرا قرار بده و اگر من توافق در عالم او برو و مسأله را با نگاه او تبیین و بیان کن بعد به سراغ نقد برو، نه این که از اول شروع به نقادی کنید، بدون این که سخن صدرا را بیان کرده باشی و به خودت حوصله‌ای داده باشی که حرف را درست از موضع بی طرقانه، بلکه مثل خودش بیان کنی، در تاریخ فلسفه هم می‌گویند کسی که تاریخ فلسفه را می‌نویسد، باید سعی کند خود را در افق فکر فیلسفی که من خواهد تاریخش را پتویست قرار دهد از دید او مسأله را مطالعه کند و البته این کار ساده‌ای نیست؛ ولی باید این چنین باشد، صرف حکایت کردن الفاظ بدون این که انسان در افق او، در شرایط فکری و ذهنی او قرار بگیرد، به دور از انصاف است. من از داشجو تقاضا کردم که باید این کار را انجام بدهی و ایشان هم پذیرفت، بعد هم یک رساله‌ای با موضوع تقلای از ملاصدرا نوشته، در دفاع آقایان گفتند همین که به خودش جرأت داده حرفا‌های ملاصدرا را نقد کند، به همین نمره من دهیم اگرچه نقدهایش را قبول نداشته باشیم؛ ولی به هر حال تقاضای کرده است، مواردی از این قبیل هست؛ ولی به آن چه باید باشد کمکی نشده؛ یعنی ما انتظار تحول داریم، رکود برای علم مضر است، در هر علمی که باشد، اگر فقه هم رکود بینا کند برایش مضر است؛ سایر علوم نیز همین طور است، امروزه غربی‌ها به دنبال تحول در علوم هستند؛ مثلاً ریاضیاتی که ما ۴۰ سال پیش می‌خواندیم با ریاضیات امروز خیلی فرق کرده، فیزیک می‌خواندیم شیمی می‌خواندیم؛ ولی اکنون با آن چه در آن زمان گفته شده، خیلی فرق کرده است، در ایران هم فرق کرده و اصلش این است که در غرب هم واقعاً دچار تحول شده است، اکنون اگر ما بتوانیم واقعاً فلسفه را از این حالت رکود خارج کنیم؛ البته نه رکود ۱۰۰ درصد، بلکه در جاده تحول قرار بگیریم، این کار خوبی است، منتها نباید از این که خلاف صدرالمتألهین، این سینا و سهپوری حرف بزنیم، وحشت کنیم؛ اما باید مستدل و منطقی حرف بزنیم؛ همان کاری که خود این بزرگان می‌گردند، صدرالمتألهین حرف همه را خوب خوانده، خوب مطالعه کرده، گرچه برعکس لوقات استغفار می‌کند؛ از این که چرا وقتی را صرف خوائند این همه کتابهای کلامی کردم، این همه بحث‌های جدلی متكلمن را مطالعه کردم؛ ولی به هر حال همه را دیده، زحمت کشیده و با یک بیشن و آگاهی همه جانبه‌ای وارد شده، تقاضای هم می‌کند اگر حرف نویس هم دارد مطرح می‌کند

تمام شدندی باشد؛ جون به هر مرحله‌ای پرسد باز هم باید افق اینده را نگاه کند و ببیند بر اساس آن چه هست و آن چه دارد، چه می‌تواند داشته باشد و چه باید باشد؛ جون فکر انسان هیچ وقت در زمینه مسائل هستی‌شناصی به مرحله‌ی نهایی نمی‌رسد فلاسفه‌ی اسلامی هم وقتی فلسفه را تعریف می‌گردند من گفتند: «به قدو طاقة البشرية» البته نمی‌توان برای طلاقت پسری حد و نهایتی تعیین و ترسیم کرد؛ جون انسان وقوف ندارد، یک موجود کاکخی است به تعییر قرآن «إنك كادح الى ربک» یک قلمای دارد و آن «الل و ربک» است؛ ولی تا این قله فاصله‌ی زیادی است، لذا هر مرحله‌ای می‌تواند زمینه‌ای برای مرحله‌ی دیگر باشد، معلوم است که در وضع فعلی و به مخصوص در قرن ما فلسفه مقداری دچار رکود شده؛ بلکه باید گفت از عصر صدرالمتألهین (متوفی قرن پازدهم) و در سه چهار قرنی که بعد از ایشان هست، فلسفه آن گونه که باید و شاید بپیند گنند است، در این چند قرن بزرگانی در حوزه‌ی فلسفه‌ی صدراوی، در حد قلم زدن و گفتن ظهور کرده؛ بعضی هم به فلسفه‌ی صدرایی تغایل نداشته‌اند و لی به فلسفه‌ی مشائی گرایش داشته‌اند؛ در آن زمینه فکر کرده‌اند، زحمت کشیدند و جمعی هم در این زمینه فعالیت کرده‌اند؛ شاید بتوان گفت که در قرن اخیر فلسفه‌ی مشاء هم به اندازه‌ی فلسفه‌ی صدرایی جذابیت نداشته است؛ نه این که مورد می‌اعتنایی یا بی‌مهربی بوده است؛ ولی فلسفه‌ی صدرایی بر کرسی نشسته و اشراف و مشاه دیگر به عنوان زمینه و مقدمه‌ای قرار گرفته، اکنون عنایت اصلی در حوزه‌ها و داشگاهها به فلسفه‌ی صدرایی بوده؛ ولی فلسفه‌ی اشراف و مشاه هم به اندازه‌ی انسانی هست، فلسفه‌ی صدرایی از لحاظ کمی و کیفی قدری عمیق‌تر و گستردگر بوده، بزرگانی هم ظهور کرده‌اند، در این زمینه‌ها فکر کرده‌اند، زحمت کشیده‌اند، شاید بتوان گفت بر جسته‌ترین آن‌ها مرحوم علامه طباطبائی است که گاهی در برابر حکمت صدرایی موضع می‌گیرد، نظریه‌های تازه‌ای ابراز می‌کند و همان نظریه‌هایی که علامه طباطبائی ابراز می‌کند، پیره‌گیری از حوزه‌ی فلسفه‌ی صدرایی است؛ یعنی زبانگی فلسفه‌ی صدرایی سبب می‌شود که علامه طباطبائی بتواند در فلسفه‌ی صدرایی، در جایی ساچه‌ای نظریه‌هایی بدهد، حاشیه و تعلیق‌هایی بتویس؛ ولی واقعاً نمی‌توان از قرون گذشته تا قرن حاضر، فلسفه‌ی نظریه‌هایی بینا کرد که خودش مکتب را بنای ایجاد کند، همان طور که فلسفه‌ی اشرافی یک مکتب است، فلسفه‌ی مشاه برای خودش یک مکتب است، ولی ما دیگر نتوانستیم از فلسفه و مکتب صدرایی عبور کنیم و به یک پله بالاتر برسیم؛ بنابراین می‌توان گفت: در عصر ما فلسفه قدری دچار رکود شده و آن تحولی که باید در فلسفه باشد، صورت نگرفته؛ اصلاً گاهی افرادی قیام می‌کنند و مکتب فلسفه‌ی صدرایی را از پر مسئول می‌برند و مورد نقد قرار می‌دهند در بین داشجویان دکترا بعضی با این نتیجت به میدان آمده‌اند که

علامه طباطبائی با توجه به مبانی خود، حکمت متعالیه را حلایقی می‌کند، ولی به نظر می‌آید که یک تحول به معنی نام و نام صورت نگفته باشد. به هر حال نمی‌توان گفت حکمت متعالیه حرف آخر است.

ما  
باید از این

روش الهام بگیریم، این

روش برای ما بسیار مهم است. باید

از روشی که شیخ اشراق، ابن سينا و صدرالملأهین

داشتند، الهام بگیریم؛ که این‌ها با حریت فکری و با توجه به

همهی حرف‌هایی که دیگران گفته بودند، وارد عرصه‌ی فلسفه

شده‌اند و به هر حال تحول ایجاد کردند این‌سینا، تحول بخش

است. شیخ اشراق تحول بخش استه صدرالملأهین که نسبت به اقوال

دیگران داشتند و بعد هم قوه و جرأت نقادی که داشتند و از این

که بخواهند خلاف ارسسطو، افلاطون و یا فلاسفه‌ی عالم اسلام

حرف بزنند، بیمی نداشتند. ما هم اگر این روش را در نظر بگیریم،

من توائیم هم وضعيت موجود را به خوبی بسنجم و هم به این

رکودی که هست، بایان دهیم؛ نمی‌توائیم بگوییم رکود نیسته،

زیرا دیگر صدرالملأهینی در عالم تفکرات و اندیشه‌های فلسفی

ظهور نکرده، پس همین رکود است. هر چند شان بزرگان،

خدمات‌شان و علمتمثیلان، اساتید ما، «شیخ الله سعیدیم» در

همین چهارچوبی که بوده، مانده است و آن رشد و تحول را که

باید داشته باشد نداشته است و این شاهله به آن مرحله برسیم،

اگر ما روش بزرگان را مدنظر قرار دهیم و در تربیت طلاب و

دانشجویان فلسفه همت بگماریم، و برای این‌ها لرزش و عظمت

و اعیت قائل شویم، روش شوق انگیزی داشته باشیم؛ یعنی

مشوق باشیم، وقتی مشوق ایجاد شد، آن وقت حرفکت هم ایجاد

می‌شود؛ ولی به قول ابن سينا وقتی مشوق نباشد، آن‌ها که

نفس شیوه نداشند، هیچ وقت به دنبال کمال نمی‌روند، از فقدان

کمال هم اسلام را نراحت نمی‌شوند، ولی نفس شیوه به دنبال

کمال می‌روند و از نداشتن کمال رنج می‌برند و در آخر هم

معدب هستند؛ اما ابلهان نه شوقي به کمال دارند و نه آکاهی

و معرفتی به آن، و نه از فقدان آن نراحت می‌شوند؛ بنابراین

حدیث داریم: «اکثر اهل الجنة الیله» یا اینی اکرم(ص) فرمودند:

«دخلت الجنة و رأیت اکثر اهل الجنة الیله» این‌ها به نجات

زدیگتر هستند.

بنابراین  
باید شوق ایجاد  
کرد، اگر شوق باشد حرکت  
ایجاد من شود و وقتی حرکت ایجاد شد،  
آن وقت این شاهله به سمت وضع مطلوب می‌رود، گرچه  
وضع مطلوب برای دوره‌ی خودش مطلوب است؛ ولی دوره‌ی  
بعد، آن وضع مطلوب نیست، اگر بخواهد برای دوره‌ی بعد پماند،  
دوباره دچار رکود می‌شود

﴿آقای فیروزجایی: از حضرت آیت‌الله بهشتی سپاسگزاریم  
من در حاشیه‌ی فرمایش حضرت عالی، با توجه به مختصر  
مطالعات که در تاریخ فلسفه‌ی اسلام و فلسفه داشتم،  
می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم: من فعلاً در مورد فرمایش  
شما در فلسفه‌ی اولی، یعنی آن بخش از فلسفه که درباره‌ی  
موجود بما هو موجود بحث می‌کند، عرضی ندارم و من توائیم این  
را بپذیرم؛ ولی در جوهرهای دیگر فلسفه، که فلسفه به معنای  
اعم تردد حکماء ما تلقی شده است؛ در اثار فارابی و ابن سينا کم  
و بیش، و حتی کمترین‌گتر در اثار ملاصدرا هم مورد توجه او قرار  
گرفته، این فیلسوفان مادیدگاههای را در فلسفه سیاسی و اخلاقی  
مطرح کردند. فکر می‌کنم با خلیور مرحوم علامه طباطبائی و  
ارتباطی که بین جامعه‌ی ایرانی و مغرب زمینیان به وجود آمد  
تحولاتی ایجاد شد؛ مثلاً مباحثی را که مرحوم علامه در اصول  
فلسفه و روش رئالیسم مطرح کرد، آن بخشی که مربوط به  
معرفتشناسی می‌شود درست است که علامه از فیلسوفان گذشته  
الهام گرفته؛ ولی در مجموع مباحثی که مطرح شده، جدید است و  
این یک تحول را نشان می‌دهد؛ و آن چه ایشان در باب ادراکات  
اعتباری مطرح کرد، گرچه در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی می‌سابقه

مصاحبه



نیست؛

ولی با این کیفیت

باز یک گام به جلو احسان

می شود. وقتی وارد فلسفه‌ی اخلاق می شویم.

درست است که فلسفه‌ی اخلاق یا اخلاق فلسفی و عقلی در فلسفه‌ای مانند فارابی و ابن سينا مورد توجه بوده و بعدها مارکوپولی را مشاهده می کنیم؛ ولی در دوران معاصر یک توجه مجددی به فلسفه‌ی اخلاق حتی به تدریج در فارابی و ابن سينا مورد توجه است؛ آن جا بیشتر اخلاق هنجاری مورد توجه بود، اما مشاهده می کنیم مباحثت مربوط به فرالخلاق که در قرن ۲۰ در مقرب زمین مطرح شد، مورد توجه فیلسوفان ما قرار گرفته است، از معرفت‌شناسی و فلسفه‌ی اخلاق که بگذریم، در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی، با توجه به انقلاب اسلامی و شکل‌گیری حکومت اسلامی و احسان نیاز به برداختن مباحثت مربوط به سیاست، به روش عقلی که قابل قیم برای ملل دیگر و غیر مسلمان‌ها باشد، کم و بیش شکل گرفته است؛ گرچه من قبول دارم به صورتی که در فلسفه‌ی اخلاق و معرفت‌شناسی مباحثت به سبک عقلی خالص مطرح شده، در فلسفه‌ی سیاسی، با توجه به خاستگاه اولیه و مقدمه که در قده، حضرت امام(ره) این مباحثت را مطرح کرده است، به صورت

ناب

فلسفی و

عقلی آن چنان که باید، مورد

توجه قرار نگرفته، و من احسان می کنم

که وظیفه‌ی داشتجویان، طلاوب و پژوهشگران فلسفه

اینست که از لایه‌لایی ساختن امام، مباحثت عقلی مربوط به سیاست را استخراج کنند؛ فکر می کنم تحولی اینجا صورت بگیرد و این قابل توجه است. هم‌چنین در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین، با توجه به شیوه‌اتی که در این زمینه از نهضت مشروطیت به بعد مطرح شده، توجه خوبی صورت گرفته؛ گرچه فیلسوفان ما در همه‌ی عرصه‌ها هم‌چنان از مبانی‌ای که فیلسوفان گذشته؛ مثل ملاحدرا، ابن سينا و سهروردی در فلسفه‌ی اولی مطرح کردند استفاده می کنند؛ ولی من فکر می کنم با توجه به تغییراتی که در این حوزه‌ها صورت گرفته، می توانیم بگوییم تحولی صورت گرفته است، بنده دیگر در مورد فلسفه‌ی هنر و فلسفه‌ی حقوق که

استفاده از تمام ظرفیت‌های حکمت متعالیه که خود صدرالمتألهین هم نتوانسته از آن استفاده را بگند، تحول است؛ و اگر الان همه حوزه‌ها از تمام ظرفیت‌های حکمت متعالیه به خصوص در فلسفه‌های مضامن استفاده گشته، این تحول است.

الربویه به این مباحث اختصاص بینا کرده است؛ ولی این که بیانند میدانی را برای یک رشته‌ی مدون در فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاست، فلسفه‌ی علم و در فلسفه‌ی تاریخ بازگشته وارد این عرصه‌ها شوند، انجام نشده است و اگر هم انجام شده در لاهه‌لای سخنان شان است و این در فلسفه‌های موجود به شدت و کود داشته است. به هر حال در فلسفه‌ی اولی تحولاتی صورت گرفته حکمت مشاه آمد، حکمت اشراق آمده حکمت متعالیه آمده؛ ولی واقعاً در فلسفه‌های مضامن رکود بود تا جایی که بعضی گفتمان‌دان فلسفه‌ی سیاسی به قارابی ختم شد با این که به آن صورت هم ختم نشده که خود این سینا در اواخر رهبات شنا مباحثت چنانی در مورد امامت دارد؛ حتی بحث در مورد این که در عصر غبیت کبری چه باید کرد و وظیفه مسلمان‌ها چیست، که این سینا آن جا یک ولایت فقیهی را اثبات می‌کند که واقعاً پسیار تاب است؛ یعنی حقیقتاً اعتقاد به ولایت فقیه دارد، حتی از بیانات شیخ اشراق هم این ولایت فقیه استخراج می‌شود این سینا مباحثت را در فصلی که برای امامت است، بیان گرداند، مقداری وارد شده‌اند؛ ولی نه آن گونه که باید باشد، و باید بگوییم از این چیز رکود بوده است. اکنون وضع پیشتر است و بزرگان ما به دلیل اتفاقات زمان و شرایط عصر، توجه گردانند؛ مثلاً فلسفی شناخت را مطرح گرداند، فلسفه‌ی اخلاق را مطرح گرداند، چه بسا مباحث سیاسی را مطرح گرداند و اکنون به این جهت توجه شده است و این نکته‌ی خوبی بود که اشاره کردید. راجع به فلسفه‌ی مضامن که از آن پند نگاه کنیم، رکود است و از پند عصری نگاه کنیم می‌بینیم توجهاتی در این جهت است.

﴿آقای شیرواتی: من فکر می‌کنم حضرت آیت‌الله بهشتی که سخن از رکود در فلسفه بیان فرمودند، همان طور که استاد فیروزجایی شاره گردند، ناظر به بحث اولی و مباحثت هست شناسی بود، نظر ایشان در این بخش این بود و یادبرفتند که اگر ما به تراجم‌های دیگر فلسفه به خصوص در دوره‌ی معاصر توجه کنیم، می‌بینیم تلاش‌های علمی خوبی صورت می‌گیرد و در زمینه‌ی فلسفه‌های مضامن و این جنبه‌ی بحث هم باید توجه داشته من می‌خواهم بخش را که حضرت آیت‌الله بهشتی ناظر به آن بودند، بازتر کنم و ببینیم آیا در همان حوزه هم سخن از رکود می‌گوییم و داوری ایشان را تا چه حد می‌توانیم بپذیریم؟ کوبا تلقی حضرت آیت‌الله بهشتی چنین بود، که اگر ما در طی این سه قرون و نیم که از ملاصدرا گذشته، شاهد شخصیت‌های دیگر مانند ملاصدرا بودیم؛ یعنی ظهور ملاصدرا دوم، سوم و... بودیم و این که هر کدام از آن‌ها هم در زمینه‌ی فلسفه، تحول و

مباحثت شنیده‌ایم؛ ولی مطالعاتی نداشتیم لذا هار نظر نمی‌کنم.

﴿آیت‌الله بهشتی: یک بحث راجع به فلسفه‌ی مطلق و یک بحث هم راجع به فلسفه‌ی مضامن؛ بلکه فلسفه‌های مضامن است. ما منکر خدمات مرحوم علامه به فلسفه نیستیم، مثالی هم که در مورد اثراکات، به خصوص اثراکات اعتباری زدید، انصافاً در بیانات مرحوم علامه طباطبائی نژادی از استه در عین حال من می‌گوییم این خود حکمت متعالیه است که بیوندنگی دارد، اگر قدری به این فلسفه عنایت کنیم خودش بیوندنگی دارد؛ من گاهی به قیض و بسط تعبیر کردم؛ یعنی در بیانات ملاصدرا خودش یک جاهایی قیض می‌شود، ولی برای بسط زمینه دارد علامه طباطبائی، جاهایی را که خود ملاصدرا جمعش کرده، ایشان بسطش می‌دهد؛ مثل مسئله اثراکات یا بعضی مسائل دیگری که در جاهای دیگر در بیان صدرالمتألهین آن طور که باید حل‌جی نشده؛ ولی علامه طباطبائی با توجه به مبانی خود حکمت متعالیه آن‌ها حل‌جی می‌کند، بله این‌ها وجود دارد؛ ولی به نظر من اید که یک تحول به معنای تام و تمام صورت نگرفته باشد، و شاید علتی این است که مانعوس شیوه کم داریم، و کاری برای پیدا کردن نفوس شیوه و حرکت آن‌ها به سمت قلمی بلندتر نکردیم؛ به هر حال نمی‌توان گفت حکمت متعالیه حرف آخر است.

پس از این بحث در هر عصری این حرکت و بیوندنگی ادامه پیدا کند؛ و اما بحث فلسفه‌های مضامن واقعاً معتبری بوده که اقبالان این همه برای فلسفه رحمت کشیده‌اند؛ ولی بعد وارد فلسفه‌ی مضامن نشده‌اند، نه این که اصلاً نشده‌اند؛ ولی آن طوری که باید و شاید وارد نشده‌اند ما باید در مورد فلسفه‌ی اخلاق فکر کنیم؛ البته میانی در حکمت متعالیه است، شاید بتوان از برهی سخنان صدرالمتألهین استفاده کرد راجع به فلسفه‌ی سیاست مباحثت شیرین و چنانی در اواخر کتاب الشواهد الربویه وجود دارد؛ علی‌رغم این که گفته می‌شود می‌باشد ما عین دیانت است، یا دیانت ما عین سیاست است؛ ایشان این را نمی‌گویند، می‌گویند دیانته البته خودشان می‌گویند که شریعت مثل مولی و سیاست مثل عبد است؛ یعنی سیاست باید تابع شریعت باشد، بعد شریعت باید باشد نه اینکه عین باشد، بلکه مرحوم مدرس، آن شهید بزرگوار، در زمان رضاخان به این صورت مطرح کرد و خلی هم بدها بود؛ ولی دید فلسفی ملاصدرا این نیست که سیاست و دیانت عین یکدیگر باشد و این درست در نمی‌اید سیاست باید از شریعت تبعیت کند، مباحثت خوبی مطرح گرداند، این فلسفه‌ی سیاست است و صفحات متعددی از اواخر الشواهد



مصاحبه

باقیه همین که به سمت آن قله حرکت می‌گشتند پویایی آنها را نشان می‌دهد و این که مابگوییم یک قله‌ی بالاتری برای رکورددشتگی وجود دارد و فلسفه را به مسابقات ورزشی تشبیه کنیم، بله، این در مسابقات ورزشی زیاد اتفاقی می‌افتد؛ ولی من فکر می‌کنم در عالم اندیشه‌ی فلسفی این را معیار قرار دادن، شاید مقنای نه تنها در حوزه‌ی فلسفه اسلامی، در حوزه‌های دیگر هم مارا به این نتیجه برساند که وکود است؛ در حالی که شاید نتوان نام آن را وکود گذاشت، من راجع به معیار رکود حرف داشتم و البته در مورد فلسفه‌های مضاف و حالت مطلوب فلسفه اسلامی هم باید بیشتر سخن گفته، عرض بته این است که اگر ما بخواهیم فلسفه اسلامی را به حالت مطلوب خودش برسانیم، باید آن را با اندیشه‌های فلسفی معاصر مواجه کنیم و به رویارویی و هماوردی با آن‌ها بپردازیم، همان کاری که علامه طباطبائی در زمان خودشان انجام دادند؛ فلسفه اسلامی را با فلسفه‌ی ماتریالیسم و دیالیکتیک مواجه کردند، و این مواجهه کردن، باعث طرح مسائل جدیدی شد و تلاش برای پاسخ‌گویی به این مسائل، باعث شد که اندیشه‌های جدیدی تولید شود و فلسفه اسلامی رو به جلو حرکت کند آن عرصه‌های فلسفه‌ی مضاف است، عرصه‌های مختلف فکری است که قبلاً مسائل مطرح نبود و ما باید به آن‌ها بپردازیم؛ علی‌رغم این که در حوزه‌ی فلسفه‌ی اولی و هستی‌شناسی هم جانشان فلسفه اسلامی میدان دار است، و همان‌طوری که کسانی که از تزدیک با فلسفه‌ی غرب و اسلامی آشنا شدند، اذعان کردند که ما هنوز رکورددار و میدان دار هستیم؛ وقتی انسان می‌بیند در مسائل فلسفه‌ی دین در مواردی که بحث هستی‌شناسی می‌شود، را جل هستند و ورودشان سطحی است.

﴿۱﴾ آیت الله بهشتی: آن مثالی که در مورد محی‌الدین زدید مثال خوبی بود در واقع بعد از ایشان یک چهارمی این‌چنین نیامده که در حوزه‌ی عرفان این طور در خشیده باشد، بقیه امدادهای اما مفسرند، این همه کتاب‌هایی که برای شرح فصوص نوشته شده همه شارح هستند، همه مفسر هستند و متألفه اکتون فلسفه‌ی ما همین حالت را دارد، بیشتر شارح و مفسر هستند؛ اول بعضی از بزرگان، مثل مرحوم علامه طباطبائی عرصه‌هایی را کشف کرده و من معتقدم که حکمت متأله و حکمت صدرایی زمینه‌ی زیادی دارد و این قضی و بسط است؛ یعنی علامه طباطبائی تویسته از بسیاری از ظرفیت‌های حکمت متعاله استفاده کند و اکتون هم بزرگانی که هستند از ظرفیت‌های حکمت متعاله استفاده می‌کنند و اگر کسی پیدا شود و از تمام

پیشرفتی به وجود آورده باشد که ملاصدرا در دوره‌ی خودش به وجود آورده متواستیم بگوییم فلسفه اسلامی پویایی داشتند و چون ما شاهد چنین اشخاصی نیستیم و کسانی هم که امدادهای در چهارچوب اندیشه‌های ملاصدرا حرکت کرده‌اند؛ مرحوم علی آقا مدرس، مرحوم ملا‌احمد سبزواری، مرحوم علامه طباطبائی و دیگر بزرگانی که بودند، در واقع در همان فضای فکری‌ای که مرحوم ملاصدرا ایجاد کرده، به تفکر و اندیشه پرداخته‌اند؛ و ما شاهد ملاصدرا دوم و سوم نیستیم؛ بنابراین این دلیل بر رکود است، البته طبق این معیار همین طور است؛ یعنی اگر این را معیار رکود و تحول قرار بدهیم، همین طور است که حضرت آیت‌الله پیش‌نشست فرمودند و شاید بنا بر این معیار بگوییم که ما در طول تاریخ فلسفه اسلامی شاهد سه تحولی اصلی تحول هستیم؛ یکی با ظهور فارابی و ابن سينا شکل می‌گیرد و یکی با ظهور سهروردی و یکی هم با ظهور ملاصدرا و کسانی مثل میرداماد در واقع زمینه و بستر را برای تحولات فراهم کرده‌اند؛ ولی اوج تحولات توسط این‌ها حورت گرفته است، عرض من این است که ما شاید بتوانیم در مورد این که معیار تحول و رکود را این قرار دهیم، تأمل بیشتری کنیم؛ مثال می‌زنم و خلاصه‌ی عرض این است که شاید ملاکه ظهور چنین شخصیت‌هایی نباشد، احتماً ما باید انتظار ظهور چنین شخصیت‌هایی را به مطور متعدد و مکرر در طول تاریخ اندیشه داشته باشیم و این انتقال، چنان واقع بینانه نیست و شاید بتوانیم عدم ظهور این‌ها را به تنهایی نشانه و شاهد رکود بگیریم، برای روش شدن مطلب به عرقان مثال می‌زنم؛ ما در عرقان شاهد ظهور شخصیتی مثل ابن عربی هستیم؛ ابن عربی نه قبیل از خودش سابقه داشت و نه بعد از خودش لاحقه؛ یعنی شخصیتی در عرقان آمد و در واقع قلمانی را فتح کرد که این یک استثنای است، شاید یک شخصیت با ظرفیت‌های خاص در طول دهها قرن پیکار ظهور بینا کند، طبیعتاً یقینه بر سر سفره‌ی او می‌نشینند و شد و تکاملشان به این است که بتوانند از مانده‌هایی که او اورده ارتقا کنند؛ همین که حوزه‌ی افکار او، اندیشه‌های او و مسیر سلوکی او رواج داشته باشدند و افزایی در آن حوزه بیانند که در واقع بتوانند تنجزهای را داشته باشند، و آن‌ها نیست به این عربی واقعاً نوازی داشته باشند؛ مابعد ابن عربی، همه افتخارشان به این است که بتوانند کمی از حرف‌های او را بفهمند و همه هم اذعان دارند که کما هو به آن قله‌ی اندیشه‌های او و سلوک او راه پیدا نکرده‌اند، لاقل در شیخ اکبر، شیخ اکبر مانند، آیا این دلیل بر رکود می‌شود؟ به نظر من این طور نیسته، ما در تاریخ تفکر فلسفی شاهد کسانی هستیم که اندیشه‌های استثنایی دارند، قله‌هایی را فتح می‌کنند؛

از خوش‌شانس‌های فلسفه است که رهبری این نظام و انقلاب، هم باشی این نظام و هم استمرار بخش این نظام، الحمد لله فکرشان متوجه معارف عقلی و فلسفی بوده و هست.

جدیدی را عرضه کند که بر اساس این مبانی، در مسائل مختلف فلسفه، تحول و دگرگوئی ایجاد شود؛ مثلاً وقتی ملاصدرا اصالت وجود تشکیک وجود، این مباحث را مطرح می‌کند، این مباحث مربوط به علت و معلول و وجوب و امکان، خداشناسی و بحث نفس همه‌جا را متحول می‌کند، پس اگر یک چنین وضعیتی بیشتر باید، ما می‌گوییم فلسفه دچار تحول شده و این پیشرفت است و این رونق از رکود بهتر است؛ ولی به تحول نمی‌رسد، اگر این سه فرض را مطرح کنیم و وضعیت موجود فلسفه‌ی ما در عرصه‌ی فلسفه‌ی اولی، رونق دارد.

﴿﴿اقای شیرروانی: شاهد تحول نبودم؛ ولی رکود هم نداشتم﴾﴾

﴿﴿اقای فیروزجایی: پله، رکود نداشتم؛ همین که از مبانی فلسفوگانی مثل ملاصدرا در عرصه‌ی معرفت‌شناسی، فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی سیاسی، فلسفه‌ی دین استفاده می‌کنم، به نظریات رقیب پاسخ می‌دهم، آن‌ها نقد می‌کنم و احیاناً نظریات جدیدی این‌جا مطرح می‌کنم، این نشان دهنده‌ی این است که قدر فلسفه‌ی اولی شناخته شده و مورد توجه قرار گرفته و از او غفلت نشده است.

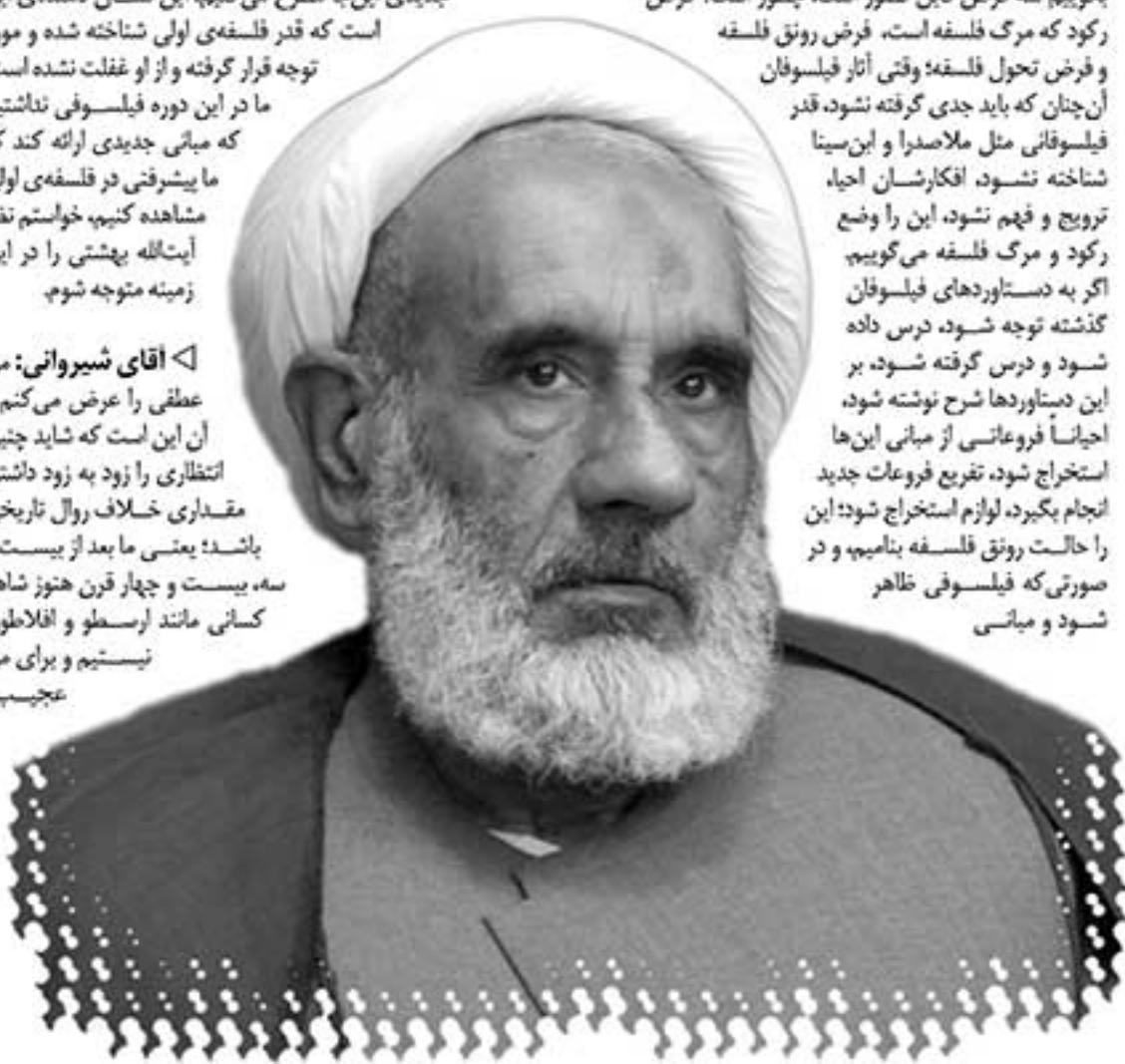
ما در این دوره فیلسوفی نداشتم که مبانی جدیدی از لاه کند که مایشرقی در فلسفه‌ی اولی مشاهده کنیم، خواستم نظر آیت‌الله پیشتری را در این زمینه متوجه شوم.

﴿﴿اقای شیرروانی: من عطفی را عرض می‌کنم و آن این است که شاید چنین انتظاری را زود به زود داشتن مقداری خلاف روال تاریخی باشد؛ یعنی ما بعد از بیست و سه، بیست و چهار قرن هنوز شاهد کسانی مانند ارسسطو و افلاطون نیستیم و برای من عجیب

ظرفیت‌ها استفاده کند، این یک تحول است و چیزی هست که باید انتظارش را کشید؛ یعنی باید بگوییم این فلسفه را کتاب بگذاریم و یک فلسفه‌ی دیگر بیاوریم، بلکه باید در تمام حوزه‌ها، از تمام ظرفیت‌های این فلسفه استفاده کنیم، آن‌وقت این خودش تحولی است که می‌توان گفت حکمت متعالیه را به وضع مطلوب می‌رساند؛ چون خود صدرالمتألهین هم چنین فرستی بینانکرده که این را به وضع مطلوب برساند و ما می‌بینیم خودشان فرمودند: «تواهد الربویه، خلاصه‌ی اسفر است». در حالی که خیلی از مباحثی که در شواهد الربویه است در اسفار نیست؛ بنابراین معلوم می‌شود که ایشان واقعاً فرستی بینانکرده تا چیزهایی را که در ذهنش بوده، بیان کند، به هر حال این بسیار مهم است و من فکر می‌کنم اگر تحول را به همین صورت تفسیر کنیم که از تمام ظرفیت‌های حکمت متعالیه بهره‌مند شویم و استفاده کنیم، آن‌وقت همین حکمت متعالیه به وضع مطلوب می‌رسد؛ ولی برای یک عصر، نه این که برای تمام اعصار آینده این چنین باشد.

﴿﴿اقای فیروزجایی: در مورد وضعیت فلسفه از حیث تحول و رکود به جای این که بگوییم دو قسمت دارد؛ رکود و تحول، اگر بگوییم سه فرض قابل تصور است، چطور است؟ فرض رکود که مرگ فلسفه است، فرض رونق فلسفه و فرض تحول فلسفه؛ وقتی آثار فیلسوفان

آن‌چنان که باید جدی گرفته شود، قدر فلسفوگانی مثل ملاصدرا و این سینا شناخته نشود اذکارشان احیا، ترویج و فهم نشود، این را وضع رکود و مرگ فلسفه می‌گوییم، اگر به دستاوردهای فیلسوفان گذشته توجه شود، درس داده شود و درس گرفته شود، بر این دستاوردها شرح نوشته شود، احیاناً فروعاتی از مبانی این‌ها استخراج شود، تغییر فروعات جدید انجام بگیرد، لوازم استخراج شود؛ این را حالت رونق فلسفه بنامیم، و در صورتی که فیلسوفی ظاهر شود و میانی





ما هم ثبت نام و شرکت کردیم، امتحان دادیم؛ بعد گفتند آقای استیانی فرد موردنظرش را انتخاب کرد، این تشریفات است من گفتم زیارتی کردیم و ضروری هم نکردیم، آن آقا گزینش شده بود و ما با ایشان هم کلاس بودیم، دوره‌ی دکتری با هم بودیم؛ ولی یکسی، دو ماه بعد مرحوم آقای استیانی برای من نامه‌ای نوشت که شما حتماً باید به مشهد بیاید و ما به شما هم احتیاج داریم، آزمون سبب شده بود که به نظر ایشان ما به درد این کار من خوریم؛ و من برای ایشان نوشتمن من آن موقع علاقه داشتم ولی الان علاقه ندارم؛ من نمی‌خواهم از حوزه‌ی علمیه قم خارج بشوم، بعد ایشان نامه‌ی مفصلی با خطاب زیبا و انشای زیبای خودش برای من نوشتند حتی فرمودند من برای امن شما استخاره کردم و بعد بین حوزه‌ی علمیه قم و حوزه‌ی علمیه مشهد مقایسه کرده بودند، گفته بودند درس‌های حوزوی هستند من توانید تدریس کنید، من توانید دروس خارج شرکت کنید، داشتگاه هم که هستید؛ حتی گفته بودند اگر بخواهید متبر هم بروید، متبر هم برایتان فراهم استه هیچ مشکلی ندارید، نامه‌ی دوم آقای استیانی را جواب ندادم و مشهد هم نرفتمن؛ ولی بعد شنیدم که آن آقا هم عقب تشییع کرده و آقای استیانی که برای حضور ایشان در داشتگاه مشهد این همه سرمایه گذاری کرده بود، خیلی ناراحت شده بود.

﴿آقای شیرروانی: اگر نامه هست، خوب است در خبرنامه حکمت اسلامی مجمع عالی منتشر شود، یک نامه‌ی منتشر شده از آقای استیانی، در سالگرد ایشان و به ياد ایشان، خوب است.﴾

﴿ایت الله بهشتی: رونق هم در حد ایده‌آل نیست، به هر حال عده‌ای می‌توستند وارد فلسفه شوند؛ یعنی دامنه ایجاد من شود که عده‌ای از فلسفه فرار کنند.﴾

﴿آقای فیروزجایی: با توجه به آن جه نسما تعریف کردید، وضعیت کوتی نسبت به قبل خیلی بهتر شده، گرچه نسبت به آن جه می‌خواهیم نیست.﴾

﴿آقای شیرروانی: سال ۱۴۰۰ می‌خواستیم در قم استاد بناهی پیدا کنیم، واقعاً بیوشه نهایه نبود یک منظومه‌ی حضرت ایت الله انصاری شیرازی جراجشان را روشن کرده بودند.﴾

﴿ایت الله بهشتی: البته باید گفت این از خوش شناسی‌های فلسفه است که رهبری این نظام و انقلاب، هم باشی این نظام و هم استمرار بخش این نظام، الحمد لله فکر شان متوجه معارف عقلی و فلسفی بوده و هست؛ این گمک زیادی من کند و اگر این طور نبود، الان معلوم نبود سرنوشت فلسفه چه می‌شد.﴾

لست که افلاطون با آن عظمت می‌آید و در دامن خود کسی را بپوش می‌دهد که در عین این که افلاطون را ناخواسته در کرده، شاگردی کرده، یک دستگاه فلسفی درست در مقابل آن به پا می‌کند، شاید ما در طول تاریخ فلسفه، چنین جیزی نداشته باشیم؛ ولی بعد از او هر که در هر زمینه‌ی چیزی گفت، در این زمینه‌هایی که این‌ها سخن گفته، به تعبیر هایدگر که من گویند "مثل یک پاندولی که بین این دو نوسان می‌کند، افکار و ارائه که بعد از افلاطون و ارسطو آمد بین این دو هست و از این‌ها خارج نشده‌اند".

﴿ایت الله بهشتی: منظور ما از آن رکودی که گفتم، رکودی است که در مقابل تحول پائید؛ اما منکر رونق دروس فلسفه، کلاس‌های فلسفه، محافل فلسفی و بحث‌های فلسفی نیستیم، آن از این جهت نسبتاً خوب است، حالانمی گوییم وضع مطلوب است.﴾

این رونق بازار فلسفه از لحاظ توجهاتی که آن صورت می‌گیرد، واقعاً در خور تمجید و تشکر است، و جه بسا اگر این توجه نبود، این رونق هم بینا نمی‌شد، و این رونق، سبب بینا شدن نفوس شیوه‌ی من شود و این شاهله تلاش کنند، ولو این که بگوییم فلسفی باید و میانی جدیدی از آن کنند، بالآخره بعض از میانی را نمی‌شود کاری کرد چون میانی هستند؛ ولی اگر کسی باید میانی جدید و میانی تازه‌ای بیاورد روحی آن میانی، بتای جدیدی بیوجود بیاورد این تحول است؛ اما استفاده از تمام ظرفیت‌های حکمت متعالیه که خود صدرالمتألهین هم توانته آن استفاده را بکند، تحول است؛ و اگر آن همه‌ی حوزه‌های ظرفیت‌هایی حکمت متعالیه استفاده کنند، بهخصوص در فلسفه‌های مضافه خود این تحول است؛ و در عین حال رونق از لحاظ دروس، بحث و مطالعه و... خوب استه، ولی معلوم نیست وضع در همین جهت مطلوب باشد؛ به هر حال بهطور نسبی خوب استه؛ یعنی فلسفه در غربت تام نیست، این طور هم نیست که از غربت تام کاملاً خارج شده باشد، بهخصوص بعضی دیدگاه‌ها هست که اسلام فلسفه با دین نمی‌سازد، با اسلام مقاییر دارد، با مذهب مقاییر دارد، این دید هم که بعض‌ها بر آن تبلیغ می‌کنند، سبب من شود که به هر حال مقداری جلوی رونق را بگیرد عده‌ای می‌توانند ما دیدیم بعض‌ها چقدر زحمت کشیدند، با قضل هم بودند، دکترای فلسفه هم گرفتند، بعد هم در داشتگاه مشهد به عنوان استاد فلسفه استخدام شدند؛ ولی یکدفعه شنیدم بهطور کلی عقب نشیتی گردند، مرحوم آقای استیانی برای این که ایشان را ببرند، خیلی زحمت کشیده بود، بهخصوص که ایشان شاگرد آقای استیانی بود شنیدم آقای استیانی از این جهت خیلی ناراحت شدند، مرحوم آقای استیانی مقداری هم تلاش کرد که من به مشهد بروم؛ یک‌مال اعلام کردند که داشتگاه مشهد می‌خواهد یک دکترای فلسفه به عنوان استاد پار استخدام کند و آزمون دارد.

در عالم تبع نمی‌توان کلام و فلسفه را از هم جدا کرد؛ یعنی فلسفه ما متكلم است و متكلم ما فلسفه است، در حالی که در خارج عالم تبع این جنین نیست.

قیمتی که هست این‌ها را می‌برند، برای این‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند، امکانات را برایشان فراهم می‌کنند؛ باید درس بخوانند، ما به شما بول و شغل خوب می‌دهیم؛ قدر داشتمدن ما را می‌برند، این‌ها زحمت می‌کنند، درس می‌خواهند، با سوال من شوند، به جایی می‌رسند و بعد آن‌ها را راحت می‌برند، تمام زحمات و هزینه‌هایی که ما کردیم، همان مورد استفاده‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد؛ یعنی آن‌ها استملاک سنجی و استعدادیابی می‌کنند و اگر افراد مستعد به جایی برستند، جذب می‌کنند؛ حتی اگر به جایی نرسیدند، باز هم جذب می‌کنند. حال که شما یک مجمع برای خدمت به اسلام دارید و ان شاهله مورد عنایت خدای متعال و امام زمان هم باشد، واقعاً فلسفه اسلامی باشد؛ یعنی در خدمت اسلام باشند؛ معمی کنید در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها استعدادهای خوب را بیاید، این‌ها را بجذب کنید که بدانند جایی هست که واقعاً قدر می‌دانند و جذب و تشویق می‌کنند، تشویق ملایم خوب است؛ ولی تشویق معنوی خیلی بالاتر است، خیلی ارزشمندتر است. در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها افرادی هستند که درس می‌خواهند، واقعاً زحمت می‌کنند، بعضی‌ها فکر می‌کنند که دانشجویی که در دانشگاه دکترای فلسفه می‌خواهد چیزی بلطف نیست؛ ولی ما که در جریان هستیم و دستی تزدیک بر اتش داریم می‌فهمیم که این‌طور نیست، بعضی با این دید نگاه می‌کنند و فکر می‌کنند واقعاً در دانشگاه‌ها خبری نیست؛ ولی این‌ها زحمت می‌کنند و نلاش می‌کنند، رساله‌ی دکتری می‌نویسند در گروپس این‌ها خیلی دقت می‌شود ۱۰۰ نفر شرکت می‌کنند، ۳ یا ۵ نفر پذیرفته می‌شوند، معلوم است افرادی که پذیرفته می‌شوند مستعد هستند؛ به هر حال با توجه به تلاش که در حوزه و در دانشگاه‌های سراسر مملکت صورت می‌گیرد، چه در دانشگاه‌های الهیات، چه در دانشگاه‌های ادبیات، چه این‌هایی که در فلسفه اسلامی؛ مثل دانشگاه‌های الهیات مmph است و چه این‌هایی که در فلسفه‌ی غرب مmph هستند و یا در دانشگاه‌ها فلسفه‌ی تطبیقی کار می‌کنند، این‌ها همه استعدادهایی لست که باید کشف کرد و باید اسباب شوق و دل گرمسی را برای این‌ها فراهم کرد، این چیزی که الحمد لله در این حد رونق پیدا کرده، روز به روز بر رونق‌افزوید شود.

﴿آقای فیروز جایی؛ ایرانیان در مقایسه با ملت‌های مختلف، چه نقشی در برداختن به فلسفه و احیای آن داشته‌اند؟ نقش

﴾ آقای خراسانی؛ وضعیت فلسفه را در حال حاضر، در حوزه‌های علمیه و حوزه‌ی قم تشریح بفرماید، به صورت پراکنده به بخش‌های از وضعیت فلسفه در حوزه علمیه اشاره شد؛ اما اگر بهطور مشخص وارد این بحث شویم سپاسگزار خواهیم بود.

﴿ آیت الله بهشتی؛ ظاهرآ در حلی این گفتگوها معلوم شد که آن برای فلسفه روتیق پیدا شده، همیشه هم بوده، این طور هم نبوده که فلسفه اصلًا مطرح نباشد، هم قبیل از انقلاب و هم بعد از انقلاب مطرح بوده است. آن مقداری رونق پیدا کرده است؛ بهطور مثال در شیراز، آیت‌الله حائری که قبلاً امام جمعی مایه بودند و همچنان آیت‌الله ایمانی که آن امام جمعه هستند هر دو از این موضوع که چرا شیرازی که متین فلسفه بوده، کان فلسفه بوده و این که چرا فلسفه را کد است شکوه کرده، چرا طلبه‌های شیراز فلسفه نمی‌خواستند، چرا باید این طور باشند؟ آقای حائری همیشه به من اصرار می‌کرد که شما باید شیراز بمانید، و به فلسفه رونق بدهید، آقای ایمانی این طور به من نمی‌گویند بیا شیراز؛ چون می‌دانند من شیراز نمی‌ایم؛ ولی ایشان می‌گویند اگر یک استاد میرزا فلسفه در شیراز بیاید، ما همه‌ی امکانات را برایش فراهم می‌کنیم که به فلسفه رونق بدهد، و این رکودی را که در شیراز است از بین ببرد حداقل عذرای از طلاق وارد فلسفه شوند و این نشان می‌دهد که افراد بصیر و آگاه به این که فلسفه باید در استان‌ها و شهرستان‌ها رونق پیدا کند، توجه دارند. خوب است، حوزه‌ی علمیه قم رونق نسبی پیدا کرده و الیه مجمعت می‌گردد؛ هر حال شما زحمت می‌کشید و این نقوس شیوه‌ای که این سیاست ایجاد می‌کند، مشوق‌هستید و این نقوس شیوه‌ای که هر حال سیاست ایجاد می‌کند، شما واقعاً مشوق ایجاد می‌کنید، افراد می‌دانند که به هر حال جایی و مرکزی هست، و به این که در حوزه‌ی علمیه اساتیدی باشند، شاگردانی باشند، طلاقی باشند که فلسفه بخواهند و به این‌ها توجه شود، عنایت شود، چند تا مدرس دارید، چند تا طلاقی فلسفه خوان دارید، آن‌ها که واقعاً به جد و شوق فلسفه می‌خواهند، چه تمدّدی هستند؛ این‌ها خیلی می‌هم است که شما به آن توجه کنید؛ ولی واقعاً به پسر توجه کنید و سرمه‌ی استعدادیابی و استعدادگذاری کنید؛ آن طبله‌هایی که واقعاً استعداد و علاقه دارند و اکتف کنید.

دبیای امروزه، مثلاً امریکا و کشورهای غربی با این که خیلی پیشرفت کرده‌اند؛ ولی دنیاً کشف استعدادها هستند، جذب می‌کنند؛ مثلاً از همین کشور ما چقدر استعداد می‌برند، به هر



به جابرین حبان، شاگرد امام صادق (علیه السلام)، جستجو کردم که بینیم در فلسفه چه کار کرده است؛ مباحث خیلی خوبی از ایشان یافتم، مجموعه‌ای از ایشان در مصر چاپ شده بود و پلکرافت چاپ کرده بود، مباحث فلسفی زیادی داشت، من چند مقاله راجع به بحث زمان، مکان، خدا و مسائل فلسفی زیادی که بیان کرده بود تو شدم؛ یا مثلاً هشامین حکم، در واقع من توان گفت یک فیلسوف بر جسته و یک متکلم بزرگ است در عالم تشیع، نعم توان کلام و فلسفه را از هم جدا کرد؛ یعنی فیلسوف ما متکلم است و متکلم ما فیلسوف است؛ در حالی که در خارج عالم تشیع این چنین نیست، به نظرم من اید این دو جهت، یکی استعدادهایی که در این ملت بوده و هست و یکی هم مذهب تشیع، که باعث رونق فلسفه در عالم تشیع شده؛ در حالی که بین اهل سنت خبری نیست.

﴿آقای فیروز جایی؛ بعد از مواجهی مسلمین با تمدن جدید غرب و ورود مدرنیته به عالم اسلام، معاملهایی که در کشورهای اهل سنت و عرب زبان با آنها شده، با معاملهایی که در ایران با آنها شده متفاوت است در ایران به دلیل حضور جذی فلسفه افرادی نظری مرحوم طباطبائی و شاگردان ایشان بهخصوص شهید مطهری با آنها مواجه عقلی کردنده و لی در کشورهای عرب زبان، جز این که آنها تکفیر شوند، کار خاصی انجام نکرft و این نشان دهنده حضور جذی فلسفه در ایران استه همان طور که حضرت عالی فرمودید

﴿آقای خراسانی؛ با تشکر و سپاس فراوان از همه عزیزان و اساتید محترم که در این مصاحبه و گفتگوی علمی شرکت فرمودند، بیویه استاد بزرگوار حضرت آیت الله دکتر پهشتی، والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

### ﴿آیت الله پهشتی؛ من توان برای آن دو جهت در نظر گرفتم؛

یک استعدادهایی است که خدا به این ملت عطا کرده و همیشه این ملت در علم، دانش و فرهنگ سوابق درخشانی داشته؛ این که خدا در قرآن می‌فرماید «فسوف یاتی الله بقوم یا همچشم و بمحبته» که در روایات هم به ایرانیان تقدیر شده، خدا استعداد خوب را دوست می‌دارد و آن هایی هم که مستعد هستند به جایی من رسند که خدا را دوست می‌دارند.

جهت دیگر هم مذهب تشیع است، شما بینید در عالم سنت و در بین اهل سنت آن گونه که پاید و شاید فلسفه رشدی نداشته، احلا خیلی راکد است؛ اما در بین شیعیان این طور نیست، اگر ما این وضعی را که هست وضع مطلوب نمی‌دانیم، به نظرمان اینها نیسته ولی به هر حال در مقایسه با جاهای دیگر و با کشورهای دیگر، با دانشگاه‌هایی که در کشورهای عربی استه هر جا که من بینیم فکر سئی حاکم است، که بیشتر هم فکر اشعری استه هرچ خبری نیست بزرگترین دانشگاه عالم اسلام، دانشگاه الأزهر است، ما کاهی مولاد درس آنها و بعضی از کسانی که از آن جا فارغ التحصیل بودند، را دیدیم، چیزی نداشته؛ درس‌هایی که خواندن در حد این که مقداری از کتاب شرح موافقه مثلا در این حد یا شرح مقاصد تفاسیر مقداری از این کتاب جاسته چیزی به آن صورت نداشته، و اقما در عالم اسلام، در حوزه‌ی اهل سنت، فلسفه کاملاً رکود پیدا کرده؛ اما در حوزه‌ی تشیع هر چند کله هم داشته باشیم؛ ولی به هر حال نمود داشته و این به برکت مذهب است که از ازاد اندیشیش را به ما از آنها می‌دهد و ما را از این که اهل حکمت و جلال احسن باشیم، منع نمی‌کند میدان را باز می‌گذرد و خود ائمه‌ی اطهار مطالب و مسائل فلسفی را خیلی مطرح کرده‌اند، و نهنج بالاغه در زمینه‌های فلسفی مطالب زیادی دارد ائمه‌ی اطهار خودشان مطالبی دارند، هر جا هم در روایات می‌بینید که راجع به فلسفه به عنوان ملاحظه مذمتو شده، به عنوان این که اینها ملحد هستند؛ حتی به این بیان، متکلمین ملحد هم مورد مذمت قرار گرفته‌اند، معنایش این است که اگر فلسفی باشد، اگر متکلمی باشد و ملحد باشد، و واقعاً از لحاظ اعتقادات اسلامی کامل و در خدمت اعتقادات اسلامی باشد، نه تنها مذمتو ندارد؛ بلکه تعریف و تمجید هم شده، من زمانی راجع

#### پس نوشته‌ها:

۱. سوره الشفایق / آیه ۶
۲. نهج الفلاحه / آیه ۷۷۵
۳. سوره مائدہ / آیه ۵۴

دکتر شیرروانی: بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت همه حضار محترم و علاقمندان به مباحث حکم خوش آمد عرض می کنم، همچنین از اساتید و سروران معظم حضرات آیت الله غروی، فیاضی و حضرت استاد عبودیت که دعوت مجمع عالی حکمت را الجایت و برای حضور در این جلسه قبول زحمت فرمودند، سپاس گزاری می کنم. این جلسه در بین نشست پیشین است که در آن به طرح مباحثی درباره رابطه نفس و بدن پرداخته بودیم. در جلسه گذشته اشاره ای به تاریخ مسأله شد و این که ارتباط نفس و بدن مسأله ای بوده که از زمان پیش از میلاد مسیح و حتی پیش از ارسطو و افلاطون مورد دغدغه فیلسوفان بوده است؛ در این زمینه آثار و آرایی از خود ارسطو و افلاطون به دست ما رسیده است که نشان می دهد ایشان به صراحت به این مسأله پرداخته اند و درباره آن اظهار نظر کردند. این بحث در طول تاریخ فلسفه هم چنان ادامه داشته است و در فلسفه اسلامی هم بحث ها بیش گیری شده است؛ در فلسفه غرب تیز طبق مبانی خاص خودشان مطرح بوده، بهخصوص در دوره جدید و از زمان دکارت به بعد؛ در قرن بیستم نیز در فلسفه ذهن که یکی از رشته های نویدید در زمینه فلسفه مضاف است مسأله نفس و بدن از مسائل عمده تلقی می شود.

# گزارشی از میزگرد علمی رابطه نفس و بدن ۲



۱۳۹۰

اشاره:  
میزگرد  
علمی «رابطه  
نفس و بدن ۲» در  
تاریخ ۲ اسفندماه ۱۳۹۰  
از سوی مجمع عالی حکمت  
اسلامی در سالن اجتماعات این مجتمع  
برگزار گردید.

در این میزگرد علمی که با استقبال گسترده اساتید، طلاب و دانشجویان روبرو گردید، استاد محترم آیت الله غروی، آیت الله فیاضی و استاد عبودیت به عنوان کارشناس حضور داشتند. ضمن اینکه حجت الاسلام والمسلمین دکتر شیرروانی، مدیری علمی این میزگرد را بر عهد داشتند.

قابل توجه اینکه میزگرد علمی «رابطه نفس و بدن ۱» در تاریخ ۱ دی هاده ۱۳۹۰ برگزار گردیده بود.



اندام‌های حسی و فعل و اتفاعال‌های فیزیولوژیکی با بیوشیمیابی وجود دارد تا این‌ها تحقق پیدا می‌کنند، حتی دستگاه‌های عصبی هم در این رابطه فعال هستند، ولی ما می‌گوییم از نظر فلسفی خود این حالت‌ها یا افعال، افعال نفسانی و فعالیت‌های ذهنی و روانی غیرمادی است و حق هم همین استه جای تردید نیست و با آن‌جهه امروزه در فیزیولوژی و روان‌شناسی فیزیولوژی مطرح می‌شود هم مناقلات ندارد؛ چیزی که امروزه مطرح است و مسأله پررنگی استه این است که امروزه روان‌شناسی و علوم که به تجربی روان‌شناسی و علوم شناختی تکیه روی بدن و مغز انسان استه؛ به این معنا که تمام فعالیت‌های روحی، روانی و ذهنی در هر سطحی از سطح از سطح از را با مغز و فعالیت‌ها و رفتارها توجیه می‌کنند و در آن سطح مادی که با مسأله برخورد می‌کنند تیازی به این ندارند که چیز دیگری را به عنوان نفس مجرد فرض کنند که ما این را قبول نداریم، من نقطه نظری را مطرح می‌کنم، حتی آن‌جهه از کلمات بعضی از بزرگان ما استفاده می‌شود که گویا تعقل مجرد است و حق ایزرازی هم در یعنی انسان حضرات قائل نیستند، قوه متفسک کاهی در خدمت صور و معنای چیزی استه من از این تعبیر به تعقل نمی‌کنم؛ کاهی، ولی نه آن‌جا به که کل استه حضرات کاهی هم تصریح دارند که این فعل نفس است و آن هم در مرحله تجرد است و گویا ایزرازهای مادی هم هیچ نقشی در تحقق آن ندارند، در حالی که از نظر علمی ثابت شده حتی آن هم باشد ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر آن‌جهه ما در این دنیا داریم و با آن برخورد می‌کنیم معمول انسان‌ها ندارند سفلا در مورد انسان‌های متعالی صحبت نمی‌کنند، یعنی معمول انسان‌ها فعالیت‌های ذهنی، فکری و امثال آن را دارند با مغز و عصب و فعل و اتفاعال فیزیولوژیکی و بیوشیمیابی نوروپساکولوژی این کارها را انجام می‌دهند و عملاً به این که نیاز باشد از چیز دیگری به عنوان نفس یاد کنند ملتزم نیستند البته عرض کردم ما در جای خودش آن را نصی بذیریم، میرهن هم می‌کنم، ولی توجه یفرمایید فضا چگونه فضای است، حضرات تحقیقات عجیب را انجام دادند، تحقیقاتی هم نیست که بتوان آن را زیر سوال برد، مثلاً این تحقیقات در علوم شناختی تمام فعالیت‌های ذهنی، روانی، مشکلات روانی، مشکلات ذهنی و تمام آن‌جهه مربوط به پردازش اطلاعات و امثال ذلک است را انجام داده‌اند و جایگاه‌های همه این‌ها و نوع فعالیت‌های خود ذهن و نوع فعالیت‌های خود نورون‌هایی که در مغز وجود دارد و قسمت‌هایی که مربوط به این فعالیت‌های خاص است را مشخص کرده‌اند حتی تحقیقات ثابت می‌کند قسمتی از مغز مربوط به فعالیت‌های معنوی و الهی است؛ در روان‌شناسی دین تحقیقات به این جا رسیده است که اگر این بخش تحریک شود ایجاد معنوی ظهور پیدا می‌کند، کارهای بسیار جالی انجام گرفته است و این تحقیقات از جهاتی تحقیقات بسیار خوبی استه البته باید جایگاه آن‌ها را به طور دقیق مشخص کنیم، برگردیم به اصل

ما در این جلسه به خواست خدای تبارک و تعالی در صدد هستم بحث را به دیدگاه حکیم متأله حضرت ملاصدرای شیرازی متمرکز کنیم و دیدگاه ایشان را با تفصیل بیشتری بررسی کنیم تا اگر تقد و اشکال و کمبودی در این دیدگاه مشاهده می‌شود مطرح شود و مورد بحث و تفکر قرار گیرد؛ لیکن بیش از این که وا رد این بحث شویم، چون در روان‌شناسی هم مسأله رابطه نفس با بدن مورد توجه و بسیار تأثیرگذار است، و ما در بحث‌های علوم انسانی معتقد هستیم که باید میانی این علوم را بر اساس آموزه‌های دینی و هماهنگ با معارف خودمان تنظیم کنیم و بعد به استخراج مطالب و استنباط و بحث و تحقیق ببرگزایی متأله است، جایگاه و اهمیت این بحث در روان‌شناسی به اجمال بیان شود، مشکل که امروزه در روان‌شناسی وجود دارد این است که در پاره‌ای از میانی این علم دیدگاه صحیحی اتخاذ نشده است برای این که این بحث تأثیرگذاری خود را در علوم انسانی نشان دهد، نگاهی به بحث نفس و بدن از منظر روان‌شناسی می‌کنیم استلام معظم حضرت آیت‌الله غروی علاوه بر فضائل و تحصیلات عمیق حوزوی در فقه و اصول و حکمت سال‌ها است در حوزه روان‌شناسی بیزوهش و داشتگاه تیز بر عینده دارند از ایشان می‌خواهیم که در این رابطه مطالب خود را مطرح بفرمایند.  
 ۲) آیت‌الله غروی: بسم الله الرحمن الرحيم، بحث در کیفیت ارتباط نفس و بدن، البته با تأکید بر دیدگاه صدرالمتألهین است و احیاناً اگر انتظار دیگری در این رابطه وجود داشته باشد و نقدهای که برخی از عزیزان دارند، مطرح خواهند شد بمنه شاید بهترین دیدگاه را در کیفیت ارتباط نفس و بدن دیدگاه صدرالمتألهین می‌دانم و اعتقادم این است بسیاری از مشکلات مباحثت علمی با این دیدگاه قابل جواب است، لذا یک بحث این است که احسلاخود این دیدگاه را چگونه تبیین کنیم که این را در یک فرست دیگر در همین جلسه خدمت عزیزان عرض می‌کنم، بحث دیگر در ارتباط با روان‌شناسی است: مثلاً چگونه دیدگاه فلسفی صدرالمتألهین، دیدگاه علمی‌ای را که امروزه حاکم است تأیید می‌کند، توجه داشته باشیم که از نظر فلسفی در ارتباط با چنین‌های نفسی باور ما این است که ادراک مربوط به بعد تجدیدی انسان استه، حتی احسان هم این چنین است، اگر واقعاً احسان را خوب درک کنیم که معتقد باشد و با تجارب دیگر ارتباط پیدا می‌کند؛ در روان‌شناسی از آن با عنوان ادراک یاد می‌کنند، ولی همه این‌ها در فلسفه تحت عنوان ادراک مطرح می‌شوند، کاهی ادراک در حد ادراک حسی و کاهی در یک رتبه بالاتری استه ولی بالأخره دیدگاه ما در زمینه‌های فلسفی این است که ادراک احسان توهیم، تخیل، مسائل عاطفی و انگیزشی و پردازش‌های ذهنی فعل نفس است و غیرمادی استه، البته منظور از غیرمادی این نیست که ایزرا ماده در این رابطه دست‌اندرکار نیستد؛ بله

## آیت الله غروی:

بنده بهترین دیدگاه را در کیفیت ارتباط نفس و بدن دیدگاه صدرالمتألهین می‌دانم و اعتقادم این است که بسیاری از مشکلات مباحث علمی با این دیدگاه قابل جواب است.

و آن دستگاه‌ها هم روی سیستم‌های مختلف بدن تأثیر می‌گذارد.  
**دکتر شیرروانی:** یعنی روانشناسان ناش می‌کنند مواردی مانند تأثیر گذاری تلقین را نیز تبیین ملایی کنند.  
**آیت الله غروی:** من خواهم عرض کنم که این‌ها هم قابل تبیین است نه این که آنچه این‌ها تیجه می‌گیرند، تیجه درستی است، به این توجه داشته باشد. یعنی خودشان احسان کفایت می‌کنند و ازومی نمی‌بینند که جیز دیگری را به عنوان یک موجود مجرد فرض کنند و در تیجه وارد عمل کنند. جرا؟ چون با آن مفروضاتی که دارند کارشان بیش می‌رود و به مانع هم پرخورد نمی‌کنند بله، ممکن است گاهی شما از راههای خاصی ورود پیدا کنید؛ مثلاً اگر کسی از شما بپرسد رؤایه‌ای صادقه را چگونه توجیه می‌کند، شما می‌توانید از راههایی وارد شوید و در تیجه آن‌ها را متفاوت کنید که غیر از چیزهایی که شما دریافت کردید، چیزهای دیگری هم وجود دارد، و کم کم به این امر ورود پیدا کنید که این‌ها هم دلیل نمی‌شود که نفس یعنی آن خودبیان، یک خودبیان مادی است. یکسری تحقیقات که در این رابطه انجام گرفته است و بد هم نیست که به آن‌ها اشاره شود مثلاً یکسری تحقیقات انجام شده است که بسیار جالب است؛ افرادی وجود داشتند که دچار حادثه‌های معزی شدند و در کما بودند، به طوری که به حسب آن چه پژوهشکی تشخوص می‌دهد، اصلانه نباید اطراف خودشان را تشخص دهن و هوشیاری داشته باشند. شواهد علمی‌ای وجود دارد که این‌ها بعد از این که دچار بیهوشی شدند با این که بیهوشی آن‌ها محتمل نبوده از جزئیات عمل خودشان و از صحبت‌هایی که تیم پژوهشکی در زمان عمل

مطلوب شده برای نفس یک موجودیت مستقل قائل می‌شود و این نفس در یک مقطع خاص به این بدن تعلق پیدا می‌کند از اینتا یک تعامل طبیعی نداشته است و در مقطع خاصی که بدن آمادگی دریافت نفس مجرد را داشته به بدن اعطای می‌شود که از آن به بعد نفس مدیریت قوای مختلف خود را در بدن بر عهده می‌گیرد. گاهی مسئله را این طور می‌بینم، به نظر بندۀ این تعامل طبیعی که بین جنبه‌های روحی، روانی و جنبه‌های بدنی ما موجود دارد که همه قسمت‌ها همانطور که گفته شد با هم ارتباط دارند و این طور مشابه در هم تبیه شده و با هم مرتبط هستند که در فلسفه می‌گوییم این‌ها نقش اعدای دارند؛ این با جذابی نفس از بدن سازگار نیست که بگوییم بدن انسان در یک مرحله‌ای این استعداد و کمال و خلقت را ایندا کرده و در مقطع خاصی روحی به او داده می‌شود و از حالا با این روح کار می‌کند این بدن هم ایزار است و در تیجه از این ایزار خوب استفاده می‌شود. راحت گفتن این که ایزار است یک مسئله است، این که همه فعالیت‌های نفسانی با بدن انجام می‌گیرد و این تعامل طبیعی که شما می‌بینید هر فعالیت روانی را بخواهد انجام دهید باید با بدن انجام دهید و از طرف دیگر بدن هم تأثیرات بسیار مهیمی بر جنبه‌های روانی دارد؛ گاهی موقع ترشحات غدد یک طور عمل می‌کند و ضعیت حالی انسان یک وضعیت خاصی پیدا می‌کند و یا وضعیت عاطفی انسان طور دیگری می‌شود و شکل دیگری پیدا می‌کند این انسان به گونه دیگری می‌شود و شکل دیگری پیدا می‌کند این تعامل طبیعی یک ارتباط و بیوند طبیعی را می‌طلبد و به نظر من این با نظریه صدرالمتألهین خیلی هماهنگ است.

**دکتر شیرروانی:** اگر اجازه دهید من یک سوال بپرسم، پدیده‌هایی مثل تلقین دوراگاهی، هیبت‌تیرزم و... اموری هستند که کاملاً از فضای مادی پرورند این در روانشناسی این امور را چگونه تبیین می‌کنند؛ مثلاً تلقین، که امری غیرمادی است کاملاً روی سیستم بدن تأثیر می‌گذارد و فرآیندهای فیزیولوژیک بدن را به سمت دیگری می‌برد، مثلاً کسی که بیمار لاعلاج است گاهی حرائر قدرت تلقین سیستم بدنش کاملاً به سمت بیهوشی می‌رود. آیا روانشناسان توانسته‌اند برای این گونه موارد تبیینی ارائه دهند با این قبیل پدیده‌ها هنوز در روانشناسی به عنوان یک معلم مطرح است که اگر چنین باشد همین‌ها می‌توانند آن هارا به سمت پذیرش نظریه کسانی یون مرحوم ملاصدرا سوق دهد.

**آیت الله غروی:** ما در جای خودش می‌گوییم این فرمایشات شما این که انسان دارای روح و نفس نیست و اثبات نمی‌کند تمام این خدماتی که شما از آن دهید از نظر علمی تأثیر می‌کند که این‌ها ایزار است و شرط لازم استه در این جای تردید نیست. در ارتباط با تلقین هم این چنین است؛ تلقین این است که شما یا دیگری مطلبی را به ما افالا می‌کنید، وقتی افالا می‌کنید دستگاه‌های مربوط، فعالیت خودشان را انجام می‌دهند و در تیجه همان هم روی دستگاه غدد و یا عصب تأثیر می‌گذارد.



به همین صورت ادامه پیدا می کند تا جایی که به کمال تجردی بالاتری را پیدا می کند. این گونه که صدرالمتألهین مطرح می کند، زن هایی که حتی مربوط به چنین های معنوی است قابل توجیه است. زن هایی که مربوط به گذشته پذیران ماست که ما آن ها را دریافت می کنیم و به صورتی این را مستقل و حفظ می کنیم که قابل رشد است و عوامل مختلف می تواند به این ها کمک کند. این ها قابل تصور است. همین طور ادامه پیدا می کند و وقتی هم که انسان به دنیا می آید دارای آن بد تجردی است. آن موقع از طرفی سیستم های بدنش و عصی دارد کار می کند. مرکز عصی دارد فعالیت و رشد پیدا می کند، آن هم زیر پوشش آن نفسی که وجود دارد؛ همان کمال تجردی ای که پیدا کرده که



آیت الله شریعی  
دانشگاه

کمال پایین تر غیر تجردی هم با آن وحدتی که اشاره خواهم کرد زیر پوشش این کمال تجردی است و وقتی که مسأله را اینگونه تصور کردیم و حدت بین نفس و بدن که تمنی توائیم منکر آن شویم به راحتی قابل فهم است، و گرنه قابل فهم نیست. حاصل مسأله این است که عملای در رابطه با این یافته های روان شناختی کارهای علمی انجام شده است. هرچه هم که بیشتر پیش می رود با دیدگاهی که صدرالمتألهین در کیفیت ارتباط نفس و بدن دارد سازگارتر و قابل توجیه تر است.

دکتر شیرروانی: بسیار سپاسگزارم از مطالب سودمندی که ارائه فرمودید. از فرمایشات جناب استاد غرور یک نکته مهم را می توان تبیجه گرفته و آن اینکه در روان شناسی فلسفی آگاهانه یا تاخذو اگاه ییش فرض این است که انسان یک موجود مادی محض است، یعنی روانشناسان عملای در تحقیقات خودشان بنا را بر این گذاشتند که جیزی به نام روح مجرد در انسان وجود ندارد. ممکن است خود روان شناس در مقام نظر چنین اعتقادی نداشته باشد، ولی جناب که حضرت استاد تقریر فرمودند پاراگایم حاکم بر روان شناسی موجود غلت و یا انکار روح مجرد

داشتند، خبر داشتند خود این بسیار جالب است و کافی از این است که فقط این طور نیست که سیستم های مفزو و امثال آن پاشد یک حقیقت دیگری نیز وجود دارد که این حقیقت گاهی که قطع ارتباطات با بدن حاصل می شود از لایدی پیدا می کند، که در تبیجه به بدن و محیط اشراف پیدا می کند و از آن گزارش می دهد. و تائدازه ای معلوم می شود دستگاه حافظه از کار نیافتداده است، و گرنه اگر آن دستگاه از کار نیافتد فرد نمی تواند جیزی را که آن موقع دیده باشد، دوباره به ذهن پیاوید.

دکتر شیرروانی: به مخصوص که تصاویر گاهی از زاویه دید بیرون از خود شخص می باشد، چنان که گویند شخص از خود بیرون آمده و به خود و محیط اطراف خود می نگرد.

ایت الله غروی: از زاویه خودش به، همین طور است این طور در اختیار بوده، یعنی ما شواهدی برای اثبات تجرد نفس داریم و از این جهت کمبودی نداریم چیزی که من می خواهم عرض کنم چیز دیگری نیست و آن این است: فعلاً مایه اختیار کاری نداریم، مسأله اختیار را کنار بگذاریم که آن هم با بدن خودش را دارد امروزه از نظر علمی تمام آن چه مربوط به وضعیت ماست، عملاً مستند به همین چنین فیزیکی، فیزیولوژیکی و بیوشیمیایی است. عرض کردم توروسکولوژی و علوم شناختی هم در این زمینه کارهای بسیاری انجام داده اند و آن چه که فرصت هم می خواهد تا به این بحث ورود پیدا کند و می تواند رابطه طبیعی بین کارکرد بدن و نفس را تبیین کند، دیدگاه صدرالمتألهین است، نمی خواهم به لب مسأله ورود پیدا کنم، فقط یک گوشه را عرض می کنم، وی عملاً می گوید وقتی در موجودی شاخصه هایی مثل رشد، تمو و تولید مثل پیدا می کند، کافی از یک حقیقت است که فیلسوفان از آن با عنوان نفس پاد می کنند. ضرورتا هم در آن تجرد نخواهید، لذا فیلسوفان برای نیاتان هم قالی به نفس هستند. نفس هم مساوی با تجرد نیست، بالأخره با کارهای علمی ای که الان انجام شده این طایله ها دیده می شود: شما یک نطفه را که ملاحظه می کنید می پنیذ که در آن رشد، تغذیه و تولید مثل وجود دارد و این سلول ها بعده مذکور مذکور تکثیر می شوند، شواهد بر آن دیدگاه کلی ای که فیلسوف دارد نشان می دهد که این نطفه دارای نفس است؛ یعنی آن صورت نوعی که مخصوص به این موجود زنده است، از آن جهت که زنده است، متنها فقط در مرتبه پایین استه انجاه صدرالمتألهین می گوید این بعد کمالی انسان که مادی هم است در آغاز همین طور شروع به تکامل و رشد کردن می کند، رشد می کند و تمام آن چه زیر پوشش او است، باز زیر پوشش خودش دارد. معنای کمال هم این نیست که جیزی را از دست دهد، بلکه آن کمالات گذشته را در یک ساختار ارقی حفظ می کند و ادامه پیدا می کند تا به مولدهای من وسد که کمال تجردی است؛ نفس این مرحله مثل مراحل قبلی خود مجموعه زیر پوشش خودش را هم به نحوی مدیریت می کند و مدیریت طبیعی هم می کند این

## استاد عبودیت:

ملاصدرا رابطه نفس با بدن را همان رابطه‌ای می‌داند که در فوای نفس  
فائل است؛ ایشان معتقد است که نفس با قوای خودش متحدد است به همان  
معنا هم می‌گوید با بدن متحدد است، متنها باید مقادیری در این اتحاد دقت  
گردد.

است یکی از چهار مطلب مورد نظرمان باشد. مطلب اول اینکه  
بدون مرجح حدوث نفس است. زیرا فاعل نفس موجودی مجرد  
عقلی است و نسبت آن با همه اجسام یک است؛ بنابراین این  
سؤال مطرح می‌شود چگونه نفس را در این لحظه حادث کرد، ته  
در لحظه دیگر، جوا به این تعداد حادث کرد، ته به تعداد دیگری؟  
او که با همه زمان‌ها و اعداد نسبت یکسان دارد این جاست که  
مسئله مرجح بودن بدن را مطرح می‌کند و می‌گویند که وجود  
نفس علاوه بر اینکه به فاعل نیازمند است به فاعل مانند بدن  
نیز نیازمند است، پس تا این بدن تیزش و جسم به حد بدنی نرسد  
و مستعد نفس نشود، نمی‌شود این نفس حادث شود پس این که  
آن را در این لحظه ایجاد کرد، برای این است که بدن که مرجح  
حدوث آن است؛ در این لحظه مستعد نفس شد یعنی خود آن  
فاعل مجرد برای ایجاد نفس کافی نیست. قابلی هم می‌خواهد:  
قابل نه به معنی محل آن، بلکه به معنی متعلق تدبیر و تصرف  
آن. این جایین مشکل مطرح می‌شود که جطور وقتی که این  
قابل محل مقبول نیست - به طوری که مقبول که ایجاد می‌شود  
حالی از حالت این قابل نیست - می‌تواند مستعد مقبول باشد.  
ما اگر می‌گوییم این جسم مستعد سفیدی است، یعنی مستعد  
این است که سفید شود، یعنی سفیدی که ایجاد می‌شود وصف  
این می‌شود، اما نفس که وضی از بدن و حالی از حالات آن  
نمی‌شود، نفس امری مجرد است، مفارق است؛ حتی اگر این بدن  
هم از بین برود، وجود نفس ادامه پیدا می‌کند. جطور ممکن است  
این بدن که با این نفس چنین رابطه‌ای دارد مرجح حدوث آن  
باشد این مطلب اول است که من قولاً نمی‌خواهم آن را مطرح  
کنم، این همان است که ملاصدرا را به جسمانیّة الحدوث بودن

است و از این رو، تمام تحقیقات حسوسات گرفته در این داشت  
مبتنی بر فعل و اتفاقات و کنش و واکنش‌هایی است که در  
سیستم بدن اتفاق می‌افتد.

﴿ایت الله غروی: خارج از قلمروی علمشان هم نظر  
می‌دهند﴾

دکتر شیرروانی: بهله، چون این‌ها روش کار خود را روش  
تجربی می‌دانند و برایه محسوسات کار می‌کنند، عملای این  
بحث را کتاب گذشت‌های هرچند به عنوان یک مبنای مهم در  
روان‌شناسی، باید درباره آن اتخاذ موضع کنند. در هر حال، به  
عقیده ما حقیقت آن است که انسان بدن مادی صرف نیست  
بلکه واقعیت بدن‌این وجود انسان روح است؛ روح است که بر  
کل سیستم بدن سلطه دارد و سوار بر این موتور است و ان  
را هدایت می‌کند اگر ما این اصل را در روان‌شناسی مورد توجه  
قرار دهیم، روان‌شناسی‌ای را بینان گذاری کنیم که مبنی بر  
این اصل باشد، تفاوت‌های مهمی با روان‌شناسی موجود خواهد  
داشت، به همین دلیل است که تأکید می‌شود علوم انسانی باید  
برایه‌ها و بینان‌های صحیح و مطابق با واقع استوار شود و تأکید  
بر لزوم بازنگری در علوم انسان مبنی بر همین اندیشه است  
می‌بینیم که این امر در اینجا خودش را خوب نشان می‌دهد؛  
بین روان‌شناسی‌ای که مبنی بر این باشد که انسان یک موجود  
مادی محض است و روان‌شناسی‌ای که حقیقت انسان را روح  
 مجرد بداند و ارتقا آن را با بدن به همین نحوی که اشاره  
قرمزید تبین کند، تفاوت‌های اساسی بوجود خواهد آمد البته  
این می‌تواند موضوع گفتگوهای تفصیلی باشد که در آن موارد  
اختلاف یک به یک نشان داده شود

جناب آقای غروی در پایان فرمایشات خود به دیدگاه ملاصدرا  
در زمینه رابطه نفس با بدن اشاره کرده که می‌توان آن را اخرين  
دستاوردهای فکری حکمت اسلامی به شمار آورد که در میان حکیمان  
مسلمان مقبول افتاده است و می‌توان گفت نظر اکثر حکماء  
اسلامی معاصر ما همین است. زمانی از مرحوم علامه میرزا  
چرا شما در نهایة الحکمة بحث نفس را بپاوردهاید؟ ایشان در  
پاسخ فرمودند که در باب نفس اشایه بر مطالب ملاصدرا مطالعی  
نداشتم که بپاورم، این نشان می‌دهد ایشان به عمق مطالبی که  
حضرت صدرالملائکین در این خصوص بیان فرموده‌اند رسیده و  
آن را پذیرفته بودند. البته این مطلب به این معنا نیست که ما تاب  
و تحمل هیچ گونه نقد و ایراد و اشکالی بر این نظریه را نداشته  
باشیم، این شاند که در این جلسه سعی می‌کنیم مقادیری هم در  
خصوص نقد این دیدگاه بحث کنیم.

از جناب آقای عبودیت که در این سال‌ها انتقال اصلی‌شان  
پژوهش در مباحث نفس و تبیین دیدگاه صدرالملائکین است  
دعوت می‌کنیم آراء ایشان را در باب حقیقت نفس و رابطه نفس  
با بدن برای ما تشریح بفرمایند.

﴿استاد عبودیت: وقتی می‌گوییم رابطه نفس و بدن، ممکن





تو تبی که دارند در پایین تر، پنابر تشکیک در حوزه نفس، این قوا از همان جنس نفس اند که ضعیف شده‌اند بینایی یعنی نفس ضعیف شده، شناوی یعنی نفس ضعیف شده، حس مشترک یعنی نفس ضعیف شده، خیال نیز همین طور و حتی بدن هم همین طور، منظور از نفس ضعیف شده این است نفس با رابطه علی - معلومی جیزی از سخت خود اما ضعیفتر از ایجاد می‌کند این ضعیف‌ها از هم متمایزند: بینایی غیر از شناوی است، شناوی غیر از حس مشترک است و به همین ترتیب ولی وقتی همین ضعیف‌ها قوی شوند همه با هم یکی می‌شوند، زیرا همه عین نفس می‌شوند، شناوی که قوی شود و شدت وجودی بینا کند خود نفس می‌شود بینایی هم همین طور و هکذا به همین دلیل است که ملاصدرا می‌گوید که نفس هر یک از بینایی، شناوی، حس مشترک و خیال و حتی بدن است که قوی شده‌اند: یعنی این خواص‌ها و قوابی که ما داریم، اگر مرتبه قوی آنها را در نظر گیریم، بینه خود نفس اند اما نه به این معنا که مثلاً گوش‌های از نفس شناوی قوی است و گوش‌های از آن بینایی قوی، خیر، کل آن شناوی است، کل آن بینایی استه کل آن حس مشترک است، اما به تحوه اعلا و اشرف، پس این جا اتحاد به معنای وحدت است، یعنی آن جایی که می‌گویید شناوی برتر یا بدن برتر با نفس متعدد است، به این معناست که دو چیز تبیست، بلکه یک چیز است، بینایی برتر و بدن برتر و نفس یک چیز‌اند این مطلب را هم کنار می‌گذاریم و بحث را روی وجود خاص قوا که به بحث فعلی ما مربوط است نه وجود برتر آنها.

پس مطلب چهارم، که در اینجا مورد نظر ما است، همین بحث اتحاد نفس با وجود خاص قواست، این به چه معنا است، در اینجا وقتی می‌گوییم: «الف» و «ب» - برخلاف حالت قبل - وجودی را به «الف» نسبت می‌دهم و وجود دیگری را به «ب»، الف مصدقی دارد و ب مصدق دیگری، یعنی در الواقع در خارج میان الف و ب مقایب است، نه این که ما در ذهن مان با تحلیل مقاهیم تغایر را درست کرده باشیم، خیر، در خارج نیز الف و ب دو چیزند؛ آن کاه در اینجا این مقایب دو شکل تصور می‌شود، یک شکل آن را ملاصدرا مطرح کرده و قبل از آن مطرح بوده است و یک شکل آن قبل مطرح بوده است، قبل به این شکل بوده که بهطور معمول معنای دو امر مقایب طوری بوده که این‌ها را میان در نظر می‌گرفتند یعنی چه؟ یعنی «الف» که مقایب با «ب» است، از دیدگاه آن‌ها میان آن هم هست، یعنی نیز شود فعل «الف» را به «ب» نسبت داد یا قبل «ب» را به «الف» نسبت داد، نیز نیز شود وصف این را به آن یا وصف او را به این نسبت داد و به همین ترتیب است، در انتقال الف و ب احصار پیش از ملاصدرا مقایب را این گونه می‌فهمندند، آنها گرچه می‌گویند مثلاً خداوند به واسطه عقل اول عقل دوم را ایجاد کرد، نظام فلسفی‌شان نمی‌تواند این وساطت را توجه کند اگر این ایجاد کرده آن دیگری چه کرده است و اگر او ایجاد کرده این چه

نفس کشاند مطلب دوم، یعنی است که دکارت درباره رابطه نفس و بدن مطرح می‌کند و آن این که اجسام وقتی که می‌خواهند روی چیزی تأثیر بگذارند یا از چیزی تأثیر بینا کنند، باید با آن عامل اثرگذار یا اثربردار رابطه وضعي داشته باشند؛ مثلاً اگر شما بخواهد چیزی را می‌سوزانید، باید حرارت را نزدیک آن کنید اگر دور باشد نمی‌تواند اثر کند بنابراین وقتی ها قاتل هستیم که نفس مجرد محض است و با چیزی رابطه مکانی و وضعی، رابطه دور و نزدیکی ندارد، چگونه این دو بر هم اثر می‌گذارند، چگونه این دو با هم ترکیب می‌شوند و مرکب طبیعی واحدی به نام انسان را به وجود می‌آورند، زیرا ترکیب حقیقی هم متوقف بر اثرگذاری طرفین است، این هم مطلب دوم است که فعلاً مورد نظر ما نیست، قبل از ملاصدرا بهمیار این سوال را به صورت تاقص برای این سینا مطرح می‌کند، این سینا هم جواب درست نمی‌دهد و نمی‌تواند جواب دهد، چون مبنای او این افتخار ندارد که بتواند جواب درستی دهد، بعد از آن ملاصدرا این سوال را در سه جا مطرح می‌کند و می‌گوید این سوال سیار عالی است و ندیدم قبل از من کسی آن را مطرح کرده باشد و جواب آن را هم با تشکیک می‌دهد فقط لب جواب این که بین این دو امری که شما مجرد عقلی و ملای ممحض فرض می‌کنید، مراتب دیگری وجود دارد که هرچه رو به بدن می‌آید، ملای تر می‌شود و هرچه از دیدگاه ملاصدرا با معیار آن به شکل این سینایی تقاضوت دارد ما این بحث را هم کنار می‌گذاریم.

مطلوب سوم که در جلسه قبل هم روی آن تکیه کردم این است که ملاصدرا رابطه نفس با بدن را همان رابطه‌ای می‌داند که در قوا و نفس قائل است؛ ایشان معتقد است که نفس با قوابی خودش متعدد است، به همان نحو و به همان معنا هم می‌گویند با بدن متعدد است، متنها باید مقداری در این اتحاد دقت کرد وقتی ما «الف» و «ب» را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم این دو متعدد هستند، کاهی به این معناست که یک وجود واحد بسطی داریم که آن را هم به «الف» نسبت می‌دهیم هم به «ب»، یک وجود است، که هم مفهوم «الف» بر آن حقق می‌کند هم مفهوم «ب»، مثل حقایق خداوند و ذات او، خداوند یک وجود واحد بسطی است، وقتی می‌گوییم خداوند عالم است، عالم را بر همان وجودی حمل می‌کنیم که قادر و حسی و واجب را بر آن حمل می‌کنیم، این نوع اتحاد در حقیقت به معنای وجودت داشتن وجود این امور است، اکنون نفس هم با قوا همین نوع اتحاد را دارد اما نه با وجود معمولی قوا که از آن با تغییر «وجود خاص» یاد می‌کنیم، بلکه با وجود برتر و اعلا و اشرف قوا نفس با وجود اعلی و اشرف قوا این گونه اتحاد دارد یا بهتر است بگوییم با آنها وجودت دارند، با آنها یکی است، برای توضیح باید توجه کنیم که نفس از نظر درجه وجودی در بالای بالا قرار دارد و قوا با

به عقیده‌ها، حقیقت آن است که انسان بدن مادی صرف نیست؛ بلکه واقعیت بین‌الذین وجود انسان روح است. روح است که بر کل سیستم بدن سیطره دارد و آن را هدایت می‌کند.

من دهد، یعنی قوه در مرتبه نفس می‌بیند. پس وجود قوه غیر از وجود نفس شد، وجود نفس هم غیر از وجود قوه شد و پیش از یک دیدن هم تداریم، مع الوصف این دیدن هم دیدن قوه است هم دیدن نفس، قوه که می‌بیند یعنی نفس دارد می‌بیند. به همین ترتیب است در حرکت و در باقی اوصاف و افعال، وصف قوه هم یعنی وصف نفس می‌شود، اتفاعل قوه هم اتفاعل نفس می‌شود. نه این که از قوه سلب کنیم و بکوییم قوه انجام نمی‌دهد و نفس انجام می‌دهد؛ چنان‌که فخر رازی می‌گوید با بالعکس، او می‌گوید: یا نفس انجام می‌دهد یا قوه انجام می‌دهد، ولا غیر اما ثابت کردیم که نفس انجام می‌دهد، پس قوه انجام نمی‌دهد، پس قوه تداریم، اما ملاصدرا می‌گوید حقیقتاً به هر دو نسبت داده می‌شود و حقیقتاً هر دو هم کار انجام می‌دهند، یک کار است، اما نسبت دادن به قوه عیناً نسبت دادن به نفس است در مرتبه فعلی، چون خود این هم نفس ضعیف شده و مرتبه‌ای از نفس است. آن وقت ایشان اسم این را هم اتحاد نفس و قوا-نفس فی وحدتها کل القوی - می‌گذرد البته گاهی وقتها هم همین تعییر اتحاد را برای وحدت نفس با وجود برتر قوا است؛ اما می‌باید از وقتها می‌برد یعنی نفس همان وجود برتر قوا است؛ اما می‌باید از وقتها هم که این تعییر را به کار می‌برد، به این معناست که نفس در مرتبه فعل با قوا متعدد است، یعنی فعل قوه، فعل نفس است؛ دو تا دیدن محقق نمی‌شود که یکی را نفس و یکی را قوه باصره انجام دهد، یک دیدن است که هم دیدن باصره است و هم دیدن نفس است، تفاوت با هم تدارند، این هم اتحاد نفس و قوا است اما در مرتبه فعل، مشکل اینجاست که گاهی این‌ها خلطاً می‌شوند، ادم فکر می‌کند فقط همان لولی را گفته است در هر صورت این مطلب که روشن شد معنای اتحاد نفس و بدن هم روشن می‌شود ملاصدرا معتقد است همین ربطه‌ای که نفس با قوا دارد با بدن هم دارد متنها باید به این توجه گرد که منظور از بدن صرف این اجزا و سلول‌ها نیست، که بعد از مرگ انسان باقی ماند و آن را جسد می‌گویند منظور از بدن، بدن بما هو بدن است یعنی وقتی سلول‌ها ترکیب شدند و طوری ترکیب شد، که به قول خودش مزاج خاصی به وجود آمد، به گونه‌ای که الان نفس می‌تواند این‌ها را به کار گیرد، چنین جسمی مرتبه‌ای از نفس است به همان نحو که نفس با قوا در مرتبه فعل متعدد است، پس مقصود از بدن جسم نیسته به نظر او، آن جیزی که بدن بودن بدن به آن است و بهتر است این را «صورت بدنی» گذاشت، این جیز فعل نفس است و مرتبه‌ای از مراتب نفس است، این فعل - یعنی صورت بدنی البته قابلی هم دارد که آن همان جسد است و به همین سبب است که در هنگام مرگ که این جسد استعدادش را از دست می‌دهد، این مرتبه از نفس یعنی صورت بدنی را بین معاهو بدن - از بین می‌روند، ولی نفس و پس ایاری از قوا که قائم به بدن نیستند باقی می‌مانند، این لب دیدگاه ایشان راجع به نفس و بدن او همان

کرده است؟ یا این باید ایجاد کند یا آن، با این که وساحت را به کار می‌برند، ولی توجیهی عقل‌سند برای آن تدارند، برای همین این سینا می‌گوید نفس به واسطه حس مشترک حس می‌کند، ولی نمی‌تواند این «واسطه» را معنی کند، لذا هم ملاصدرا، هم دیگران می‌گویند ایشان این جا واسطه را به معنای ایزار گرفته است که جز به معنای می‌باشد نیست، و معنی آن این است که اگر حس مشترک دارد افراد و حس می‌کند، نفس هیچ کاره است و اگر نفس حس می‌کند، حس مشترک هیچ کاره است. نمی‌شود یک فعل واحد را به دو فاعل نسبت داد، حتی با واسطه همین دیدگاه بوده که فخر رازی را با این سینا درگیر می‌کند؛ فخر رازی یکسری ادله می‌آورد که تماماً مورد قبول ملاصدرا است، خود ایشان در باب اتحاد نفس و قوا عیناً همین ادله را با همان ترتیبی با همان عبارات و به همان شکل می‌آورد، متنها فخر رازی در پایان از آن ادله نتیجه گرفت که قوانی در کار نیست و فقط نفس وجود دارد در حالی که ملاصدرا با استناد به عین همین ادله می‌گوید وجود قوا هم درست است و همین است که فهم ملاصدرا عموماً مقداری مشکل می‌کند، فخر رازی که با دیدگاه می‌باشد دارد نگاه می‌کند، می‌گوید من اثبات کردم که همه این افعال، افعال خود نفس اند؛ نفس می‌بینند، می‌شنوند، حرکت می‌کند، همه این کارها کار نفس است، سپس نتیجه می‌گیرد که اگر چنین است، پس قوا را برای چه می‌خواهیم، قوا را برای این مخصوصیم که این کارها را همان نفس انجام بدند؛ اما ما ثابت کردیم که خود نفس این کارها را انجام می‌دهد، پس نیازی به قوانیست، به همین دلیل ایشان نتیجه می‌گیرد که نفس است و قوانیست و بعثت داد این سینا مخالف است، فیلسوف‌های بدنی چطور به فخر رازی جواب می‌دهند؟ چطور سخن این سینا را توجیه می‌کنند؟ خواجه و قطب الدین شیرازی می‌گویند این سینا هم قبول دارد که نفس این کارها انجام می‌دهد، متنها می‌گوید نفس به واسطه قوا انجام می‌دهد، اما مشکل اینجاست که نمی‌توانند واسطه‌گری قوا را توضیح دهند و برای همین هم خودشان صریحاً می‌گویند نسبت دادن فعل به قوه مجازی است و نسبت دادن آن به خود نفس حقیقی است، در حقیقت ملاصدرا در بخشی که تحت عنوان «النفس فی وحدتها کل القوی» مطرح می‌کند و در آن سخن از اتحاد نفس و قوا در مرتبه فعل است - نه آن اتحادی که در مطلب سوم گفتم - می‌خواهد همین وساحت را درست توضیح دهد، ایشان با توجه به مسأله تشکیک در وجود و مسئله فاعلیت نفس برای قوا این گونه نتیجه می‌گیرد که رابطه نفس و قوا طوری است که هر فعلی که قوه انجام می‌دهد هم واقعاً فعل قوه است هم فعل نفس است نه اینکه فعل یکی از آنها باشد مجازاً و فعل دیگری باشد حقیقتاً، حقیقتاً بیناپی می‌بیند، دیدن کار ایشان ولی همین نسبت دادن به قوه عیناً نسبت دادن به نفس هم هست، اصلاً دو تا نسبت دارم، ناگفته قوه دارد کاری انجام می‌دهد یعنی نفس انجام



نثارد افراد تاری به این مرتبه از مجرد می‌رسند؛ در حالی که دیدم این سیتا می‌کوید اصلاً پچه که به دنیا می‌آید همان موقع تجربه عقلی دارد این یک نکته است.

اختلاف دیگر میان این سیتا و ملاصدرا این است که مرحوم ملاصدرا صور جزئی و قوای مدرک، بلکه همه قوای حیوانی به جز قوای مجرح که فاعله را مجرد می‌داند؛ در حالی که این سیتا مجرد را فقط سیم قوه عاقله می‌داند، لذا از نظر این سیتا حیوان بعده را کلی مادی است، همه مراتب انسان هم مادی است، احسان او، تخلی او و تمام قولی که دارد قوای مادی است و فقط تعلق وی مجرد است و مجرد کامل هم هست؛ مجرد عقلی استه این هم یک محور اختلاف است.

طبق نظر جناب ملاصدرا نفس ناطقه فاعل بدن مثالی استه؛ ما یک بدن مثالی هم داریم که فاعل آن نفس استه؛ همان بدن که وقتی ما از دنیا می‌رویم چهاره نفس باقی استه محورهای دیگری هم وجود دارد مثلاً طبق نظر ملاصدرا حدوث نوعی از جسم نمی‌تواند مرجع حدوث یک امر مجرد و میانین با آن پاشد این سیتا معتقد بود وقتی بدن به یک مراج مناسب دست پیدا می‌کند مثل نقطه که در رحم مادر رشد پیدا می‌کند و وجود استعداد خاصی می‌شود این استعداد مرجع می‌شود برای این که یک امر مجرد میانی به نام روح و نفس و جان در وی تحقق پیدا کند و با آن مرتبان شود؛ یعنی جوهری که مجرد و همین استه جناب ملاصدرا این را نمی‌پذیرد و همین باعث می‌شود که نظریه جسمانی الحدوث بودن نفس را به جای روحانیة الحدوث بودن آن مطرح کند.

محورهای دیگری هم وجود دارد، لاما برای این که بیش از این مصدع اوقات نشوم از بیان آن صرف نظر می‌کنم، این‌ها را برای این عرض کردم که مقداری وجود تفاوت دیدگاه ملاصدرا با دیدگاه این سیتا روشن تر شود همان طور که عرض شد علی‌رغم نکات خیلی خوب، جالب و مستدل که ملاصدرا در باب نفس اورده است، ما هم‌جذان با پای بحث، گفتگو و نقش را در این باره مفتوح می‌دانیم.

حضرت استاد فیاضی معتقد‌نند دیدگاه ملاصدرا کمبودهایی دارد که باید آن‌ها را برطرف کرد و به یک دیدگاه جامع تر و کامل تری دست پیدا کرد از محضر شریف ایشان می‌خواهیم اشکال‌ها و کمبودهای را که در دیدگاه ملاصدرا به نظرشان می‌رسد بیان بفرمایند تا بینیم آیا من توان این اشکال‌ها را پذیرفت یا خیر.

﴿أَيُّتَّالَهُ فِيَاضُي﴾؛ ملاحظه فرمودید که نظریه را توضیح دادند و این فرمایش جناب استاد آقای عبودیت که فرمودند آخوند رابطه نفس و بدن را همان رابطه نفس و قوا می‌داند پس از دقیق بود اشکال اولی که به فرمایش آخوند وارد است این استه؛ یکی از مبانی ایشان که در تمام فلسفه‌شناس جاری و ساری است اصالت وجود استه حالاً من خواهیم آن اصالت وجود را در اینجا پیدا کنیم؛ اصالت وجود به ما می‌کوید اگر نفس بخواهد وجود داشته

رابطه‌ای را بین نفس و بدن قائل است که بین نفس و قوا در مرتبه فعل قائل است.

﴿دَكْتُرُ شَبَانِي﴾؛ می‌گذرد، حاصل فرمایشات ایشان این شد که طبق دیدگاه ملاصدرا انسان یک حقیقت واحد است که در ابتدای تکون، جسمانی است و بر اثر حرکت جوهری دارای مرتبه مجرد هم می‌شود و این مرتبه مجرد و آن مرتبه مادی دو آن دو وجود دارد که می‌توان از آن به اتحاد تعبیر کرد، اتحادی که مغایرت دو مرتبه را در عین عدم مباینت این دو مرتبه بیان می‌کند، یعنی بدن مرتبه‌ای از انسان است و روح نیز مرتبه‌ای از انسان استه البته آن کمال اصلی و حقیق و هسته اصلی وجود انسان در مرحله رشد آن در واقع همان مرتبه مجرد آن است که همه کمالات مادون را به نحوه اعلا و اشرف در خود دارد این دیدگاه ملاصدرا است ایشان بر اساس مبانی خود (احصات وجود تشکیک در وجود، حرکت جوهری و حرکت اشتغالی) در باب حقیقت انسان به این نتیجه دست پیدا می‌کند که در یک فرایند تکاملی ماده و اجد مرتبه مجرد مثالی می‌شود؛ اگر قرایند تکامل وی ادامه پیدا کند به تجربه عقلی هم راه پیدا می‌کند.

اگر به تفاوت‌هایی که دیدگاه ملاصدرا با دیدگاه این سیتا در این خصوص دارد توجه کنیم، دیدگاه ملاصدرا و تواوی‌های وی روش‌تر می‌شود این سیتا تجربه نفس ناطقه را صرف تجربه عقلی می‌داند و به آن معتقد نبوده استه از نظر این سیتا دو عالم وجود دارد و به بیشتر؛ عالم ماده و عالم مجرد محض که تجربه عقلی است، این سیتا بین این دو عالم، عالمی را که مجرد مثالی پاشد تصویر نمی‌کرد در حالی که ملاصدرا تصویر می‌کرد و این اعتقاد به وجود تجربه مثالی در سلسله مراتب هستی به تبیین مسأله نفس کمک می‌کند؛ موجود مثالی موجودی است که هیولا، مکان و وضع مادی ندارد در نتیجه با الشیای مادی ای که مشاهده می‌کنیم نسبت وضعی برقرار نمی‌کند، نمی‌توانیم بگوییم سمت راست این دووار است، سمت چپ آن دووار استه و مانند آن، اما در عین حال موجود مثالی شکل، اندازه و وضع مثالی دارد، و با موجود مثالی دیگر رابطه وضعی برقرار می‌کند امتداد دارد و چون امتداد دارد ملاصدرا موجود مثالی را جسمانی می‌داند، چون حقیقت جسم جوهر صفت در جهات تلاته است، و از این رو است که وی جسم را دو قسم می‌داند؛ جسم مادی و جسم مثالی و تاگیم می‌کند که معاد، جسمانی است اما در قیامت جسم مادی نیست، جسم مثالی استه این‌ها توسعه‌هایی است که مرحوم ملاصدرا داشت و بحث را بیش برداشت، تحریری که آن را ویژگی ضروری انسان می‌دانند و معتقد‌نند نفس حتی باید این نوع تجربه را داشته باشد، تجربه مثالی استه، نه تجربه عقلی، در عین حال که نقوص انسانی اگر رشد پیدا کنند می‌توانند به تجربه عقلی هم برسند، متنها این تجربه عقلی در بین همه عمومیت

آیت اللہ فیاضی:

آخرنده معتقد است که همه نفوس در ابتدای پیدا شدن از یک نوع است، ولی ما معتقد بیم ارواح انسانها در همان ابتدای پیدا شدن با هم فرق دارد، زیرا خدای خالق، آینده پنده را میدیده که من چه جزء هایی را انتخاب می کنم، روح من را طوری خلق کرده که آن انتخاب ها برای من آسان باشد.

اول خود برداشت می شود که من گفتید این ها به یک وجود موجود است؛ چون برای هر کدام از آن ها موجودیتی قائل شده است، لذا ما عرض می کنیم آخرنده که قائل است «النفس فی وحدتها کل القوى»، یعنی نفس یک معنا است و قوا هم هر کدام یک معنا هستند، ولی همه به یک وجود موجود هستند، دقیقاً همان طور که همین آخرنده در مورد ذات حق تعالی و صفات حق می گویند، وی می گویند: ذات واجب یک معنا و معنای علم هم یک معنای دیگر و قدرت هم یک معنای دیگر هستند این ها حقیقت های مختلفی است؛ در واقع قدرت داشتن غیر از علم داشتن است درست است که خدا هم علم دارد و هم قدرت، ولی در جلسه قبل گفتیم موجودی می تواند علم داشته باشد و قدرت داشته باشد و نیز می تواند قدرت داشته باشد و علم داشته باشد پس حقیقت علم عین حقیقت قدرت نیست و معنای علم عین معنای قدرت نیست، ولی در حق مثال این معنای مختلف به وجود واحد موجودند آخرنده قائل است قوا و نفس هم همین وضع را دارند، نفس یک معنا باصره هم یک معنا است، قوه دین یک معنای دیگر و قوه شنیدن یک معنای دیگر است؛ ولی همه این ها به یک وجود موجود است؛ یعنی نفس با وجود واحد بسیطی که دارد باصر و سامع است و قوا و نفس فقط در تحلیل عقلی از هم جدا می شوند، نه در خارج، چون اگر در خارج باید باشد وجودهای متعدد باشد که خلاف نفس حرف ایشان است با باید ترکیب باشد که باز هم خلاف صریح فرمایش ایشان است بهخصوص که خود ایشان مسأله خدای متعال، ذات و صفات حق را به نفس و قوا تشییه می کنند، بنابراین اگر این شد سوال ما این است که چنان آخرندا تجرد و مادیت از صفات وجود است یا نیست؟ یعنی از تقسیم های وجود تقسیم موجود به مجرد و مادی است یا خیر؟ آیا مجرد و مادی قسمی یکدیگر هستند یا نیستند شما می فرمایید یک وجود است و این یک وجود هم وجود بدین است که مادی است و هم وجود روح است که مجرد است عرض بندۀ این است که این تجرد و مادیت که صفت وجود است مگر این ها مقابله هم نیستند، مگر مادیت به معنای داشتن ماده نیست و تجرد یعنی

باشد، راهی ندارد مگر این که وجود او را موجود کند؛ باید خدا به نفس وجود دهد تا موجود شود قوا چه؟ اگر قوا هم بخواهد وجود پیدا کنند بدون وجود نمی شود، قوا هم ماهیت است و مثل خود نفس برای موجودیت شان احتیاج به وجود دارند؛ بدین چه؟ بدین هم برای موجودیت خود به وجود احتیاج دارد سوال ما این است که بدین نفس و قوا به یک وجود بسیط موجودند یا نه؟ اگر بگوییم به یک وجود موجود نیست و نفس برای خود یک موجودیت دارد و با یک وجود موجود است و قوا با وجود دیگری موجود است؛ بنده گمان نمی کنم هیچ مفسری از مفسرین حکمت متعالی زیر بار این حرف ببرود که این ها با وجودهای مختلف موجودند؛ اگر این باشد که حرف این سیاست ام شود، این سیاست می گویند نفس یک وجود جوهری دارد و قوا و وجودهای عرضی هستند؛ بدین هم یک جوهر دیگری است، توجه داریم که الا ان صحبت راجع به نفس انسانی است، و گرنه همان طور که فرمودند این سیاست نفس بیانی و نفس حیوانی را باید متحدد می داند، برای این که بدین را مرکب از ماده و صورت می داند ماده ان جسم است و صورت آن نفس بیانی در بیانات و نفس حیوان در حیوانات، لذا نفس بیانی و نفس حیوانی را مادی و صوره ای بسیار می داند، ما اکنون در مورد آنها بحث نمی کنیم، جایی که الا ان محل نظر است و در بحث رابطه نفس و بدین منظور است، رابطه نفس انسانی با بدین است؛ اگر آخرنده معتقد نیست که این ها به دو وجود موجودند، بلکه معتقد است به یک وجود موجودند، سوال می کنیم آن یک وجود مرکب است یا نیست؟ اگر مرکب است می دانید معنای ترکیب چیست؛ ترکیب خارجی یعنی هر یک از اجزاء برای خودش موجودیتی دارد و وقتی آن اجزاء کنار هم قرار می گیرند یک وجود ناچیز می شود که این مرکب حقیقی می شود اگر کسی بخواهد این را هم بگوید هم تصریحات آخرنده که من گویند نفس بسیط است با این مخالف است و هم دوباره قائل می شود که وجود قوه غیر از وجود نفس است؛ چون این اجزائی که شما می فرمایید هر کدام برای خود موجودیت دارد و غیر از مجموعه نفس و قوا و بدین استه بس در حقیقت اگر شما قائل به ترکیب شدید دست از آن حرف

## ۱۳۶۰ آسمان



فرمودید. اگر اشکال دیگر هم وجود دارد خلاصهوار بفرمایید.  
دوسن هم اگر دقاعی از دیدگاه ملاصدرا دارند بفرمایند خدمت  
شماسته.

﴿آیت الله فیاضی﴾: در حقیقت من توجیه آخوند را برای  
حرفس که حضرت آیت الله غروی اشاره فرمودند خراب کردند؛  
ایشان فرمودند بدون نظر ملاصدرا تعامل نفس و بدن قبل توجیه  
نیست.

﴿دکتر شیرروانی﴾: شما می فرمایید می شود آن را که به گونه  
دیگری توجیه کرد.

﴿آیت الله فیاضی﴾: بله، عرض پنده این بود که با رابطه  
ولایس ای که نفس بر بدنه دارد و علاقمندی ای که نفس به  
همین بدنه دارد می توان همه آن تعاملها را توجیه کرد، اما حالا  
می فرمایند فعلاً اشکال ها را بفرمایید.

استحاله اجتماع تجزد و ماذیت در حقیقت اشکال اول بود اما  
اشکال دیگر این است، خداوند می فرماید: «الله یتوفی الانفس  
جین موتها والتی لم تمت فی منامها»؛ خدا به طور کامل انسان ها  
را حیس مرك من گیرد و آن هایی هم که نمردند را در خواب  
من گیرد عرض ما این است که اگر روح و بدنه یک وجود استه  
آنطور که آخوند می گویند آن که خداوند می گیرد چیست؟ آیا خدای  
متعال در جین خواب یا در جین موت روح و بدنه را به طور کامل  
من گیرد؟! وقتی مسأله اعاده معدوم را خدمت حضرت استاد  
آیت الله جوادی استفاده می کرد، ایشان می فرمودند: حقیقت  
انسان روح آن است: شاهد هم این آیه مبارکه است، آن وقتی  
که معاندین و کفار گفتند «داننا ضللنا فی الارض مَا لَفِي خَلْقٍ  
جَدِيدٌ» آیا وقتی که ما در زمین گم شدیم، دواهاره از تو آفریده  
می شویم، خداوند جواب نداد که بله، آفریده می شوید، فرمود  
«قل بِتُوْفَاقِكَمْ مَلِكُ الْمَوْتِ» به آن ها پکو تسا هیچ چیزتان که  
نمی شود، ملک الموت کاملاً شما را دریافت می کند. همان طور  
که حضرت استاد آن وقت هم اشاره می فرمودند توفی در لغت  
به معنای دریافت کامل است، یعنی اگر شما از من ۵۰ میلیون  
طلب دارید، ده میلیون را تا شاهی اخوش بگیرید، آن وقت توفی  
می شود و اگر از یک شاهی از آن بگذرید تعبیر توفی معنا ندارد.  
قرآن فرمود «بِتُوْفَاقِكَمْ» یعنی ملک الموت تمام حقیقت شما را  
من گیرد! عرض من به آخوند این است که اگر تمام حقیقت ما  
گرفته می شود پس معلوم می شود که ما این بدنه تیستیم، این  
بدنه هیچ جیز ما نیست، این بدنه مُسْخَرًا ماست، این بدنه نوکر و  
ابزار ماست، باید از آن استفاده کنیم که بدون استفاده از آن بدنه  
هم به یک کمالاتی نخواهیم رسید، اصلاً برای این اندیم که  
با استفاده از آن بدنه به آن کمالات برسیم، پس قرآن که تعبیر  
توفی می کند معنای ندارد جز این که حقیقت انسان روح آن باشد  
و روح او هم غیر از بدنه آن باشد تا این تعبیر توفی یعنی دریافت  
کامل معنا داشته باشد من دیگر عرضی ندارم.

﴿دکتر شیرروانی﴾: خیلی منتکر، حضرت استاد فیاضی یک

نداشتن همان ماده، حال ماده را هر طور شما تعریف کنید، چطور  
می فرمایید که یک موجود هم مجرد است و هم مادی استه  
این نمی شود این اشکال اول که اشکال اساسی ای است که در  
فرمایش ایشان وجود دارد و به نظر من همین یک اشکال برای  
این که ما حرف آخوند را کثیار بگذاریم کافی استه نه می شود  
بگوییم ما یک موجود به وجود واحد داریم؛ هم بدنه است که  
مادی است و هم روح است که مجرد است، این امکان ندارد.

در مورد فرمایش ایشان درباره مرتبه هم عرض می این استه به  
نظر بندۀ تفسیر مرتبه این است که مراتب معانی مختلفی هم به  
وجود واحد موجودند، اگر آخوند می گویند قوا از مراتب نفس است  
این نظیر است که حکماء می گویند علم و قدرت و بقیه صفات  
قات حق مراتب وجود حق است، اگر این تفسیر بذیرفته استه  
این همان عرض پنده می شود و اگر جیز دیگری است پاید به  
ترکیب یا تعدد وجود برگردد؛ چه معنا دارد که بگویند یک وجود  
است که هم مادی است و هم مجرد است، مگر مادی و مجرد  
را ما مقابل هم ندانیم، مگر این امکان ندارد خود شما می فرمایید  
مادی یعنی ماده دارد و مجرد یعنی بدون ماده، بنابراین مجرد و  
مادی در مقابل هم هستند، پس یک وجود واحد نمی تواند هم  
مادی و هم مجرد باشد.

و اما این که فرمودند اگر تو به این قائل شدی که نفس برای  
خود یک موجود است که پنده هم به همین قائل هسته تفس  
انسانی برای خود یک موجود و بدنه نیز یک موجود دیگری است  
و این دو در عین این که دو موجودیت دارند با هم ارتباط دارند؛  
ارتباط ولایی از طرف نفس، یعنی نفس بر بدنه ولايت تکوينی  
دارد؛ به معنای این که خدای متعال او را سخرا لیدن خلق کرده،  
به طوری که بدنه تحت تسریخ او باشد، ولی نفس فاعل بدنه  
نیست؛ فاعل بدنه خدای متعال است، فاعل نفس هم خدای  
متعال است، ولی خدای متعال این ولايت را برای نفس نسبت به  
بدنه قرار داده است؛ به این معنا که بدنه هر نوع عملی که بخواهد  
از جامد دهد باید نفس آن را بخواهد، یعنی اگر دست بخواهد بالا  
رود، نفس باید آن را بالا ببرد. پس نفس با این که با بدنه اتحاد  
ندارد بلکه نفس و بدنه دو وجود است با هم متناخل اند در جلسه  
قبل گفته می یکی از چیزهایی که در فلسفه خسروت دارد و بدون  
آن نمی شود فلسفه داشته، تناخل وجودات است، تناخل وجودات  
یعنی چاره ای نیست جز این که قبول داشته باشی در ظرفی که  
یک وجود استه، می تواند یک وجود دیگر هم باشد و دلیل آن  
هم می نهایت بودن خدای متعال است.

﴿دکتر شیرروانی﴾: اگر صلاح بدانید اینها اشکال هایی که از  
نظر شما بر ملاصدرا وارد است را اشاره وار بیان بفرمایید و سپس  
دوسن دیگر اتفکار نظر کنند که ای اشکال ها را وارد می دانند یا  
خیر؛ اشکال در مرحله بعد ما به حضرت عالی برای تبیین دیدگاه  
خاص خودتان به صورت جداگانه فرصت دهیم، البته هر طور که  
صلاح می دانید شما نا اینجا یک اشکال بر ملاصدرا را بیان

آیت الله غروی:

دیدگه ها در زمینه های فلسفی این است که ادراک، احساس، توهمندی، تحمل، مسائل عاطفی و انجیزشی و بردازش های ذهنی، فعل نفس و غیر مادی است و حق هم هدین است و جای تردید نیست.



فرمودند ملاصدرا مکرر نفس و قوا را به خدا و صفات او تشبیه می کنند من تاکنون به این تشبیه بربخوردم. آنچه مکرر از او دیده ام این است که خدا و افعال او را به نفس و قوانین تشبیه کند ته خدا و صفات او را مگر اینکه خود حاج آفابه چنین تشبیه بربخورد کرده باشد که من از ایشان آدرس می کرم خیلی از حاج آقای غروی عذر می خواهم.

آیت الله غروی: مرحوم صدرالملائکین مطلبی را که مطرح می کند که این است که گویا ما همیشه عادت کرده ایم که موجودات را یکسانی بینیم، هویت نفس انسانی یک هویت دیگری متفاوت با موجودات مجرد و موجودات مادی صرف است، موجودیتی است که مرتبه و مراتب از آن مادی است، و مرتبه دیگر غیرمادی است. یاد نمی رود زمانی که در خدمت حضرت آیت الله جوادی بودیم؛ ایشان برای تعریف به ذهن من فرمودند: «درست مثل یک ساختمن چند طبقه، در عین حال که چند طبقه است یک طبقه زیرین و یک طبقه بالاتر دارد که از وقاره و وضعیت پهنتی بربخودار است یک ساختمن است». صدرالملائکین هم تعبیر زیبایی دارد که در جلد ۸ فصل سه مطرح می کند: «علم ان هذه المآلہ دقیقة المسک و بعيدة الفوار و لذاک وقع الاختلاف بين الفلاسفة السابقين في باهیا وجه ذلك أن النفس الانسانیه ليس لها مقام معلوم في البویه ولا لها درجة معینة في الوجود كسائر الموجودات الطبيعیه والتشیه والعلقیه التي كل له مقام معلوم بل النفس الانسانیه ذات مقامات و درجات متفاوتة ولها ثبات سابقه ولا ثابته لها في كل مقام و عالم صورة اخرى كما قيل لشیخ سار قلبی فابل كل صوره فرعی لغزلان و دیرا لرهیان» در نتیجه به نظر من باید حرف صدرالملائکین را بیدیریم، این که ما راحت بگوییم موجودات تقسیم می شود؛ موجود مادی یا غیرمادی، این ها قسم هم هستند و در نتیجه نفس که شما می گویند هم مادی و هم غیرمادی است، جطور می شود با هم جمع کرد، بله، من توان در یک سطحی به این پاسخ داد صدرالملائکین می گویند نه، بینند وضعیت متفاوت است، من از مسیر دیگری بحث صدرالملائکین را مطرح می کنم که قابل ملاحظه است، زمانی هم یک جزو نوشته بودم، اتفاقاً در آن جا مطرح کردم؛ یعنی لزومی ندارد بحث را در قوا ببرم تا

اشکال عقلی اصلی بر دیدگاه ملاصدرا داردند و اشکال دیگر شان نقلی است و تمکن به آیات قرآن است که به اعتقاد ایشان، با دیدگاه ملاصدرا مخالف دارد و شاید منحصر در این آیه که بیان فرمودند نباشد و ایشان شواهد نقلی دیگری را هم در نظر داشته باشند که با دیدگاه آخوند سازگار نیست و نظریه برگزیده خود ایشان را تأیید می کند حاصل اشکال عقلی ای که بیان فرمودند این است که ما نمی توانیم بگوییم یک امر واحد و موجود واحد هم مجرد و هم مادی است، چون تجدد و مادیت در پرابر یکدیگر هستند، در حالی که جانب ملاصدرا در باب انسان معتقد است که تبیین ایشان اتفاقاً می کند که انسان هم مجرد و هم مادی باشد. این حاصل اشکال جانب استاد قیاضی است از آقایان غروی و عبودیت تقاضا می کنیم اگر پاسخی به این اشکال در نظر دارد بیان کنند.

استاد عبودیت: من چهار نکته کوتاه در مورد فرمایش آقای فیاضی می گویم و بعد حاج آقا غروی توضیح می دهند. اول این که معنای اصالت وجود این نیست که وجود ماهیت را موجود می کند به این معنا که واسطه در تقویت و حیثیت تعطیله برای موجودیت ماهیت باشد، چنانکه حاج آقا فیاضی قالیل اند بلکه وجود واسطه و عروضی و حیثیت تقویتیه برای موجود بودن ماهیت است؛ یعنی اساساً ماهیت - حتی بعد اجتمعت - در خارج موجود نیست و ما به مخاطر حقیقت مفهوم ماهوی بر حقیقت وجود ماهیت را مجموع و موجود می بیناریم، دوم اینکه تمام اشکال ایشان بر ملاصدرا وارد است و شکن هم در آن وجود ندارد متروکه ایشان به این که واقعاً منظور ملاصدرا از اتحاد نفس و بدن همین باشد که حاج آقا فیاضی می گویند. تفسیری که ایشان از ملاصدرا می فرمایند واقعاً با این مشکلات موافق است ولی مسئله مهم این است که در واقع ملاصدرا این را نمی گویند، چنین تفسیری از ملاصدرا تفسیر بهمابری صاحبه است.

دکتر شیرروانی: شما همین اختلاف را که ملاصدرا می گویند تبیین کنید.

استاد عبودیت: ایشان واقعاً وجود قوا را مقایر وجود نفس می دانند، همان طور که عرض کردم مماین نمی دانند، اما مقایر می دانند و اینکه می گویند نفس بسیط است؛ به معنای نفس برای نفس با به معنای نفس ترکیب آن از ماده و صورت است.

دکتر شیرروانی: البته ما انتظار داریم بیشتر توضیح دهید.

استاد عبودیت: دو نکته دیگر باقی ماند، اینها را عرض کنم، حاج آقا فیاضی فرمودند گمان نمی کنم هیچ کس تا حالا ملاصدرا را چنین تفسیر کرده باشد. من فکر نمی کنم بعد از ملاصدرا تا این ساعت مفسری قوی تر از آقا علی مدرس، برای ملاصدرا آمده باشد همه او را قبول دارند و بعضی ها می گویند که در ردیف خود ملاصدرا است، این تفسیری را که بندۀ عرض کردم به همین شکل از ایشان گرفتم، نکته چهارم این که حاج آقا



موجود در همین عالم طبیعت پیدا می کند از بالامحله می آید و علی؛ یعنی شرایط اعدادی، مادی و امثال آنها جنبه اعدادی نسبت به مسأله دارد. و گرنه معملي فرد دیگری است؛ در نتیجه گویا از بالامحله این نطقه که دارد تعامل پیدا می کند تدریجاً به آن کمال وجودی تزویق می شود و آن کمال وجودی اخیری که تزویق می شود هم متصل است. این که وحدت را با مراتب قبلی می گیریم به این جهت است آن کمال تجدی که پیدا کرد، تمام مراتبی که در گذشته داشته، باز زیر پوشش دارد و همچنان کمال تجدی ای که اول داشته، تکامل پیدا می کند پیش می رود؛ حتی ما معتقدیم، تجدید مثالی درباره انسان ذومراتب است. کما این که این طور نیست که تجدید عقلی در انسان دارای مرتبه واحد باشد؛ بلکه آن هم ذومرتبه متعدد است. در نتیجه همین موجودیت که تحقق پیدا کرد، و جوانه تجدی در آن پیدید امده با آن ارتباط و اتصال که مراتب دون دارد این مجموعه در حال کمال همین طور ادامه پیدا می کند و طفولت را پشت سر می گذارد و... این را عرض کنم، تا وقتی که سیستم غدد انسان قابلیت رشد دارد آن هم رشد پیدا می کند و به نحوی خود نفس مناسب با خودش مدیریت می کند سیستم عصبی هم تا جای تکامل پیدا می کند که دیگر خود میستهای عصبی معزی تکثیر نمی شود، آن موقع استكمال نفس انسان با سرمایه و مراتبی که دارد با افعال ارادی و اختیاری حاصل می شود صدرالمتألهین مسأله را ادامه می دهد و می گوید در اینجا همواره از مرتبه دون به مراتب عالی دست می باید تا این که به طور طبیعی به جایی می رسد، که کم کم می خواهد مراتب دون را که مراحم هستند کنار بینند؛ که کار زد مرحله پیری شروع می شود تا این که کاملاً این مراتب دون را که از آن بهره می سرد و همه بهره خود را گرفتند جواب می دهد، جواب که دلا مرگ است. صحبت این نیست که بدن، روح را جواب بدده؛ بلکه روح به تدریج، آن هم در یک جریان سیال و در یک فرایند بسیار طولانی جواب می دهد و در نتیجه نشاط خودش را به تدریج در جوانی از دست می دهد؛ قوای مختلف را از دست می دهد، کم کم سلول های مرکز عصبی به دلیل عدم ترشح مواد مختلف لازم، خودش را جمع می کنند؛ حتی به جایی می رسد که لک لا یعلم من بعد علم شینه اما نکته این است که من مقدمه برای مطلب دوم عرض می کنم، آن جه را که در این رابطه به دست آورد همسانش را نفس دارد، کامل از را دارد؛ در نتیجه وقتی نفس بدن را از دست می دهد، جیزی را از دست نمی دهد؛ بلکه مراتبی را از دست می دهد که به آن نیاز ندارد و اینها را پس می دهد درست مثل تعبیری که صدرالمتألهین می کند؛ شما یک دانه بادام را در زمین، زیر خاک قرار می دهید، آب و مواد مختلفی به آن می دهید، اگر می خواستید آن مغز را در آغاز کار تقدیم کنید، به آن آب بدهید، قاسد می شد؛ اما از طریق خود این پوسته، هوا و مواد مختلف غذایی را می گیرد و همان طور منتقل می کند و

این که مباحثت دیگری پیش باید صدرالمتألهین، زمانی می تواند از نظر فلسفی تجدید نفس را ثبات کند که حداقل در یک مرتبه ادراک باشد، یا علم حضوری موجود نسبت به خودش باشد نه این که بتواند تجدید را ثبات کند. این یک مقدمه است، آیا می توان برای انسان، زمانی که نطقه است چنین چیزی را ثبات کرد حالتاً کلاً این اصل را داشته باشیم، اصل دیگری که قابل ملاحظه است، این است که ایشان تجدید را در یک مرتبه ای خاص ثبات می کند، وقتی که موجود در حد نطقه است، موجودیت شکل گرفته است که این مشتائی برای تطورات مختلف این موجود قرار می گیرد، شما وقتی این موجود را می بینید؛ چون کمالات کلی حیاتی را دارد صدرالمتألهین می گویند: دارای نفس است زیرا رشد تقدیم و تولید مثل دارد؛ در نتیجه دارای نفس است نکته دیگر این است که صدرالمتألهین ایشان قائل به حرکت جوهری است و حرکت جوهری اشتادی است. در باب موجودات این اصل را هم داشته باشیم؛ یعنی اصل سوم ایشان قائل به حرکت جوهری و حرکت اشتادی است. مطلب دیگر که صدرالمتألهین مطرح می کند، این که یک موجودی کاملتر است، و کاملتر شدن آن به این معناست که کمالات گذشته خودش را از دست می دهد بلکه کمالات قبلی را زیر پوشش خودش دارد، و به تعبیر دیگر، ولو این که در یک ترکیب ارقی آن را داشته باشد و فقط کند، این مطلب را هم داشته باشید، حالا این نطقه انسان لحظه به لحظه کامل می شود؛ و دارای کمال حیاتی است همان لست که شما از آن به عنوان نفس بدانید می شوند و در حال کامل شدن ایست. صدرالمتألهین می گوید همین نفس با پوششی که نسبت به مراتب دون خود دارد، اجزاء، سلول ها و سلول هایی که زن ها را دارند را زیر پوشش خودش دارد و این تحت مدیریت آن مرتبه است منظور بمنه مدیریت ربطی است، نه فاعلیت که بتواند ایجاد کند (و بالآخره خود آن مورد بحث است و فاعلیت که در اینجا به کار می برد، به جه معنا است)، صدرالمتألهین همین طور می گوید و این جوان و حرکت اشتادی ادامه پیدا می کند، تا این که به یک مرحله ای می رسد که می تواند آن کمال تجدید را پیدا کند این کمال تجدید به او اعطای شود. خوب توجه کنید، طبق دیدگاهی که حضرات مطرح می کنند، می گویند هر کمالی که

آخرین می فرمایید یک وجود است و این یک وجود هم وجود بدن است که مادی است و هم وجود روح است که مجرد است. عرض بنده این است که این مجرد و مادیست که صفت وجود است مگر مقابله نیستند مگر مادیست به معنای داشتن ماده و مجرد یعنی نداشتن همان ماده نیست، پس جطور می فرمایید که یک موجود هم مجرد است و هم مادی.

نفس تعلق داشته باشد؛ یعنی تعلق نفس به تعلق بدن هاست. پس این جا وحدت عددی به نفس تسبیت داده است. اما در جای دیگری مکرر این را می فرمایید که وحدت نفس، وحدت حقه ظلیه است در مقابل وحدت حقه حقیقتی که مال خود خداوند است او می گوید که این نوع وحدت بسیار پیچیده است و فلسفه‌های قائل از من، این نوع وحدت نفس را در کنکرهای از این نوع وحدت نفس غفلت داشته‌اند. بعد برای نفس وحدت جمعی هم قائل شده وحدت شخصی هم قائل شده است. پس ایشان اولاً وحدت عددی برای نفس قائل است، تا بای می گوید نفس وحدت غیر عددی دارد، ثالثاً وحدت جمعی دارد، رابعاً وحدت شخصی است. حالاً جگونه این چهار مطلب با هم قابل جمع آنده؟ برای پاسخ باید توجه داشت از دیدگاه قابل بررسی است: یکوقت شما نفس را از بیرون با سایر اشیاء می‌ستیند؛ و می گوید این یک نفس، آن دیگری دوست، آن دیگری سه‌تار، و هکذا یکوقت هم در درون نفس می‌اید و می‌بیند این یک جیز متکر است، بالآخر یک شخص واحد پیغایت نیست. اینکه می گویند بسیماً است، منظورم نفس ترکیب از ماده و صورت است، نه نفس ترکیب از مراتب مترتب - اگر تعییر ترکیب در جنین مورده درست باشد - چون در آن نوعی گفوت وجود دارد، آن وقت در این نگاه درونی است که وحدت آن می‌شود غیر عددی. ایشان می گوید وقتی مرتبه بالا را نسبت به مراتب مادون در نظر می‌گیرم، نسبت آن مثل نسبت خدایه اشیاء است: همان طور که وحدت خداوند در کل هستی وحدت عددی نیست؛ یعنی برای او ناتی قابل قرض نیست، نمی‌توان هیچ یک از موجودات دیگر را ناتی او گرفت، در حوزه خود نفس هم وحدت آن مرتبه بالا - که نفس واقعی همان است - نسبت به سایر مراتب وحدت عددی نیست؛ یعنی با اینکه سایر مراتب وجودشان مغایر وجود مرتبه بالاست هیچ کدام شریک در وجود او حساب نمی‌شوند - نه این که منظورش این باشد که عین آن‌اند - یعنی لو صرف است و این‌ها غیر صرف‌اند: غیر صرف با صرف در یک روایت واقع نمی‌شوند، نمی‌توان این را شریک در وجود بگوییم، سیس می فرماید وحدت جمعیتی هم است، یعنی شامل همه نشانات وجود است؛ یعنی مرتبه‌ای از آن عقل است، مرتبه‌ای مثال و مرتبه از آن هم طبیعت است، خود مرتبه مثالش هم مرتبی دارد نیز مرتبه عقل آن هم مرتبی دارد، بنابراین همان طور که در عالم خارج، از طبیعت داریم تا واجب که مجرد است، در عالم نفس هم، همه این مراتب را داریم، همان طور که در عالم خارج نمی‌گوییم این‌ها یک شخص واحدند، این‌جا هم همین حال را دارد، بعد این مطلب مطرح می‌شود که جطور می گوید یک شخص است با این که متکر است، چرا ایشان به صراحت می گوید نفس وحدت شخصی هم دارد؟ و این سه را با هم می گوید غیر عددی جمعیتی، شخصی، چرا می گوید شخصی؟ زیرا ملاک شما بودن شما به آن مرتبه غیر صرف هست است نه به سایر مراتب، به تعییر حاج آغا غروی، سایر مراتب نفس زیر چن-

خودش هم بمعنی با آن متر تصال و تقابل دارد کم کم به مرحله‌ای می‌رسد که پوسته مزاحم می‌شود. آن وقت این پوسته را می‌شکافد و در نتیجه از درونش این جوانه زده می‌شود تلقی صدر المتألهین نسبت به نفس انسان این جنبه است: اما روش است نسبت به آیه «الله یتوفی الانفس حین موتها» حقیقت انسان را می‌گیرد صدر المتألهین همین را می‌گوید. حقیقت هویت انسان، به نحوی مرائب دون را هم دارد، بهطوری که از حالا به بعد، اگر چشم هم نداشته باشد، می‌بیند، اگر گوش هم نداشته باشد، می‌شنود اگر این ابزار مختلف ملای را هم نداشته باشد، می‌تواند تخیل داشته باشد: می‌تواند تمام این خصوصیات را داشته باشد. اصل نفس دیگر همین است. اصل هویتش این است، «الله یتوفی الا نفس حین موتها»؛ اما شما توجه دارید که در خواب هم توفی نفس است: ولی نشان می‌دهد توفی در چه مرتبه‌ای است و گزنه اگر در مرتبه مرگ باشد، مات فات و حمه الله دیگر هویتی ندارد در واقع در حین خواب آن مرتبه عالی تر به عالم دیگر منتقل می‌شود آن جانه این ابزار ملای است که این‌ها را در ذهن داشته باشد و نه یک چنین قدرتی دارد؛ حالاً نمی‌خواهیم وارد آن قسمت شویم، که جطور انسان وقتی در خوابه منتقل به عالم دیگری منتقل می‌شود، جیزی یادش نمی‌ماند، این بحث دیگری دارد، عملاً آن وقت شما از آن طرف هم حساب کنید، نگاه کنید، خداوند در سوره مؤمنون درست همان جایی که در برخی سوره می‌گوید «فتحت فیه من روحی» می‌فرماید: «تم انشانه خلقا آخر» به او اشنا، دیگری دادیم اشنا، دیگر، همین موجودیت است که اشاره کردیم اول خاک بوده، بعد نطقه شد، بعد علقه، مضغه و عظام و «فکسونا عظاما لحمانا تم انشانه خلق آخر» در نتیجه من معتقدم بیان دوم، «تم انشانه خلقا آخر». پیشترین استدلال قرآنی برای مسأله جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است و دیدگاه ملاحدرا «جسمانیه الحدوث و روحانیت البقاء» را بیان می‌کند؛ البته این طوری که حضرات اشاره فرمودند، این گونه مباحثت نیاز به مباحثه زیادی دارد؛ این طور تیست که بدینه پاشه و همین طور که اشاره فرمودند مباحثت جدی است. امیدوارم دوباره فرصتی پاشه تا در خدمتتان باشیم.

▷ دکتر شیرواني: مشکرم، جناب آفای عبودیت، راجع به اشکال اصلی حضرت استلا فیاض، که ما نمی‌توانیم یک موجود واحد را بگوییم هم مجرد است و هم مادی، در حالی که نظریه ملاحدرا در باب نفس و بدن جنین اقتصانی دارد؛ این را مقناری تبریز بفرمایید که ما جطور می‌توانیم بین مادیت و مجرد جمع کنیم.

▷ استاد عبودیت: وقتی ملاحدرا از وجودت نفس حرف می‌زنند هم از وجودت عددی آن حرف می‌زنند هم از وجودت غیر عددی آن، در جایی می‌گوید وجودت عددی دارد، چرا که می‌گوید نفس انسان‌ها به تعلق بدن متعدد است؛ نه یک نفس به بیش از یک بدن تعلق می‌گیرد و نه یک بدن می‌تواند به بیش از یک



## ذی شان باشان است؟

﴿﴾ استاد عبودیت: پلی، اما باید توجه داشت که شنون یک چیز در مرتبه ذات آن چیز نمی توانند با آن وحدت ذاته باشد عیب تفسیر حاج آقا فیاضی این است که ایشان شان را در مرتبه ذات ذی شان می اورند و بین آن با خود ذی شان در مرتبه ذاتش وحدت برقرار می کنند، این را ملاصدرا قبول نمی کنند. او قائل به وحدت شان با ذی شان در مرتبه شان است نه در مرتبه ذی شان.

﴿﴾ دکتر شیرروانی: یعنی شبیه یک نوع رابطه که از باب این که معرفة النفس و معرفة الرب با یکدیگر مرتبط هستند من عرف نفسه فقد عرف رب، حال ما من گوییم همان تصویری که در دستگاه عرقانی و آن دیدگاه عمق ملاصدرا بین خنای تبارک و تعالی و عالم خلت با مرائب و نشون گوتاکون آن من شود ملاصدرا شبیه آن را در باب ارتباط نفس با ابعاد و قوا و مرائب مختلفی که ما برای نفس معتقدیم، قائل می شود. مادریت از آن یک مرتبه از مرائب پایین نفس است که به اعتباری تجلی نفس و شان نفس است و تجرد از آن مرتبه عالی و راقی نفس که حقیقت نفس را تشکیل می دهد: شما با این موافق هستید؟

﴿﴾ استاد عبودیت: با این موافق هستم، ولی حاشیه کوتاهی

خدمتستان دارم. این که شما مطلب را در بحث وجود رابطه

می برد که وحدت شخصی است، هر چند کار را خیلی راحت

می کند اما ازومی نثارد مرحوم الفاعلی مدرس، خیلی با وحدت

شخصی وجود مختلف است: آن را به هیچ وجه نمی بذیرد و در

پایای الحکم مفصل روش می کند، و خودش قائل است که

معلومات خداوندیم، وجود فی نفسه دارند اما وجود فی نفسی

که به تمام ذات رابط است: یعنی رابطی اش می کند و ایشان با

همین دیدگاه این نظریه را تشریح می کنند: یعنی ما اینجا احتیاج

نذریم به وحدت شخصی قائل شویم تا مشکل حل شود.

﴿﴾ دکتر شیرروانی: بسیار خوب، جناب استاد فیاضی در خدمت

شما هستیم تا درباره پاسخ های دوستان افلهار نظر فرمایید.

﴿﴾ ایت الله فیاضی: پلی، من هرچه دقت کردم، جواب را

نگرفتم؛ سؤالم این بود که اگر وجود اصلی است و هرچه پخواهد

وجود شود، باید وجود موجودش کند، آیا وجود نفس وجود

بدن، دو وجود است یا یک وجود؟ فرمودند ساختمن سه اشکوبه

ساختمن سه اشکوبه باشد، یعنده هم قبول دارم، منتها دعوا سر

این است که حقیقت من هر سه اشکوبه است، پلی، این را بنده

قبول ندارم، اگر ایشان تفسیر می فرمایند که حرف آخوند این

است که سه اشکوبه است و همه را نفس می دانند؛ یعنی می گوید

آن مرتبه مادی هم نفس است، بدین هم نفس است، نفس هم

نفس است؛ بنده این را قبول ندارم؛ ولی اگر متعدد شد، دعوا بیمان

با آخوند خیلی کم می شود جرا؟ چون شما کنترت را پذیرفتید، و

این که بدنی هست که برای خود موجودیت دارد، نفس با وجود

متالی هم است و احیاناً یک وجود عقلی هم است، این سه وجود

مرتبه غیر صرفاند و دخالتی در شخصیت شخص ندارند. با توجه به این مقدمه درباره وحدت نفس، آیا می توانیم در تفسیر وحدت نفس از دیدگاه ملاصدرا بگوییم؛ به نظر او نفس یک شخص واحد بسیط محسن است که هم مادی است هم مجرد چنانکه حاج آقا فیاضی می گویند؟ اصلاً این با سختان ملاصدرا جوی در نمی آید و البته اگر چنین تفسیری به ملاصدرا می گسبید، باید می گفتیم دلو به امری متناقض قائل است، آن هم تناقضی بسیار اشکار که هر عوامی هم من فهمد اما لو با این علم و درایتش آن را نفهمیده است؟ ایشان می گوید هنگام مرگ، نفس بدن را فرومی گذارد و من بود اگر این نفس و بدن واقعاً یک واحد شخصی بسیط باشند آیا ممکن است یکی جاواران بماند و دیگری زائد شود، اصلاً یکی و دیگری در آن می معناسد، آیا می شود گفت ایشان به این اشکال به این صراحت و سادگی توجه نداشته است؟ آیا لو توجه ندارد که اگر نفس و بدن یک چیز باشند در هنگام مرگ باید یک چیز هم بالغی باشد، هم قاتی؟ این اشکال اتفاق واضح است که ما متوجه می شویم چه برسد به امثال ملاصدرا، پس از نظر ایشان نوع اتحاد نفس و بدن نوع دیگری از اتحاد است به علاوه او در موضع متعددی و از جمله در اینتای جلد هشتم اسفار ترکیب انسجامی از مجرد و مادی را از محل محالات به شمار می اورد چگونه ممکن است کسی ترکیب انسجامی از مرکب و مادی را از محل ترین محالات بداند و خود به ترکیب اتحادی مجرد و مادی اشکال شود؟ البته اگر وحدت نفس و بدن به همین نحو تفسیر شود که حاج آقا فیاضی تفسیر می کند، همه اشکالاتی که ایشان فرمودند را قبول دارم، وحدت به همین معنا که خودشان فرمودند: ولی به نظر نمی آید که ملاصدرا چنین وحدت را در نفس به این شکل قبول داشته باشد بلکه فقط چنین نیسته و گزنه این قدر صریح نمی گفت که وحدت نفس پس از پیجیده است و همه فیلسوفهای قبل از من به جز نوادری - منظورش افلاطین است - به آن ترسیده اند، ایشان در باب نفس تکیه زیادی به افلاطین دارد و می گوید این سیتا به آن ترسیده است: حتی در جایی صریح می گوید چیزهایی که این سیتا نا حالا گفته است اگر واقعاً فکر می کند که نفس را فهمیده، ورم را با چاقی انتیه گرفته است: این کجا نفس شد؛ حتی ارسسطو هم به آن ترسیده است، وقتی ایشان در بحث نفس افلاطین را قبول دارد و مکرو هم از او نقل می کند و سخنان افلاطین هم اصلاً با این تفسیری که حاج آقا فیاضی برای وحدت نفس به ملاصدرا نسبت می دهد اسلام اسازگار نیست. در این صورت ایا باز هم می توان ادعای کرد که این وحدت به همین است؟ اگر به این معنا پاشد که این سیتا فخر رازی، خواجه و شیخ شریق هم آن را می فهمیدند و ادعای او ببسی بر اینکه آنها وحدت نفس را نفهمیده اند درست نبود معلوم می شود مسأله پیجیده تر از این حرف ها است، منتها حالا من می خواهم مسأله را بشکافم و مقدمه های زیادی می خواهد.

﴿﴾ دکتر شیرروانی: آیا منظور از وحدت نفس و بدن وحدت

دکتر شیرواتی: بدن مرتبه‌ای از انسان است و روح نیز مرتبه‌ای از انسان است، البته آن کمال اصلی و حقيقة وجود انسان در مرحله رسید آن در واقع همان مرتبه مجرد آن است که همه کمالات مادون را به نحو اعلاء و اشرف در خود دارد، این دیدگاه ملاصدرا است.



نزاره: یا باید هر دو حرف ملاصدرا را با هم بینبرد، با هیچ کدام را نبینبرد، اینکه فلسفی در مورد نفس قائل شود به این که دلایل وجود واحدی است که هم مادی است و هم مجرد قبل قبول نیست، فرمودند در «آنسان‌ناه»، «ضمیر» و «به انسان برمی‌گردد» و به این معناست که آن را به مخلوق دیگری تبدیل

کردیم، عرض ماین است، که این حرف درست است، ولی مقصود شما اثبات نمی‌کند، یک وقت مثال زدیم؛ گفتیم اگر کسی یک چهار چرخ درست کند، شناسی دارد، آنرا روی آن بینبارد، و موتور نزاره: این اسمش چیست؟ اسم این گاری است، این احتیاج به اسب دارد که به آن بینندن تا بکشد؛ اما اگر روی همین یک موتور بگذارند، می‌شود ماشین، خلافاً اخوا: این انسان نطفه بود، علقه کردیم، سبیس علقة را به مفسه و بعد به جنین تبدیل کردیم، جنین که حالاً می‌شود موتور نفس روی آن باید: آنسان‌بله، همین را خلافاً اخوا کردیم.

دکتر شیرواتی: نه، دیگر شما یک چیز دیگر دارید من گویید

دکتر شیرواتی: من گوییم ضمیر به انسان برمی‌گردد، خداوند مثال با این جمله می‌فرماید: من این گاری را تبدیل به ماشین کردم، آنسان‌بله، ضمیر «و» به آن انسان برمی‌گردد که نطفه و علقه بود. «لقد خلقنا الانسان من سلاة من طین ثم جعلناه نطفة في قرار مكين، ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضعة فخلقنا المضعة عظاماً فكعونا العظام لحما ثم آنساناه خلافاً اخوا».

این آیده بر این مطلب که نفس از همان وقت احداث می‌شود

دارند، کرت است، متنها اسم همه آن‌ها نفس نبود، مامی گوییم شما اسمش را نفس یگذارید، ما نمی‌گوییم نفس، ما به آن پایینی بدن می‌گوییم، به این یکی من گوییم نفس؛ ولی آخوند اینطور نمی‌گوید، آخوند قائل به وحدت شخص است بتوحیه باساطت، قائل به ترکیب هم نیست، پس همان اشکال باقی است که نفس، بدن و قوا به چند وجود موجود است، اگر به یک وجود موجود است، بنابراین این وجود، باید با مادی باشد یا مجرد، چطور می‌شود هم مادی باشد هم مجرد عرضم این است که نفس عین شعور و علم است، بدن آن شعور را ندارد، آن وقت چطور می‌توان گفت که این دو عین هم هستند، این دو به وجود واحد موجودند؛ بالآخره آن وجود واحد شاعر است، یا وجود غیرشاعر، این‌ها لازم همان حرف است، معنای مقامات مختلف دارد، یعنی چه؟ یعنی زمانی نفس چاهل بوده، اکنون عالم شده، امروز عالم به یک مسئله، فردا به حد مسئله، یقیناً وجود جوهری آن فرق می‌کند، بنه هم قائل هستم که حرکت جوهری در نفس هست، همان طور که حرکت جوهری در بدن هم هست، بله، نفس دلایل یک مقام نیست که در آن جا متوقف شود، آن طوری که فلاسفه در مجردات دیگر قائلند که مقام معلوم نزاره: من گویند: جبرئیل هر طوری که روز اول خلق شد، تا آخر ما همه آن کمالات است و هیچ امکان نزاره که تغییر کند بدو و ختم او یکی است؛ البته ما در آن جا حرف داریم و معتقدیم که این سخن در آنجا هم تمام نیست، ولی حرفی که آخوند درباره نفس می‌گوید که نفس نشتات دارد در مقابل آن است؛ یعنی نفس حرکت جوهری دارد، بحث ما در حرکت جوهری نیست، نفس حرکت جوهری دارد ولی بحث در این است که چطور وجود نفس با وجود بدن، که قبول دارید یکی مادی و دیگری مجرد است، به یک وجود موجود است.

دکتر شیرواتی: نمی‌توان به گونه‌ای مسئله را با تشکیک حل کرد؟

دکتر شیرواتی: آیت‌الله فیاضی: جرا، ولی تشکیک یعنی کرت در عین وحدت خودش ناممکن است، این که آخوند قائل به وجود واحد است، به دلیل این است که مقهور عرقاً بوده و این حرف را زده است و بنه هم به این معتقد هست، آخوند هم این‌ها را به سر احت در اسفرار اورده است و من گویید وجود واحد، وجود حق تعالی است، همه موجودات دیگر هم از مجرد و مادی به عین وجود حق موجودند، من گوییم برازی کسی که این تصویر را می‌کند، دیگر خلیل راحت است که بگویند نفس مجرد با بدن مادی به یک وجود موجود است، آن که من گویید انسان، زمین، تمام موجودات مثال، تمام موجودات عقلی و حق تعالی به وجود واحد بسیط موجوداند و تصویر به باساطت من کنم؛ البته به نظر بنه این دو با هم گره خورده است و نمی‌توان آن‌ها را تفکیک کرد اگر آقای علی مدرس هم خواهد تفکیک کند، برازی این مطلب توجیه عقلی



نیاتی، مادی  
است، نظریه  
نفس نیاتی دارد:  
بدن هم این نفس  
نیاتی را تا آخر دارد زیرا نفس  
نیاتی صورت نوعی است و  
نظریه و علّه و خود بدین ماده و  
صورت دارد و صورت همه نفس  
نیاتی است.

﴿آیت الله غروی: قدم به قدم پیش  
می‌رویم، آن جا که شما فرمودید حضرات‌المألهین  
می‌گوید که این نفس دارد تکامل پیدا می‌کند، شما قائل  
بے تکامل هستید یا نه؟  
﴿آیت الله فیاضی: بله، تکامل هست؛ ولی تکامل نفس  
نیاتی.﴾

﴿آیت الله غروی: من الان تجرد را نمی‌گویم، من هنوز  
به آن جا فرمیدم، شما این مطلبی که بدنده عرض می‌کنم قول  
پفرمایید، این نظریه باید همان طور که این نفس دارد تکامل پیدا  
می‌کند تا آن جا تکامل پیدا کند اگر شما می‌خواهد در اینجا  
موقع پیگیرید، حرفي نیست، تا جایی که این کمالی که این  
قابلیت آن را دارد، کمال تجردی است.

﴿آیت الله فیاضی: بنده معتقدم نفس نیاتی و بدن هیچ وقت  
 مجرد نمی‌شود و قابلیت تجرد را هم ندارد.  
﴿آیت الله غروی: اتفاقاً من توضیح دادم.

﴿آیت الله فیاضی: نه، آن مرحله تجرد.

﴿آیت الله غروی: اتفاقاً من این را می‌گویم، بنده معتقدم  
در این فرایند، در هو مرتبه معطی کمال خذالت ولاعقر؛ مرتبه  
تجرد هم به این صورت است، فرقی نمی‌کند، این به مرحله‌ای  
می‌رسد که کمال تجردی پیدا می‌کند، همان ارتباخی که سایر  
مراتب با مادون خود دارد، آن ارتباخی هم که با مادون دارد تمام  
شد، وحدت هم به همان اعتبار درست است، بحث را در مساله  
قوایبرید باید طور دیگری بحث قوا را مطرح کنیم، و گرته لزومی  
ندارد که خودمان را در گیر کنیم، و این تکامل همین طور ادامه  
پیدا می‌کند، وحدت و مراتب هم این طور تحقق پیدا می‌کند  
بنابراین نفس انسان مرتبه تجرد عقلانی دارد، تجرد مثالی دارد  
این بدین من دارای نفس است، نفسی که مادی و مرتبط و متصل

دلالت نمی‌کند قرآن تقریموده است که «انساناً خلقاً»، فرموده:  
«انساناً خلقاً آخر» ما انسان را یک خلق دیگر کردیم؛ یعنی  
گاری را تقدیم به مانشین کردیم؛ هرگز معنایش این نیست که  
موتورش را همانجا با کن ایجاد کردیم، چون با این هم سازگار  
است که موتوری را که ماقبل از این بدن خلق کرده بودیم، فعلاً  
روی این خلق گذاشتیم.

﴿آیت الله غروی: بله، موتور دادید، نه انسان؛ اگر اجازه  
به دهید، یک مطلبی دارم که تبادل شود؛ این که الان شما طبق  
میانی خودتان یک نظریه یا یک گیاه دارید  
همین را عرض می‌کنم که جواب به دهید، این طرف و آن طرف  
هم نرویم، بیبینید همین نظریه را با توجه به این که خصوصیات  
حیاتی دارد، شما ملتزم هستید که بالآخره این وحدت دارد یا نه، و  
بالآخره طبق میانی خودتان داری نفس است یا نه؟

﴿آیت الله فیاضی: بله، قائل هستیم، در جلسه قبیل توضیح دادیم.

﴿آیت الله غروی: جلسه قبل نه، سوال من کنم شما جواب  
به دهید، دیگر نمی‌خواهد شما بقیه را ببینید، قدم به قدم پیش  
برویم، پس بفرمائید که آیا شما به این که، این نظریه با این صورت  
نوعیه که پیدا کرده، با این اجزاء اتحاد دارد و در نتیجه یک  
وحدتی برای این نظریه قائل هستید؟

﴿آیت الله فیاضی: بله، قائل هستیم؛ زیرا می‌گویم نفس

استاد عبودی:

پدن مرجع حدوث نفس است، زیرا فاعل نفس موجودی مجرد عقلی است و نسبت آن با همه اجسام بکی است.

المادیة التي تفتقر الى المادة مبهمة الوجود فهي ايضا تتعلق بمادة بدلية مبهمة الوجود حيث يتبدل هوبيته بتوارد الاستحالات وتلاحق للثناير فالشخص الانسان و ان كان من حيث هوبيته النقيبة شخصا واحدا ولكن من حيث جسميته التي يمتنع المادة او الموضع (الاثني يمتنع الجنس والتوع) ليس واحدا بالشخص وقد سبق تحقيق كون موضوع حركة كمية امراً توقيعا بحسب الجسمية شخصياً وبحسب الطبيعية او النفس».

به هو صورت مرحوم صدرالمتألهین وحدت راجه در جسم و جه در نفس در این حرکت انسانی ملاحظه می کند

دکتر شیروانی: اگر دوستان علاقمند به می گیری بختی که حضرت آیت الله غروی اشاره فرمودند پاشند، به جلد ۸ اسفار، باب هفتتم، صفحه ۳۲۵ به بعد مراجعه کنند که درباره کیفیت تعلق نفس به بدن است و کاملا مرتبط و ناظر به موضوع بحث این جلسه ماست من در چند جمله بحث را جمع بندی می کنم تا این شمام الله ادامه بحث را در خدمت عزیزان پاشیم، اشکال اصلی که حضرت آیت الله فیاضی به دیدگاه ملاصدرا داشتند، این بود که دیدگاه ملاصدرا مقتضی این است که موجود واحد هم مجرد پاشد و هم مادی، و این قابل قبول نیست؛ زیرا تناقض است عزیزان در پاسخ فرمودند که ملاصدرا در باب نفس، وحدت خاصی را مطرح می کند که ویزگی هایی دارد؛ این وحدت عددی (جزئی) نیست؛ جمعی است و به نحوی قابل تشبیه با وحدت پاری تعالی است، و تأکید هم می کند که این وحدت، پیچیده است، و هر کسی توان درک آن را ندانسته است، ملاصدرا معتقد است که در طول تاریخ فلسفه، فقط اقوالوطین توائیسته این نوع وحدت را درباره نفس درک کند

وحتی که ملاصدرا در باب نفس قائل است و می گوید

با این بدن است که اگر این را درست بدند، مردار و جیغیانی بیش نیست. صدرالمتألهین می خواهد این مطلب را بگوید، لذا تعبیر بسیار زیبایی دارد: «القد صار قلب قابلاً كل صورة فرعون لغزلان و دیراً لرهبان» صدرالمتألهین این را اورد، این جا نکه دیگری مطرح می کنم؛ ایشان در کیفیت تعلق نفس به بدن، پنج، نش کیفیت را بیان می کند که به نظر من آن هم روشنگر است؛ البته اگر حاج آقا به من اجازه دهد.

آیت الله فیاضی: اگر شما به بندۀ اجازه دهد

آیت الله غروی: مرحوم صدرالمتألهین در فصل ۱ از باب ۷ بحث عنوان کردند تحت عنوان فی کیفیة تعلق النفس بالبدن که مناسب است به آن توجه شود و نیازی به مطرح بحث عرفانی نیست

ایشان می فرمایند:

واعلم أنَّ تعلق الشِّئْنُ بالشِّئْنِ وَ حَاجَتِهُ إِلَيْهِ وَ مِتَّفَوْتَهُ بِحَسْبِ الْقُوَّةِ وَ فَاقُوَّى التَّعْلِقَاتِ وَ اشْدَدُهَا هُوَ التَّعْلِقُ بِحَسْبِ الْمَاهِيَّةِ وَ الْمَعْنَى ذَهَنًا وَ خَارِجًا كَتَعْلِقِ الْمَاهِيَّةِ بِالْوُجُودِ؛

الثاني ما يحسب الذات والحقيقة بأن يتعلق ذات الش و هوبيته بذات المتعلق به و هوبيته كتعلق الممكن بالواجب؛

الثالث ما يحسب الذات والتوعية جمعياً بذات المتعلق به و نوعيته كتعلق العرض وكالسود بالموضوع كالجسم؛ و الرابع ما يحسب الوجود والشخص حدوثاً و بقائياً بطبيعة المتعلق به و نوعيته كتعلق الصورة بالمادة؛

والخامس ما يحسب الوجود الشخص حدوثاً لإبقاء كتعلق النفس بالبدن عندنا و نظر ششم را مثل این سینا و امثال آن مطرح می کند؛ در تبیجه ایشان تعلق و رابطه خاصی را مطرح می کند

«حيث أنَّ النَّفْسَ بِحَسْبِ اُولَائِ تَكُونُهَا وَ حَدُوثُهَا حَكْمُها حَكْمُ الْطَّبَابِيَّ



قهرآ جسمانیه الحدوث دیگر موضوع ندارد؛ چون اصلاً هنوز جسمی خلق شده که نفس بشود همه نفس مجرد خلق شده‌اند، و این نفس مجرد که عرض کرد ا نوع مختلف است؛ یعنی نفس بنده با نفس شما فرق دارد؛ برخلاف آن چیزی که آخوند معتقد استه آخوند معتقد است که همه نفس در اینتای پیدایش از یک نوع است؛ ولی ما معتقدیم ارواح انسان‌ها در همان اینتای پیدایش با هم فرق دارد؛ زیرا خلایق، آینده بنده را می‌دیده که من چه چیزهایی را انتخاب می‌کنم، روح من را طوری خلق کرده که آن انتخاب‌ها برای من آسان باشد کلائنس هؤلاء و هؤلاء طوری خلق کرده که بتوانم راحت انتخاب کنم، نعوذ بالله کس که ظلم می‌کند از ظلم خود لذت می‌برد از آن کس هم که به عدالت رقتار می‌کند یا اینلار می‌کند از آن لذت می‌برد، بهطور مثال امیر المؤمنین(ع) از این که به چای پیغمبر می‌خوابد، لذت می‌برد این روح طوری خلق شده که از این موضوع لذت می‌برد حجاج بن یوسف هم از کشتن ادمها لذت می‌برد از اول روح‌ها مختلف خلق شده‌اند، چون مختلف خلق شده‌اند، بدن‌ها هم مختلف هستند؛ یعنی هیچ بدن مثل بدن دیگری نیست، همه مختلف هستند؛ زیرا اشترايط و زمیته‌های آن‌ها، غذایی که خورده، فکری که مادر و پدر کرده، همه این‌ها اثر دارد، این بدن که به عالم می‌اید، روحی که برای این بدن است به آن تعلق می‌گیرد در جلسه قبیل گفتگو؛ مثل کسی می‌خواهد مدل‌های مختلف ماشین را تهیه کند و کلکسیون درست کند؛ خدا هر آدمی را جدا آفریده است، ادم‌ها ا نوع مختلفی هستند؛ البته در نهایت آخوند قبول می‌کند که بر اساس حرکت جوهری انسان‌ها متوجه می‌شوند، می‌گویند انسان‌ها بر اساس تیاتشان و اعمالی که انجام می‌دهند، ا نوع مختلف؛ بلکه اجناس مختلف می‌شوند ما می‌گوییم نه، از اول همین طور بوده، از اول روح‌ها

نفس، موجود واحد است؛ وجودتی است که می‌تواند در آن نوع وجودت، تجرد و ملاحت با یکدیگر جمع شود، که البته تبین این وجودت هم باید در جای خودش صورت بگیرد مسأله تشکیک هم مطرح شد که ملاصدرا نفس را یک وجود واحد مشکک می‌داند آیا ما با توجه به مسأله تشکیک، می‌توانیم ملاحت را تاظر به یک مرتبه، و تجرد را ناظر به مرتبه دیگری بدانیم، که حضرت استاد فیاضی فرمودند: اگر آن را با مبانی خاصی که در باب وجودت شخصی پاری تعالی و نسبت آن با موجودات گفته می‌شود، بپذیریم و به نفس هم تطبیق دهیم، قابل پذیرش است؛ ولی ایشان اصل از راقبیل ندارند در واقع بحث مقداری عقب‌تر می‌رود و مبنای تر می‌شود، که باید در جای خودش به آن بپردازیم، در این قسمت از بحث، ما از جنب استاد فیاضی تقاضا می‌کنیم با توجه به این که دیدگاه ملاصدرا را ناتمام می‌دانند، دیدگاه خودشان را راجع به رابطه نفس و بدن بیان بفرمایند تا ببینیم که آیا این دیدگاه به لحاظاً عقلی قابل قبول است، یا هنوز ممکن است ابهامات و سوالاتی در قبال آن مطرح بشود که طبیعتاً برای تکمیل دیدگاه باید به آن‌ها هم پاسخ داده شود لکه **ایت الله فیاضی**: بله، من در جلسه قبل هم عرض کردم، پنده معتقدم که روح قبل از بدن خلق شده، تمام ارواح انسان‌ها قبل از این که بدن‌های آن‌ها خلق شود، خلق شده، ما قیلاً وجود داشته‌ایم؛ بنابراین نفس، جسمانیه الحدوث نیسته نفس، روحانیة الحدوث استه امری حادث است، خدای متعال او را اقربیه و پنده حدوث دھری میرداماد را قبول ندارم؛ یعنی دھری گذشت و فقط خدا یسود، هیچ چیز دیگر تبود می‌سیس خلق کرد.



در مورد حدوث روح قبل از بدن، به نظر ما عقل نه می‌تواند بگوید که روح قبل از بدن وجود داشته و نه می‌تواند بگوید نداشته است. بنده ۱۵ دلیل از این سبک و آخوند و متاخرین جمع آوری کردم که قائلند بر اینکه محال است روح قبل از بدن حادث شود که به نظرم همه آنها جواب دارد و هیچ کدام دلالت ندارد.

ارادت دارم دو وجود هستیم، آن هم می‌بینند که دو فکر داریم، ایشان یک فکر و من یک فکر دارم، جطور می‌شود بگوییم ما یک وجود هستیم، ما می‌گوییم همان طور که بتنه و ایشان دو وجود هستیم، بنده که آنا باشیم با بدن دو وجود هستیم، بنده این که می‌فرمایند روح جایی بدن را رها می‌کنند، چه جیز را رها می‌کنند، اگر این بدن خودش است، مگر می‌تواند خود را رها کند.

﴿آیت الله غروی: نیاز ندارد﴾

﴿آیت الله فیاضی: نیاز نداشته باشد، ولی کسی را می‌توان رها کرد که خود ادم نباشد، ادم نمی‌تواند خودش را رها کند. شما می‌گویید بدن عین وجود من است، اگر بدن به وجود من موجود است، پس کرت ندارد چگونه وقتی کرت ندارد در عین حال من او را رها می‌کنم، چون دیگر به آن نیاز ندارم، همین فرمایشی که می‌فرمایید، تفاوت است من می‌گوییم می‌توانم رهایش کنم، چون یک وجود دیگر است.

﴿دکتر شیرواتی: از استاد عبودیت می‌خواهیم نظر خود را درباره این دیدگاه بیان کنند﴾

﴿استاد عبودیت: یک نکته را می‌گوییم و فکر من کنم پیشتر است سوالات حضار مطرح شود آن نکته اینکه وجود وحدت شخصی ای هم که ملاصدرا می‌فرماید، این تیست که خالق و مخلوق یکی‌اند، چنانکه حاج آقا فیاضی گمان کرده‌اند او می‌گوید مخلوق وجود را ببطاری دارد و فاقد وجود فی نفشه است، نه

مختلف افریده شده‌اند و هر روحی برای یک بدنی است، بیچ و مهره آن به هیچ بدنی نمی‌خورد؛ مثل این که هیچ وقت نمی‌توان موتور دیزل را روی زیان بگذارند، یا موتور پیکان را روی دوچرخه بگذارند نه، هر کدام از این‌ها برای خودش موتور خاصی دارد روح‌ها مثل بدن‌ها حرکت جوهری دارند، متها حرکت جوهری در این عالم امکاناتش خلی بیشتر است؛ بعضی خدای متعال انسان را در این عالم می‌آورد، تا پتواند با این ایزازی که در خدمتش است و با بدنی که مسخر لو است و بر آن ولاست دارد، کارهایی را انجام دهد که بدن این بدن نمی‌شود؛ مثل شهادت در ارواح معنا ندارد در شهادت باید گویند، دست، پایش قطع شود تا شهادت محقق شود؛ بنابراین باید به دنبی بیاید، این جاست که افراد سیر سریع بینا می‌کنند، حالا یا به اسلق سافلین، که اکثر آین طور هستند، یا به اعلا علیین این انسان موجودی است که قوا و استعدادهایی که در او است، در هیچ موجود دیگری نیسته هیچ موجودی، رشدی را که انسان می‌تواند بینا کند، ندارد عرض کردم رابطه نفس و بدن مانند رابطه ولی و مولی علیه است؛ رابطه مولا و عبد مسخر است، نه عبدهای معمولی؛ عبدهای معمولی تا زمانی که بالای سرشار هستیم، مراقب هستند که خلاف نکنند، اما به محض این که از جلوی چشم بروند، هر کاری که دل آن‌ها می‌خواهد، می‌کنند؛ اما بدن این طوری نیست، بدن مسخر نفس است؛ بعضی نفس چنان بر او حاکمیت و سلطه دارد که هر کاری که نفس بخواهد، بدن باید انجام دهد؛ ولی دو موجود است، یکی مادی و دیگری مجرد است، هر دو هم حرکت جوهری دارند؛ در این حرکت جوهری نظره به علقه و علنه به مضغه تبدیل می‌شود حرکت جوهری نفس هم، همین طور است، نفس که بالقوه است، نسبت به علوم بالفضل می‌شود؛ نفس که بالقوه است، نسبت به مراثب عملی که در اثر تزکیه، تقوی و مراقیه بینا می‌کند، بالفعل می‌شود؛ این راهم گفتتم که هیچ وقت بسته نمی‌شود؛ زیرا فاصله بین انسان و خدای متعال بین نهایت است، هم در این جا هم بعد از موت در برزخ و قیامت سیر و حرکت جوهری هسته ما حرکت جوهری را یکی از حروف‌های بسیار درختان آخرond می‌دانیم و به نظرم حرف بسیار خوبی است؛ ولی ما این فرمایش آخوند را که قائل هستند به این که نفس و بدن وجود واحد دارند، این را قبول نداریم، ما می‌گوییم دو وجود است، و یکی با دیگری رابطه ولایی دارد و البته به مقنایی که به آن ویسته باشد، از آن منثار می‌شود؛ چون این قلب می‌تواند به این بدن دل بینند همان طور که یک مادر به فرزندش دل می‌بندد، اگر دلستگی آن کمتر باشد کمتر صدمه می‌بیند و اگر بیشتر باشد، بیشتر صدمه می‌بینند، تعامل برقوار است، بسیاری از اوقات اگر دوستان شما ناراحت شوند، خودتان هم ناراحت می‌شوند با این که شکی نیست که شما دو وجود هستید، البته آخوند می‌گویند که یک وجود است و ما این حروف‌ها را قبول نداریم، دو وجود است، من با دوستم دو وجود هستیم، بنده با حاج آقا غروی که سال‌های است خدمتشان





که این روایات در زهایت به چند روایت می‌رسد و سند این روایات چگونه است نکته دیگری که من از نظر فلسفی می‌خواهم یکوییم (این قسمت از این بحث که کلامی است)، اصولاً من به یک آیه و حاج آقا هم به آیه دیگری و روایت تمسک من کنند، که حساب دیگری دارد؛ ولی حقیقت این است که ما رابطه بین موجودات طبیعی را تمام کمالاتشان و خودشان یک رابطه طبیعی می‌بینیم، امادر این جا که مسئله نفس انسان را داریم که تما مطرح می‌فرماید می‌بینیم، یک رابطه قدرت خدایی است، رابطه طبیعی نیست، دیگر تعامل طبیعی نیست.

می‌گویند خداوند آن جا می‌دانسته این موجود جطور می‌شود، چه زن‌ها و چه ظرفیت‌هایی دارد؛ در توجه روح‌های مختلف را در عالم دیگر، حالاً عالم مثال را مطرح می‌کنند، به آن می‌دهند و قصی که می‌بینند زید استه، به آن این روح را می‌دهند، در این صورت رابطه دیگر رابطه طبیعی نیست؛ یعنی عملاً به همان دوستی بر می‌گردد، در واقع دو الیسی که دیگران ملتزم شدند که لوازمی دارد، تمی توandise به تعامل طبیعی توجه کند حقیقت این است که پنج شش نوع تعلقی که صد و المائیین این جا مطرح کرده، قبل ملاحظه است.

تعلق پنجمی را که ایشان مطرح کرده، می‌گوید «فالشخص» انسان و ان کان من حیث هویته النفسية شخص واحداً ولكن من حیث جسمیته التي يمعنى المادة أو الموضع (الاتي) يمعنى الجنس والنوع) ليس واحداً بالشخص وقد سبق تحقيق كون موضوع حرکة کمية امراً نوعياً بحسب الجسمية شخصياً وبحسب الطبيعية او النفس» ملاحظه کنید، می‌گوید همان طوری که شما یک حرکت دارید و این وحدت شکل می‌گیرد، یک حرکت از اینجا شروع می‌شود تا اینجا نجام می‌گیرد، در عین حال شما می‌گوید یک حرکت استه، این کمال جانی که این نظریه دارد و تا این مرحله می‌رسد، این گونه وحدت دارد ایشان ترسیم می‌کند و این را باید توجه کرده و مراتب هم واقعاً قبل ملاحظه است؛ یعنی ما در حدی تیستیم که حق مرحوم آخوند را ادا کنیم، ولی واقعاً باید در فرمایشات ایشان دقت کرد.

دکتر شیررواتی؛ راجع به دیدگاه حضرت استاد فیاضی یک سوال جدی وجود دارد و آن اینکه مینا و دلیل این دیدگاه چیست؟ ایشان دیدگاه خود را توضیح دادند و تبیین کردند سوال این است که چرا این دیدگاه صحیح است؟ آیا این دیدگاه برای تأیید خود، دلیل و استدلال عقلی دارد یا عمدتاً بر پرداشت از متون دینی آیات و روایات مبتنی است که اگر دومن باشد، باید یک بحث اجتهادی در باب آیات و روایات صورت گیرد و دقیقاً جمع‌بندی شود همین طور که حضرت استاد غروی فرمودند باید سند روایات و مطالب مختلفی که در روایات در این خصوص بیان شده است، مورد توجه قرار گیرد و در مجموع به همه این‌ها نظر شود، آیا شما دلیل عقلی هم بر تأیید دیدگاه خود دارید یا عمدتاً تکیه بر دلیل نقلی می‌کنید؟

این که با خالق یکی است، حتی عرقاً هم چنین نمی‌گویند. آنها هم می‌گویند مخلوق مظہر و مجلای وجود خالق است، بلکه حتی آن کسانی هم که به شکل خیلی غلیظ قائل به وحدت شخصی وجودند می‌گویند مخلوق وجود ندارد، نه این که یکویند خالق و مخلوق یک وجود هستند، به خصوص آخوند که این را به هیچ وجه قبول نمی‌کنند؛ اما در مورد چیزهای دیگر، من فکر می‌کنم بهتر است سوال مطرح شود، چون راجع به دیدگاه حاج آقای فیاضی حضار سؤالاتی دارند که در جلسه قبل هم مطرح شد.

آیت‌الله غروی؛ همان طور که اشاره کردیم «تم انشانه» معناش چیست و ظهور لفظی که است ایشان می‌فرمایند موتور را داریم به آن می‌دهیم، این برخلاف ظاهر «تم انشانه» است، ظاهرش حدوث این حقیقت است و همینطور «تم نفخت فیه من روحی» و امثال ذکر از تعبیرات قرآنی، دوباره این را در جای خودش گفته‌اند که اشاره به تجرد می‌کند به عنوان نفع، برای این که نفع برای مردم تهییم شود، بدليل این که نفع به ظاهر جسمانی ندارد، تعبیر نفع را به کار می‌برند، در همانجا هم می‌گویند خداوند نعم نفع فی من روحه با نفع خداوند از روح خود، در اینجا اسناد به خدا هم تشریفی است، ظاهراً این هم حدوث است؛ اما ایشان زمانی نسبت به آن روایات مطرح می‌گردند می‌گفتند روایات متواء، ولی واقعاً باید ملاحظه کرد.



**دکتر شیرروانی:** اختلاف دیگر میان این سینا و ملاصدرا این است که مرحوم ملاصدرا صور جزئی و فوای مدر کرد، بلکه همه فوای حیوانی به جز فوای مجرم که فاعله را مجرد من داند، در حالی که این سینا تجرد را فقط میهم فوای عالله من داند.

در جلسه قبل هم گفتیم که عقل در مسأله حدوث لاذری است و به دلیل همین لاذری است که باید بیغمبر(ص) بیاید، و اگر بنا بود که عقل همه‌چیز را پنهانم دیگر تیازی به بیغمبر(ص) نبود و عقل من فهمید. عقل همه‌چیز را نمی‌فهمد؛ زیرا محدود است و ما تیازی به بیغمبر(ص) داریم، و اما در استناد به روایات، این که فرمودند سند روایات باید دیده شود، بنده سندش را برسی کردم، متنهای یک مسئله در علم اصول هست که ایندا باید حل شود و آن این که آیا خبر واحد در غیراحکام قرعیه حجت است یا نیست؛ البته بین صاحب نظران اختلاف است؛ مثل علامه طباطبائی(ره) بعضی از اسنادی‌که فرمایند که حجت نیست، بنده و سیاری از موجودین که من خدمت آن‌ها رسیدم و یا آن‌ها صحبت کردم، از فرمایند حجت است؛ بنابراین اگر این خبرها متوافق نیست - که حاج آقا می‌فرمایند متوافق نیست - توافق یک چیزی است که باید خود انسان دقت کند و گفتن این که متوافق است یا متوافق نیست کفاست نمی‌کند و باید مواردش را برسی کند.

**دکتر شیرروانی:** دیدگاه حضرت عالی با همه خصوصیات آن از آیات و روایات قابل استنباط است یا فقط، بعضی از قسمت‌های آن قابل استنباط است.

**ایت الله فیاضی:** وجود روح قبل از بدن قابل استنباط است که اساس آن با حرف آخوند سازگار نیست آخوند قائل به جسمانیتة الحدوث است، همان طور که حضرات تقریر فرمودند این نظره وشد می‌کند، علاوه بر آن حیات نباتی - که ملای است - او هم می‌گوید که ملای است، یک حیات مجرد هم بیندا می‌کند، به فرمایش آقایان یک رتبه مجردی هم بیندا می‌کند؛ ولی همه مرتباً به یک وجود موجود است، همه حرف من این استه این که آخوند می‌گوید معمولی نیست و یا آن روایات هم معارض است که عرض کردم بعضی از آن‌ها صحیح سند است، با این که برای اعتبار صحت هم لازم نیست همین که موافق باشد کافی است، ولی بعضی از روایات صحیح سند است.

**دکتر شیرروانی:** آیا شما در تعامل مجرد و ملای (نفس و بدن) اشکالی نمی‌بینید و آیا بر اساس این دیدگاه می‌توان به طور کامل تمام تأثیر و تأثیرات متنقابل آن دو را تبیین کرد؟

**ایت الله فیاضی:** مشکل اصلی آقایان همین استه همان طور که مکرر حضرت ایت الله غروی تأکید فرمودند این نظریه که مثل نظر این سینا است و هر کسی که قائل به تغایر شد دیگر نمی‌تواند تعامل را توجیه کند، من گفتم نه، تعامل با اینکه بدن در اختیار نفس و مورد علاقه او باشد، توجیه می‌شود نگویید نمی‌شود یک موجودی مسخر یک موجود دیگر باشد، زیرا خیلی هم خوب می‌شود، همه عالم مسخر خواسته بدن ما هم مسخر

**ایت الله فیاضی:** ما بر بطلان نظریه آخوند که فرمودند را کن تربین نظر فلسفی است دلیل عقلی داریم که ملاحظه فرمودید اما در مورد حدوث روح قبل از بدن، به نظر ما عقل نمی‌تواند بگوید که روح قبل از بدن وجود داشته است، نه می‌تواند بگوید که وجود نداشته است؛ بنده پاتزده دلیل از این سینا و آخوند و متاخرین آخوند جمع اوزی کردم که به اسم برهان اقامه فرموده‌اند، بر اینکه محال است روح قبل از بدن حادث شود که به نظرم همه آن‌ها جواب دارد، هیچ کدام دلالت ندارد و نمی‌تواند دلیلی برای آن باشد.

**دکتر شیرروانی:** به نظر شما عقل، حکم در این مسأله ندارد.

**ایت الله فیاضی:** بله، حکم کلی مستند به دلیلی تام باشد ندارد البته از آن طرف هم کسانی هستند که ادله و براهینی بر ضرورت وجود روح قبل از بدن اقامه کرده‌اند، آنها هم تمام نیستند.

**دکتر شیرروانی:** شما این ادله را قبول دارید؟

**ایت الله فیاضی:** بله، البته هیچ کدام را کامل ندارم.





نیست، نیست، این‌ها می‌گویند در حالت خواب، ارتباط حواس با خارج قطع می‌شود، آن وقت نفس می‌تواند به بخش مثال خود توجه کند، زمانی که در عالم مثال است با بخش مثالی اش به موجودات مثالی توجه بینا می‌کند، این می‌شود بودن در عالم مثال، رفتن به بالا، در عقل هم همین طور، یعنی این نیست که چایه‌جا می‌شود به تعبیری که حاج آقای غروی فرمودند سه اشکوبه داریم؛ طبیعت، مثال و عقل، پس سه نحو موجودیت در سه ناحیه داریم، متنهای توائیم به این دو توجه کنید و از طریق آن‌ها با موجودات عالم مثال و عقل تماس برقرار کنیم، ولی این یکی را می‌توانیم، اگر ارتباط حواس ما تعطیل و ارتباطمان با طبیعت قطع شود، این امکان بینا می‌شود ولذا می‌گوییم در عالم مثال رفتیم.

﴿ دکتر شیرروانی: یعنی مشایله‌تی که بین حالت خواب و مرگ وجود دارد این است که ما در هر دو حالت به عالم مثال خودمان مرتبط می‌شویم و زمینه این ارتباط را قطع با ضعف ارتباط با عالم ماده فراهم می‌کند عده سوالات تأثیر به دیدگاه‌های جناب استاد فیاضی است، بطور مثال سوال شده چگونه نفس و بدن با این که از دو حوزه متقاوتدند، بدن عبد و مُسخر نفس است که فکر کنم توضیحاتی در این‌باره بیان فرمودند، جناب آقای فیاضی می‌گویند هرچه نفس می‌گوید بدن انجام می‌دهد سوال این است که اصلاً چگونه مجرد می‌تواند به ماده امر کند.

﴿ آیت‌الله فیاضی: با توجه به این چه من عرض کردم، نفس به بدن محظا است؛ یعنی همان‌طور که جناب عبودیت اشاره فرمودند، نفس همین جایی که بدن حضور دارد، حضور دارد، متنهای قوی و قدرتمند است، خدا آن را قادر تمند آفریده است، به گونه‌ای که بدن نمی‌تواند بدون اجازه لو نفس یکشند خداوند او را حاکم ہر بدن آفریده، نفس حضور دارد در همین جا و به دلیل این که حضور دارد و قادر تمند است، این بدن ضعیف در اختیار او است، همان‌طور که همه عالم مُسخر خذاست، بطور همه عالم مادی است، خدا مجرد است، اشکال این آقا این است که بطور منشود یک مادی مُسخر یک مجرد باشد، جواب اینست که همان‌طوری که همه عالم ماده مُسخر حق تعالی است، این جا هم می‌شود، متنهای آن جا تفسیر بالذات است و این جا تفسیر به جمل‌الهی استه خدا موجودی را آفریده است که چنین قادری دارد.

﴿ دکتر شیرروانی: البته تفاوت‌هایی میان نحوه ارتباط خداوند با عالم ماده و نفس با بدن بنابر نظر شما هست، آن جا یک ارتباط وجودی علی است؛ ولی این جا نیست، سوال دیگری که مطرح

نفس می‌است، به جمل خدا، یعنی خدای مثال موجودی خلق کرده که در اختیار ما باشد و خود نتواند هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، بلکه هر طور ما می‌خواهیم عمل می‌کند، این تفسیر است؛ البته این غیر از فاعل بالتسخیر است که در اقسام فاعل می‌گویند، آن فاعل بالتسخیر مجرد هم هست، ولی این جا خیر، وقتی دو موجود باشد، یک موجود برتر و یک موجود نازل تراسته موجود نازل تر با ذهن الله و بجهله تعالی مُسخر موجود برتر است همان‌طور که ما نشاون ای آن بسما الله ما یشاء البدن الا آن بشاء النفس است.

﴿ دکتر شیرروانی: حضرت استاد فیاضی، شما آیه شریفه ۵۵ سوره آل عمران را چگونه تبیین می‌فرمایید، آیه می‌فرماید «لَا قَالَ اللَّهُ يَا عَيْسَى اِنِّي مُتَوَكِّلٌ عَلَى رَبِّكَ الَّذِي وَمَطَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» کمان شده این آیه با دیدگاه حضرت عالی در باب توفی ناساز کار باشد، اگر ناساز کاری دارد، توضیح دهد.

﴿ آیت‌الله فیاضی: توفی هم می‌تواند به معنای این باشد که روح را ببا بدین یا آن را بدون بدین برده به چون قوم توفی به این است که روح را برده، چه بدین هم همراه آن باشد یا نباشد وجود بدین که به توفی مضر نیست، یک وقت کسی شما را با لباس به منزل خود می‌برد یک وقت بدون لباس چه فرقی دارد؟ بالآخره شما رفتید، این توفی اگر با بدین باشد دلایلی بر این که بدین جزئی از وجود من است، نیست.

﴿ دکتر شیرروانی: از جانب آقای عبودیت سوال کردند که طبق آیات قرآن زمانی که ما می‌بریم روح به صورت کامل از ما گرفته می‌شود و خداوند می‌فرماید زمانی که شما می‌خواهید انگار روح از شما گرفته می‌شود، یعنی در خواب هم همه یا توفی الانفس حين موتها والتنی لم تمت فی مسامها، اگر می‌شود این دو موضع، یکی زمان مردن و دیگری زمان خویشند را تبین فرماید که چه ارتباطی بین این دو حالت است که قرآن از هر دو به یک صورت تبییر می‌کند.

﴿ استاد عبودیت: ندیدم ملاصدرا درباره خواب با دیگران مخالفت کرده باشد، ایشان می‌فرماید چون حواس تعطیل می‌شوند رابطه انسان با طبیعت قطع می‌شود و در نتیجه توجه نفس به مثال می‌روند اصلاً بودن در عالم مثال یعنی چه؟ اگر این تبیین شود مسائله روشن می‌شود، وقتی که من می‌گوییم در عالم طبیعت هستی؛ یعنی اینکه اولاً موجودی مادی هست جزء موجودات عالم طبیعت است، دوم این که با این‌ها ارتباط برقرار می‌کند من الان بخش مثال را هم دارم پس به اعتبار این که بخش مثالی دارم، جزء عالم مثال هم هست، اما به دلیل این که نمی‌توانم با موجودات مثالی ارتباط برقرار کنم در عالم مثال

## استاد عبودت:

من فکر نمی‌کنم بعد از ملاصدرا تا این ساعت مقصري فوی تر از آفاغلی مدرس برای ملاصدرا آمده باشد، همه او را قبول دارند و بعضی می‌گویند که در ردیف خود ملاصدرا است.

شده این است که با توجه به رابطه و تعامل میان نفس و بدن که سبب می‌شود بیماری‌های جسمانی باعث بروز بیماری‌های روحی شود و این ممکن است منشاً بسیاری از گناهان شود این مسأله با اختیار انسان چگونه قابل تبیین است و در پیشگاه عذالت خداوند این گناهان چگونه خواهد بود، گناهانی که انسان مرتكب می‌شود به دلیل تأثیراتی که جسم انسان بر روح او داشته و گویا از حیطه اختیار شخص هم بیرون است.

﴿آیت الله غروی: زمانی این مشکل و بیماری در حدی است که از انسان زوال اختیار می‌کند، بنابراین او مستولیت ندارد، بدھطور مثال کسی که مبتلا به جنون می‌شود اگر بیماری اش از حدی فراتر نرود از او سلب اختیار نمی‌شود.﴾

﴿دکتر شیرروانی: پله، خلی ممنون، لسب مطلب را بیان فرمودند. یکی از دوستان از جناب آقای فیاضی پرسیده است که لازم نیست قاتل به وجود داشت شخصی شویم؛ زیرا باشط با تشکیک مناقلات ندارد و تشکیک به معنای ترکیب نیست، بنابراین قاتل به وجود واحد بسیط تشکیکی می‌شویم و لازم نیست قاتل به وجود داشت شخصی وجود شویم. اگر نکته خاص در این زمینه در نظر نماید بیان فرماید.﴾

﴿آیت الله فیاضی: همه اساتید و بزرگان این تقریر را قاتل هستند. اری این حرف بیان عقلی ندارد که انسان بتواند آن را پیشبرد.﴾

﴿دکتر شیرروانی: سؤال شده که لازمه فرمایش استاد فیاض این است که انسان داری دو نفس باشد؛ یکی نفس مثالی و دیگری نفس عقلی، البته اگر ایشان عالم مثال را قبول داشته باشد.﴾

﴿آیت الله فیاضی: ما می‌گوییم که ما یک موجود هستیم، در همه همان وجودی است که مثالی است، اما این موجود مثالی در کهایی هم دارد که در کهایی آن احیاناً عقلی است، بدون این که خودش عقل باشد، ولی درگ عقلی دارد.﴾

علامه معتقد است در همه تقسیمات وجود یک قسم به قسم دیگر برمی‌گردد، همان طور که اساتید ما هم به این مطلب معتقدند، اما پنده منکر این هستیم، بنده معتقدم که تقسیمات وجود دو قسم است، یک تقسیمات است که یک قسم آن به قسم دیگر برمی‌گردد مثل تقسیمه وجود ذهنی و خارجی، ذهنی با تکاه فی نفه امری است خارجی، زیرا امر ذهنی چیزی است که قائم به نفس شما است و نفس شما خارجی است، همینطور بالقوه نسبت

به بالقوه است و نسبی است یعنی هر بالقوه‌ای قی نفه بالفعل است، بدھطور مثال دانه نسبت به خوش بالقوه است، ولی در دانه بودن که بالقوه نسبت بلکه بالفعل است، ولی علامه معتقد است که در تمام تقسیمات یک قسم به قسم دیگر برمی‌گردد، اما ما می‌گوییم نه، در یکی از تقسیمات که موجود به واجب و ممکن تقسیم می‌شود، دیگر نمی‌تواند بگویید ممکن به واجب برمی‌گردد، مگر بر اساس وجود واجب یعنی اگر کسی قاتل به آن مبتدا شد می‌تواند این حرف را بزند و ما جون منکر این مبتدا هستیم، به شدت می‌گوییم نمی‌شود، موجود به ثابت و سیال تقسیم می‌شود، علامه فرموده است، متغیر در تغییرش ثابت است، ما در جویل یکی از اشکالات در بحث علم ما می‌گوییم؛ یعنی متغیر ثبات دارد یا در تغییرش ثابت است که این تأکید بر تغییر است نه این که تغییر ثبات باشد، اگر در تغییرش ثابت است که ثابت نمی‌شود.

﴿دکتر شیرروانی: مجدد از همه عزیزانی که حوصله فرمودند و با دقت به مطالب توجه کردند، تشکر می‌کنیم، از اساتید محترم هم که بحث بسیار خوب و جالبی را ارائه کردند، تشکر می‌کنیم، امیدواریم که خداوند به ما توفیق دهد تا در فهم معارف دینی و عقلی موفق تر باشیم.

والسلام.



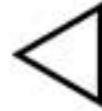
## برنامه‌ها و رویدهای گروه علمی «فلسفه اخلاق»

در مصاحبه با

**مدیر گروه فلسفه اخلاق  
حجت الاسلام والمسلمین  
دکتر مجتبی مصباح (زید عزیز)**

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مجتبی مصباح فرزند حضرت آیت الله مصباح بزدی (بابست برگانه) در سال ۱۳۴۶ در قم متولد شد. تحصیلات خود را تا دبیرکاری ریاضی فیزیک ادامه داد و سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمی شد و در کنکار دروس حوزوی، دوره‌های کارشناسی‌های ریاضی و معارف اسلامی، کارشناسی ارشد و دکترای فلسفه را در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) کنار اند. وی از سال ۱۳۷۲ به تدریس دروس فلسفه اسلامی، معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق پرداخت. کتاب‌های «بنیاد اخلاق؛ روشن نو در آموزش فلسفه اخلاق»، «خذائنسنای فلسفی»، «درآمدی بر اختلال معرفت‌شنایختی»، «عبانی ادبیه اسلامی» و «فلسفه اخلاق» از آثار ایشان می‌باشد. حجت الاسلام والمسلمین دکتر مصباح عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، عضو مجمع عالی حکمت اسلامی و مدیر گروه علمی فلسفه اخلاق در مجمع عالی حکمت اسلامی می‌باشد.

دفاع از ارزش‌های اسلامی نیازمند پاسخ‌گویی علمی و دقیق به شبهات است و بدین ترتیب امروز از مهم‌ترین جبهه‌هایی که باید در آن جنگید، جبهه ارزش‌هاست که سنتکرهای آن در فلسفه اخلاق فرار دارد.



### هدف مجمع عالی حکمت اسلامی از تشکیل گروه علمی فلسفه اخلاق چیست؟

مجمع عالی حکمت اسلامی در راستای اهداف کلی خود و به منظور ارتقای سطح بروزهای تخصصی و تقدیر بررسی نظریات و نیز نظریه پردازی در حوزه‌های گوناگون و شاخه‌های علوم فلسفی و عقلی، گروه‌های علمی جداگانه‌ای تشکیل داد تا بنوای مباحث مریوط به هر شاخه را به صورت تخصصی تر پیگیری نمایند. گروه علمی فلسفه اخلاق نیز به عنوان یکی از شاخه‌های فلسفه‌های مضارف در این راستا تشکیل شده است.

### ضرورت و نتایج فلسفه اخلاق را در شرایط کنونی جامعه بیان نماید؟

فلسفه اخلاق مبانی اخلاق را مورد بررسی عقلی و استدلایلی قرار می‌دهد و به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ می‌دهد: خوب و بد و باید و نباید به چه معنا هستند؟ چه معیاری برای تعیین ارزش‌های اخلاقی وجود دارد؟ اخلاق مطلق است یا نسبی؟ ارزش‌های اخلاقی واقعیت دارند یا نه؟ و تسبیت اخلاق یا دین چیست؟ از مهم‌ترین مظاہر تهاجم فرهنگ غرب بر ضد جامعه اسلامی ما، تخریب مبانی ارزش‌های اسلامی است که جندی است از سوی دشمن به طور برنامه ویژی شده بی‌گیری می‌شود و از جمله، به صورت شیوه‌هایی درباره مسائلی که گفتگی طرح و ترویج می‌شود. برای مثال، چنین القایی کنند که ارزش‌ها اموری سلیمانی هستند و واقعیتی ندارند، ارزش‌های ثابت وجود ندارد و امر به معروف و نهی از منکر مانع از ایدئی دیگران و دخالت بین جا در کار دیگران است و باید در برابر کسانی که با ارزش‌های اسلامی مقابله می‌کنند تساهل و تسامح به خرج داد. دفاع از ارزش‌های اسلامی نیازمند پاسخ‌گویی علمی و دقیق به این گونه شبهات است و بدین ترتیب امروز از مهم‌ترین جبهه‌هایی که باید در آن جنگید، جبهه ارزش‌هاست که سنتکرهای آن در فلسفه اخلاقی قرار دارد.

### ▷ برنامه‌های آموزشی و علمی گروه علمی فلسفه اخلاق مجمع عالی حکمت اسلامی را تشریح بفرمایید.

▶ با توجه به اینکه از تشکیل این گروه علمی مدت زیادی نمی‌گذرد، فعلاً گروه بیشتر به بررسی دیدگاه‌هایی استید در مباحث فلسفه اخلاق تمرکز دارد تا دیدگاه‌هایی در این حوزه با دقت و عمق بیشتر تحلیل شود. امیدوارم با استقبال اساتید گرانقدر، پژوهش‌مندانه سلسله مباحثی را طراحی کنیم که هدف جامع تری را بوش دهد.

### ▷ گروه فلسفه اخلاق تاکنون چه موضوعاتی را در دستور کار خود داشته است؟

◀ موضوعاتی که تاکنون در گروه مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند از این قرار هستند:

- بررسی و تعیین موضوعات گروه (۲ جلسه):
- زن و حق تصمیم‌گیری درباره بدن توسط حجت‌الاسلام والمسلمین ال بویه (۲ جلسه):
- انسان و شخص توسط حجت‌الاسلام والمسلمین ال بویه:
- ارزش اخلاقی و معیار آن توسط حجت‌الاسلام والمسلمین معلمی:
- واقع گرانی اخلاقی در اندیشه صدراتی توسط حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی منفرد:
- باید اخلاقی به معنی ضرورت بالقياس توسط اینجانب مجتبی مصباح:
- شان اخلاقی توسط حجت‌الاسلام والمسلمین پاکبور:
- سقط جنبی از منظر الهیات اخلاقی توسط حجت‌الاسلام والمسلمین ال بویه:
- خودگروی اخلاقی در اندیشه حکیمان مسلمان توسط حجت‌الاسلام والمسلمین شیروانی:

مصاحبه



◀ نتایج جلسات علمی به صورت مقالات پژوهشی در مجله انجمن قابل چاپ است. همچنین چنانچه پتوانیم طرح پژوهشی عام‌تری را اجرا کنیم ممکن است حاصل آن را به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار دهیم. در صورت برگزاری دوره‌های آموزشی در آینده نیز، مجمع سیدی‌های آموزشی را در اختیار دوستداران این مباحث قرار می‌دهد.

▷ برنامه‌های آنی گروه را تشریع بفرمایید.  
◀ برای آینده، برگزاری جلسات علمی گروه با محوریت موضوع خاص، برگزاری همایش و ملایمی و اجرای دوره آموزشی را در دستور کار قرار خواهیم داد که امیدواریم با همباری عزیزان پتوانیم کار مفیدی از آن دهیم.

• اعتدال اخلاقی ارسسطو با توجه به پاره‌ای از آموزه‌های قرآن همچون آیه «السابقون السابقون أولئك المقربون» حجت الاسلام والمسلمین معلمی.

▷ نحوه تعامل و همکاری گروه را با سایر مراکز که فعالیت‌های مشابه دارند را بیان فرماید.

◀ برای شرکت در جلسات گروه، از اساتید و محققین مراکز مختلف حوزه‌ی دعوت کردیم و کسانی که در مراکز مختلف منتصدی امور پژوهشی در حوزه فلسفه اخلاق هستند باه انجام طرح‌های پژوهشی یا تدریس انتقال دارند کما بیشتر با گروه همکاری دارند و امیدواریم در آینده بیشتر پتوانیم از حضور آنها در جلسات علمی بهره ببریم.

▷ نحوه پیرامندی عمومی از نتایج جلسات گروه علمی فلسفه اخلاق چگونه می‌باشد؟



# اخبار علمی - فرهنگ

## مجمع عالی

### جلسات هیئت مدیره

هیئت مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، با برگزاری چهار جلسه، اهم موارد ذیل را مورد بررسی قرار داد:

- بررسی درخواست‌های همکاری؛
- تصویب برگزاری جلسه هم اندیشی اساتید؛
- بررسی درخواست عضویت و پذیرش اعضا جدید؛
- بررسی قسمت اول اساسنامه فصلنامه تخصصی «حکمت اسلامی»؛
- بررسی نحوه همکاری با موسسات و مراکز علمی فلسفی؛
- تعیین زمان برگزاری چهارمین گردهمایی سالیانه اساتید علوم عقلی؛
- تعیین برخی از موضوعات نشست‌های علمی؛
- بررسی امور جاری و اداری.

### جلسات گروه‌های علمی

#### گروه علمی فلسفه

گروه علمی فلسفه در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، دو جلسه برگزار نمود که در آن به موضوعات ذیل پرداختند:

- رابطه ذات و صفات حق (۲) توسط حجت‌الاسلام والمسلمین عشقانی؛
- معیار برهان صدیقین توسط حجت‌الاسلام والمسلمین سلیمانی امیری.

#### گروه علمی کلام

گروه علمی کلام در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، سه نشست برگزار کرد که به بررسی موضوعات ذیل پرداخته:

- کزارش علمی مسائل مطرح شده در جلسات گروه کلام در سال ۹۸ (۱ و ۲) توسط اعضا گروه؛
- حدیث اثناعشر در اندیشه کلام این شهراشوب در «المناقب» توسط حجت‌الاسلام والمسلمین رضائیزاد.

#### گروه علمی معرفت‌شناسی

گروه علمی معرفت‌شناسی در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ سه جلسه برگزار نمود که در آن موضوعات ذیل مورد بررسی قرار گرفته:

- تبادل نظر درباره پژوهش و آموزش در مباحث معرفت‌شناسی توسط اعضا گروه؛
- لوازم معرفت‌شناسی حکمت متعالیه توسط حجت‌الاسلام والمسلمین شبروانی؛
- ارجاع علوم حصولی به حضوری از منظر علامه طباطبائی توسط حجت‌الاسلام والمسلمین معلمی.

### گروه علمی فلسفه دین

- گروه علمی فلسفه دین در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ سه جلسه برگزار نمود که در آن موضوعات ذیل مورد بررسی قرار گرفت:
- بازخوانی نظریه ایمان به متابه اراده معطوف به باور از ویلیام جیمز توسط حجت الاسلام والملمین دکتر اذربایجانی;
  - نقد و بررسی نظریه قرآن به متابه تجربه هرمنوتیکی بیامبر از جهان توسط حجت الاسلام والملمین دکتر شیروانی;
  - تاریخ نگری و دین توسط حجت الاسلام والملمین عرب صالحی.

### گروه علمی فلسفه علوم انسانی

- گروه علمی فلسفه علوم انسانی نیز در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ دو جلسه برگزار و موضوعات ذیل مورد بررسی قرار گرفت:
- تبیین های تکاملی در علوم انسانی توسط دکتر صمدی;
  - انسان از منظر نظریه تکامل توسط دکتر میانداری.

### گروه علمی فلسفه اخلاق

- گروه علمی فلسفه اخلاق نیز در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ چهار جلسه برگزار نمود و به موضوعات ذیل برداخته:
- سقط جتین از منظر الهیات اخلاقی توسط حجت الاسلام والملمین آل بویه;
  - خود گروی اخلاقی در اندیشه حکیمان مسلمان توسط حجت الاسلام والملمین شیروانی;
  - اعتدال اخلاقی ارسان با توجه به پاره ای از آموزه های قرآن همچون ایه «السابقون السابقون اولنک المقربون» حجت الاسلام والملمین معلمی؛
  - پیشنهاد موضوع محوری برای جلسه فلسفه اخلاق توسط اعضا گروه.

### گروه علمی عرفان

- گروه علمی عرفان نیز در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ دو جلسه برگزار و موضوعات ذیل مورد بررسی قرار گرفت:
- بررسی وجود اعتبار ادله عرفان بر وحدت شخصیه توسط حجت الاسلام والملمین سلیمانی امیری؛
  - شناخت از منظر عرفان اسلامی توسط حجت الاسلام والملمین گرجان.

### گروه علمی فلسفه حقوق

- گروه علمی فلسفه حقوق در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ دو جلسه برگزار نمود و موضوع ذیل مورد بررسی قرار گرفت:
- حق اعتباری از دیدگاه مرحوم اصفهانی (ره) (۲۰۲) توسط حجت الاسلام والملمین نبویان.

### جلسات مشاوره:

- مجمع عالی حکمت اسلامی در بخش خدمات مشاوره ای خود در فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، هشت جلسه برگزار نمود که موضوعات ذیل توسط تعدادی از اساتید مورد مشاوره قرار گرفتند:
- نقد نظریه فیض و صدور فارابی از منظر متکلمین مدرسه کوفه؛
  - بررسی تطبیقی گزاره های بدینها در منطق و فلسفه اسلامی و گزاره های پیشین در فلسفه کانت؛
  - فلسفه عمل *moitca fo yhposolihp*؛
  - انتخاب موضوع پایان نامه در حوزه فلسفی - کلامی؛
  - تبیوه و سیر مطالعه عرفان و کتب عرفانی؛

- تبيين حقیقت مرگ از دیدگاه مولانا و صدر المتألهین:
- وابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه شهید صدر و سید قطب:
- انتخاب موضوع بایان نامه در حوزه کلامی - فلسفی.

## دیدار جمعی از اعضای هیئت مدیره با ریاست بنیاد حکمت اسلامی صدر

جمعی از اعضای هیئت مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی دوشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۰ با آیت الله حاج سید محمد خامنه‌ای، ریاست محترم بنیاد حکمت اسلامی صدر دیدار و گفتگو کردند.  
در این دیدار حجت‌الاسلام والملّمین معلمی دیر مجتمع عالی، حجت‌الاسلام والملّمین پارسایی معاون آموزش، حجت‌الاسلام والملّمین عیاسی معاون پژوهش، حجت‌الاسلام والملّمین رمضانی از اعضای هیئت مدیره و محمدباقر خراسانی مدیر اجرایی به تشریف برنامه‌ها و فعالیت‌های مجمع عالی حکمت اسلامی برداختند.  
در ادامه آیت الله آقای حاج سید محمد خامنه‌ای رئیس محترم بنیاد حکمت اسلامی صدر ضمن اظهار خستگی از فعالیت‌های صورت گرفته بر لزوم معرفی و ترویج فلسفه اسلامی تأکید نمودند.  
وی آموزش متن محور را از ضروریات آموزش فلسفه اسلامی دانسته و خواستار نقد جدی و علمی فلسفه غرب و تبریز و معرفی کارکردهای فلسفه اسلامی شدند در این دیدار طرفین بر لزوم همکاری متقابل تأکید کردند.

## جلسه هیئت مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی با حضور رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه

یکصد و شصت و دوین جلسه هیئت مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی دوشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۰ برگزار شد. در این جلسه که اکثریت اعضای هیئت مدیره حضور داشتند، حجت‌الاسلام والملّمین دکتر خسروپناه رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه به تشریف برنامه‌های مؤسسه حکمت و فلسفه برداخت.  
همچنین در این جلسه راههای همکاری مجمع عالی حکمت اسلامی و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه مورد پیشنهاد قرار گرفت.

## بازدید دیر و معاونان مجمع عالی حکمت اسلامی از مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه



دیر و معاونان مجمع عالی حکمت اسلامی ضمن بازدید از مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران با رئیس، مدیران گروه‌ها و شورای علمی مؤسسه گفتگو کردند.  
در این بازدید که دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۱ صورت گرفت: حجج اسلام والملّمین معلمی دیر مجتمع عالی، پارسایی معاون آموزش، رضالزاده معاون اداری و مالی، عیاسی معاون پژوهش و خراسانی مدیر اجرایی ضمن بازدید از بخش‌های مختلف مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه با رئیس شورای علمی و مدیران گروه‌های علمی به گفتگو برداختند.  
در ابتدای این دیدار آقایان معلمی، عیاسی و پارسایی گزارشی از شکل‌گیری، اهداف و برنامه‌های مجمع عالی حکمت اسلامی ارائه نمودند.

در ادامه چند نفر از اعضای شورای علمی و مدیران گروه‌های علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران با ابراز خستگی از این جلسه به بیان دیدگاه‌های خود درخصوص فلسفه، عرفان، متعلق و راههای همکاری برداختند.  
در بیان مقرر گردید مباحثه هم‌اندیشی ادامه یابد و در جلسات آتی راههای همکاری پرسی شود که دوین جلسه در قم برگزار خواهد شد.

## برگزاری همایش بررسی تاریخ عرفان و تصوف شیعی



همایش دو روزه «بررسی تاریخ عرفان و تصوف شیعی» در ۳۰ و ۳۱ فروردین ماه با حضور حجت‌الاسلام والملّمین استاد حسن رمضانی از اعضای هیئت مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی، جمعی از روحاًت‌بیون شخصیت‌های علمی و مذهبی و مسوولان اجرایی استان کهگیلویه و بویراحمد در دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج برگزار شد.  
عضو مجمع عالی حکمت اسلامی، عرفان را راهی برای انسان شدن و به مقام

اساییت دست یافتن داشت و گفت: میان عرفان نظری و عملی تفاوت های زیادی وجود دارد و در حقیقت عرفان عملی و همان طی طریق انسان برای رسیدن به معرفت خدا بر عرفان نظری تقدم دارد و عارف حقیقی در هر مرحله ای حجابی را از حجاب های خود دور می آورد و در نهایت به حق می رسد.

حجت الاسلام و المسلمین رمضانی عرفان حقیقی و اصول از نظر اسلام و تشیع را معرفتی دانست که ریشه در سنت تبریزی و سیره علیی دارد. وی به شاخصه های عرفان حقیقی و تاب اشاره کرد و گفت: عرفان تابه چه در بعد تستن و چه در بعد تشیع، ریشه در ولایت دارد. حجت الاسلام و المسلمین رمضانی گفتند: بزرگان عوامی ما هر چند که در میان اهل سنت بودند و از آنها به بزرگی پاد می شد، ولی خودشان را از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و بزرگان امامیه جدا ندانستند و اگر هم به جایی رسیده اند با تکیه بر ولایت محمد و آل محمد(ص) بوده است.

## حضور جمعی از نمایندگان دانشجویان در مجمع عالی

پیونج شنبه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ جمعی از نمایندگان دانشجویی دانشگاه های شیراز، شاهد تهران و — به همراه تعدادی از حلالب حوزه علمیه قم که از فمalan گروه مطالعاتی - فرهنگی «تصیر» در قم می باشند، ضمن حضور در مجمع عالی حکمت اسلامی با حجت الاسلام والمسلمین پارسانیا معاون آموزش مجمع عالی دیدار و گفتگو نمودند. در این دیدار دانشجویان پیرامون کتاب «علم و فلسفه» لساند پارسانیا با او به گفتگو برداختند.

برگزاری کلاس علم النفس فلسفی و پژوهش خواهان

در ادامه نهمین دوره کلاس های آموزشی کوتاه مدت و به درخواست خواهران علاقه مند به مباحثت عقلی، کلاس علم النفس فلسفی و پژوه خواهران توسطاً حاجت اسلام و المسلمین استاد یوسفی در مجمع عالی حکمت اسلامی برگزار گردید. اوین جلسه کلاس علم النفس فلسفی روز دوشنبه ۱۳۹۱/۲/۱۱ برگزار شد

**خرید کتاب از بیست و پنجمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران**

در راستای تجهیز و تکمیل کتابخانه تخصصی علوم عقلی وابسته به مجمع عالی حکمت اسلامی به تازه‌های نشر، قریب ۵۰۰ عنوان کتاب از مجموعه‌های تازه منتشر شده از نمایشگاه بین المللی کتاب تهران خریداری شد یا این خرد، مجموعه کتب کتابخانه تخصصی علوم عقلی مجمع عالی حکمت اسلامی به بیش از ۹۰۰۰ عنوان در قالب ۱۲۰۰ جلد رسیده استه در حال حاضر کتابخانه تخصصی علوم عقلی هر روز صبحها از ساعت ۷-۸ و عصر از ساعت ۲۱-۱۶ در خدمت علاقه مندان به حکمت و فلسفه اسلام، مر. باشد.

اولین جلسه هم اندیشی اساتید مجمع عالی حکمت اسلامی برگزار شد



هزمان با ایام شهادت متفکر بزرگ و فیلسوف والا مقام حضرت ایت الله استاد  
مطهری و هفته بزرگداشت مقام معلم، اولین جلسه هم اندیشی با حضور اساتید  
محترم حوزه حکمت و فلسفه و هنرستان مدیره مجمع عالی حکمت اسلامی چهارشنبه  
۱۳ آردیبهشت ۱۳۹۶ برگزار شد.

در این جلسه حجت الاسلام والصلوٰت معلمی دبیر مجمع عالی گزارشی از برنامه های مجمع عالی ارائه نمود و هدف از برگزاری این جلسه را تقدیر از استانید محترم و پروردگار مندی از پیشنهادات ذکر نمود.

حجت الاسلام والمسلمین پارسانیا معاون آموزش مجتمع عالی حکمت اسلامی نیز با

از این گزارشی از برنامه های آموزشی مجمعع عالی، خواستار همکاری استادی در راستای برنامه های آموزشی شد.

در ادامه اساتید حاضر در جلسه به میان دیدگاه های خود پیرامون وضعیت آموزش فلسفه در حوزه علمیه لرنه راهکارهای ارتقاء کیفیت دروس فلسفه بررسی نقش عالی حکمت اسلامی در توسعه کنی و کیفی دروس فلسفه و بررسی اسباب های موجود در تدریس فلسفه در حوزه علمیه پرداختند در پایان از اساتید محترم تقدیر به عمل آمد

## جلسه رئیس مرکز خدمات حوزه‌های علمیه با جمیع از اعضاء هیئت مدیره



حاجت اسلام و المسلمین ربانی رئیس مرکز خدمات حوزه‌های علمیه سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ با حضور در مجتمع عالی حکمت اسلامی با جمیع از اعضاء هیئت مدیره گفتگو نموده این دیدار حاجت اسلام و المسلمین ربانی، مجتمع عالی حکمت اسلامی را از امتیازات ویژه‌ای برخوردار نمود و افزود: مجتمع عالی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار است ناظارت عالی سه ناظر معلم، هیئت مدیره فعال و فعالیت‌های خوب و جذاب از امتیازات ویژه

مجتمع عالی است که این از توقیفات است و من این توقیفات را به شما تبریک می‌گویم

وی گفت: فعالیت‌های مجتمع عالی با مراکز دیگر قابل مقایسه نمی‌باشد و مجتمع عالی حکمت اسلامی یک مرکز فعال و بروز در ارائه برنامه‌های آموزشی و پژوهشی می‌باشد. در این جلسه حجاجت اسلام و المسلمین معلمی دیر اجرایی توپیخانی در خصوص رضازاده معاون اداری و مالی حاجت اسلام و المسلمین معلمی دیر اجرایی توپیخانی در خصوص اهداف برنامه‌ها و فعالیت‌های مجتمع عالی حکمت اسلامی ارائه نمودند.

## میزگرد علمی «هویت شخصیه از دیدگاه فلسفه ذهن و علم النفس» برگزار شد



میزگرد علمی هویت شخصیه در بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۹۱ در سالن اجتماعات مجتمع عالی حکمت اسلامی برگزار شد. در این جلسه که تعدادی از دانش‌بیوهان و علاقمندان به مباحث فلسفی حضور داشتند کارشناسان محترم آیت الله غروی، حاجت اسلام و المسلمین معلمی و دکتر اکبری به ارائه نظرات خود پرداختند. دکتر فاکری دیر اعلمی این میزگرد بودند. متن تفصیلی میزگرد در شماره اینده حکمت اسلامی خواهد امده.

## دیدار جمیع از اعضای هیئت مدیره مجتمع عالی حکمت اسلامی با حضرت آیت الله آقاسیدری‌شیرازی سعید



جمعی از اعضای هیئت مدیره مجتمع عالی حکمت اسلامی جمع ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ با حکیم فرزانه حضرت آیت الله آقاسیدری‌شیرازی (مدخله‌المال) دیدار و گفتگو کردند.

این دیدار که در تهران و در منزل معلم له صورت گرفته، آیت الله فیاضی رئیس هیئت مدیره، حاجت اسلام و المسلمین معلمی دیر و حجج اسلام و المسلمین رمضانی و قمی از اعضای هیئت مدیره و خراسانی مدیر اجرایی مجتمع عالی حکمت اسلامی حضور داشتند، گزارشی از شکل گیری، اهداف و برنامه‌های مجتمع عالی ارائه گردید. در این دیدار حضرت آیت الله آقاسیدری‌شیرازی از اقدامات صورت گرفته و بیان فعالیت حکمت در حوزه علمی انتہار خرسندي نمود و در راستای ادامه کار و برنامه‌ها نکات ارزشمندی را بیان فرمودند.

## چهارمین گردهمایی اساتید علوم عقلی برگزار خواهد شد

چهارمین گردهمایی اساتید علوم عقلی به همت مجتمع عالی حکمت اسلامی اواخر خردادماه ۹۱ در سالن اجتماعات مجتمع عالی برگزار خواهد شد. در این گردهمایی ضمن ارائه گزارش از فعالیت‌ها و برنامه‌ها، از یکی از اساتید پیشکوست حوزه حکمت اسلامی تجلیل به عمل خواهد امده.

لازم به ذکر است در دومین گردهمایی اساتید علوم عقلی که در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۱۹ برگزار شده از مقام علمی حکیم متأله حضرت آیت الله حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی (دامت برکاته) تجلیل به عمل آمد همچنان در سومین گردهمایی که در تاریخ ۱۳۹۰/۰۲/۱۸ و با حضور اساتید علوم عقلی برگزار شد از مقام علمی استاد فرزانه حضرت آیت الله علامه حسن زاده املی (دامت برکاته) تجلیل شد.



## مجمع عالی حکمت اسلامی

در راستای حمایت علمی از طلاب و دانش پژوهان سطح ۳ و ۴

و دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکتری که در حال تدوین پایان نامه

و یا پژوهش در یکی از موضوعات مرتبط با علوم عقلی می‌باشند،

## خدمات مشاوره علمی

ارائه می‌نماید.

علاقه مندان جهت کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند با تلفن ۱۱-۷۷۵۷۶۱۰ تماس و یا به پایگاه اطلاع رسانی [WWW.Hekmateislami.com](http://WWW.Hekmateislami.com) مراجعه نمایند.

آدرس:

قم - خ ۱۹ دی (باجک) - کوچه ۱۰ - فرعی اول سمت چپ - پلاک ۵

صبح ها: ۹ الی ۱۲  
بعد از ظهرها: ۱۶:۰۰ الی ۱۹  
زمان مراجعه:



ما نباید بگذاریم فلسفه تبدیل پشود به یک سلسله ذهنیات مفقود از معنویت، از خدا، راهش هم تقویت فلسفه ملاصدرا است، یعنی همین راهی که ملاصدرا آمده به نظر من راه درستی است، یعنی آن فلسفه است که ادم را وادار می کند که هفت سفر بیاده برود حج، پشت پا بزند به دنیا، بی اعتنایی بکند به همه زخارف دنیوی.

اول خرداد بزرگداشت روز ملاصدرا کرامی باد



### گزیده‌ای از پیام حضرت آیت الله علامه طباطبائی تا به مناسبت شهادت فیلسوف شهید آیت الله استاد مطهری:

به یاد یک شخصیت علمی و فلسفی که با درگذشت خود دنیا بی را غرق اسف، و جهان فضل و دانش را با از میان رفتن خود عزادار نمود.

مرحوم مغفور مطهری که دانشمندی بود متکر و محقق، دارای هوش سرشار و فکری روشن و ذهنی واقع بین، تأثیراتی که از خود به یادگار گذاشت و تحقیقاتی که در اطراف مقاصد علمی و برهان نگاشته و در لابلای کتاب‌هایش به چشم می خورد، اعجاز اور است.

مرحوم مطهری با تاریخ زندگی پیر ازش و سعادتمند خود که پر از تلاش علمی و تفکر فلسفی بود به شیفتگان علم و فلسفه، پیغمبری رسا و پر ازش می فرستد که از کوشش و تلاش کمال هرگز ارام نشسته و مجاهده‌ی علمی و کمالی را هرگز فراموش نکنند و حیات خود را که بهترین متع انسانی است در بازار حقایق به حیات معنوی، که حیات عالی انسانی است و تا دنیا دنیاست بقای ابدی دارد تبدیل کنند و در این چند روز زندگی شیفته و فریخته شخصیت‌های ساختگی و خیالی نباشند. اوری، یک راه باریکی که یک مرد دانشمند به حقایق باز کند، برای وی حیات ابدی می بخشد و از دنیا و ماقبیها ارزش‌تر است.

مجموعه تکریش شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۰